

باروخ کیمرلینگ

انقلاب سیاسی

نسل کشی فلسطینی ها در اسرائیل آرپل شارون



ترجمه حسن گلرپز



نشرنی

انهدام سیاسی

نسل‌کشی فلسطینی‌ها در اسرائیل آریل شارون

باروخ کیمرلینگ

انهدام سیاسی

نسل‌کشی فلسطینی‌ها در اسرائیل آریل شارون

ترجمه

حسن گلریز



نشرنی

کیمرلینگ، باروک، ۱۹۳۹ - م.

Kimmerling, Baruch

انهدام سیاسی: نسل‌کشی فلسطینی‌ها در اسرائیل آریل شارون/ باروک
کیمرلینگ؛ ترجمه حسن گلریز. - تهران: نشرنی، ۱۳۸۳.
۲۴۶ ص.

ISBN 964-312-751-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Politicide: Ariel Sharon's
war against the palestinians.

عنوان اصلی:

نمایه.

۱. شارون، آریل Sharon, Ariel ۲. نخست‌وزیران - اسرائیل - سرگذشت‌نامه.
۳. سرداران - اسرائیل - سرگذشت‌نامه. ۴. اعراب و اسرائیل - مناقشات. ۵. اعراب و
اسرائیل - مناقشات - ۱۹۹۳ م. - صلح. ۶. اعراب و اسرائیل - مناقشات - ۱۹۹۳
م. - صلح. ۷. اعراب فلسطین - اوضاع اجتماعی - قرن ۲۰ م. ۸. اسرائیل -
سیاست و حکومت - قرن ۲۰ م. ۹. اسرائیل - سیاست نظامی. ۱۰. اسرائیل -
روابط قومی. الف. گلریز، حسن، ۱۳۲۰ -
مترجم. ب. عنوان: نسل‌کشی فلسطینی‌ها در اسرائیل آریل شارون. ج. عنوان.
ک ۸ ش ۶ / ۱۲۶ DS ۹۵۶/۹۴۰۵۴۰۹۲

۱۳۸۳

۲۸۲۱۱ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



نشرنی

تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸، کد پستی ۱۴۱۳۷
سندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشرنی
تلفن ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸
دفتر فروش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۵۱۲
تلفن ۶۴۹۸۲۹۳ فکس ۶۴۹۸۲۹۴
کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹
تلفن: ۸۹۰۱۵۶۱
www.nashreny.com

Baruch Kimmerling

باروخ کیمرلینگ

Politicide

انهدام سیاسی

نسل‌کشی فلسطینی‌ها در اسرائیل آریل شارون

Ariel Sharon's War Against the Palestinians

Verso, 2003

ترجمه حسن گلریز

• چاپ اول ۱۳۸۳ تهران • تعداد ۱۶۵۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-751-6

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۷۵۱-۶

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۷	مقدمه
---	-------------

بخش نخست. گذشته نزدیک

۱۷	۱. تعارض‌ها و بحران‌های درونی
۲۳	۲. زمینه تاریخی
۲۶	۳. سابقه: نخستین تلاش برای انهدام سیاسی
۳۴	۴. ایدئولوژی و عملیات نظامی
۳۸	۵. تشکیل جمهوری نژادپرتر
۴۵	۶. ایام کودکی در فلسطین تحت استعمار
۴۹	۷. نخستین دوره شارون
۵۸	۸. افسر ارتش، امانه انسانی شریف
۷۳	۹. حامی شهرک‌نشین‌ها
۸۳	۱۰. دومین تلاش برای انهدام سیاسی
۹۷	۱۱. حادثه دهشت‌بار صبرا و شتیلا ..

بخش دوم. مسیر شارون‌گرا

۱۱۱	۱۲. از نافرمانی مدنی تا جنگ میان قومی
-----	---

۱۱۴	۱۳. اسلو
۱۲۰	۱۴. تأسیس دولت خودگردان فلسطین
۱۲۹	۱۵. از موافقتنامه آماده امضا تا به بن بست رسیدن آن
۱۳۴	۱۶. شکست مذاکرات کمپ دیوید
بخش سوم. بازگشت شارون به قدرت	
۱۴۷	۱۷. تنوع در جامعه اسرائیل
۱۵۴	۱۸. شارون جدید
۱۶۱	۱۹. سومین تلاش برای انهدام سیاسی
۱۷۵	۲۰. آنچه از جناح چپ باقی مانده است
۱۹۰	۲۱. جنگ چریکی غیرخشونت بار
۲۱۱	خاتمه. انهدام سیاسی ادامه دارد
۲۳۱	مطالعات پیشنهادی
۲۳۵	نمایه

مقدمه

در تاریخ ششم فوریه سال ۲۰۰۱، آریل شارون در یک رأی‌گیری مستقیم با اکثریت بی‌سابقه ۵۲ درصد به نخست‌وزیری اسرائیل رسید. این واقعه نقطه عطفی در تاریخ این کشور و این منطقه و تحولی بنیادین در رفتار دولت اسرائیل و فرهنگ سیاسی آن بود. این تحول، در انتخابات عمومی ۲۸ ژانویه ۲۰۰۳ که در آن راست‌گرایان کشور به رهبری شارون ۶۹ کرسی از ۱۲۰ کرسی کنست^۱ را به دست آوردند، تقویت شد و شارون دوباره به نخست‌وزیری اسرائیل رسید. پیروزی شارون از این جهت اهمیت داشت که او اولین نخست‌وزیری بود که پس از مناخیم بگین، در سال ۱۹۸۱، برای بار دوم به نخست‌وزیری رسید.

اسرائیل، تحت نخست‌وزیری شارون به عاملی ویرانگر مبدل شد و این موضوع نه تنها در مورد دیگران، بلکه در مورد خود اسرائیل نیز صادق است، چرا که سیاست داخلی و خارجی آن نوعاً معطوف به یک

۱. Knesset، پارلمان اسرائیل.

هدف اصلی و آن هم انهدام سیاسی ملت فلسطین است. منظور از انهدام سیاسی فرآیندی است که مقصود نهایی آن، محو موجودیت مردم فلسطین به عنوان یک واحد مشروع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. این فرآیند احتمالاً شامل پاک‌سازی قومی در تمامی یا بخشی از آن قلمرویی است که سرزمین اسرائیل نامیده می‌شود. این سیاست، نهایتاً بافت جامعه اسرائیل را از داخل خواهد پوساند و بنیادهای معنوی دولت یهود را در منطقه خاورمیانه تضعیف خواهد کرد. از این نظر، انهدام سیاسی چاقوی دولبه‌ای است که موجودیت فلسطینی‌ها و در بلندمدت، موجودیت خود اسرائیل را نشانه رفته است. لذا، دولت فعلی اسرائیل خطر عظیمی برای ثبات و بقای مردم منطقه است.

انهدام سیاسی، فرایندی است شامل فعالیت‌های متنوع اجتماعی، سیاسی و نظامی و هدف آن محو موجودیت سیاسی و ملی یک ملت و انکار خودمختاری آنان است. قتل، کشتار جمعی، از میان برداشتن رهبران و گروه‌های زبده، تخریب تأسیسات عمومی و زیربناها، تصرف زمین‌ها، گرسنگی دادن، جداسازی اجتماعی و سیاسی، بازآموزی و پاک‌سازی قومی، همه و همه ابزارهای عمده دست‌یابی به این مقصودند.

انهدام سیاسی ملت فلسطین با انتخاب آریل شارون آغاز نشده است، بلکه این امر پیامد جنگ ۱۹۶۷ و تا حدودی هم مربوط به ماهیت و اساس جنبش صهیونیستی است که با برخی فرآیندها و وقایع منطقه‌ای و جهانی تقویت و حمایت شده است.

موضوع «روز موعود» موضوعی نیست که قابل اجتناب نباشد و مرحله‌ای که به آن منتهی می‌شود هم غیرقابل بازگشت نیست. اما دوبار انتخاب شارون، شرایطی که این امر را ممکن ساخت و وضعیت سیاسی داخلی اسرائیل وقوع آن را از هر زمانی محتمل‌تر کرده است.

اسرائیل هیچ‌گاه دارای حکومت مردم‌سالار تمام‌عیاری نبوده است، زیرا شرایط تأسیس و ریشه‌های آن هرگز اجازه چنین امری را نداده

است. مع هذا، ساکنان یهود آن و دنیای غرب، با توجیهاتی، آن را تنها حکومت مردم سالار خاورمیانه به حساب می آوردند. درواقع، درمقایسه با دیگر حکومت های منطقه، حکومت آن مردم سالار بود. اسرائیل به انتخابات آزاد خود که در آن شهروندانش می توانستند به میل خود دولت ها و نخبگان حاکم را تغییر دهند، می بالید. اسرائیلی ها از آزادی بیان نسبی برخوردار بودند - اگرچه این آزادی بیشتر برای ساکنان یهودی آن بود تا اعراب ساکن آن - و نیز از حقوق و آزادی های دیگر که تحت قانون و یا فرهنگ سیاسی داخلی تضمین می شد و همچنین نظام قضایی که تلاش داشت با ایجاد نظارت و موازنه قدرت، ادارات و سازمان های اجرایی را محدود کند. اسرائیل درعین حال تلاش داشت تا رفاه اجتماعی نسبی ایجاد کند. اما امروزه، این خصوصیت های مثبت به تدریج که اسرائیل به یک حکومت «تاچرگرا» و نیمه فاشیست مبدل می شود، رو به زوال اند.

عوامل متعددی دال بر گرایش های فاشیستی دولت اسرائیل اند:

● آزادی بیان به نحو روزافزونی محدود می شود و گرایش های فزاینده ای وجود دارد که به هرگونه مخالفت با سیاست های جاری انگ خیانت بزند. درواقع، با تشکیل یک حکومت ائتلاف ملی مرکب از حزب لیکود^۱ و حزب کارگر و نیز عدم حمایت حزب مرتز^۲ - تنها حزب یهودی بیرون از حکومت با گرایش های چپ لیبرال - از سیاست های دیگری به جز سیاست های جاری دولت، دیگر مخالفتی از سوی مجلس کشور نیز مشاهده نمی شود. حزب مرتز تحت رهبری یاسی سارید^۳ ترجیح داده است که در داخل این تفاهم مقدس ملی باقی بماند و سعی نکند با تغییر این تفاهم، نقش یک حزب مخالف واقعی را در

1. Likud

2. Meretz

3. Yossi Sarid

دوره بحران بازی کند. خروج حزب کارگر از حکومت ائتلافی نیز چیزی را عوض نکرد، زیرا این ائتلاف صدمه‌اش را هم به خود حزب و هم به مردم اسرائیل زده بود.

● ارتش به‌طور روزافزونی در امور سیاسی و وسایل ارتباط جمعی دخالت می‌کند. اسرائیل همواره جامعه‌ای نظامی بود و مرزهای میان سیاست و نظامی‌گری در این کشور خیلی روشن نبود. افسران عالی‌رتبه و میان‌رتبه ارتش نفوذ زیادی در امور اسرائیل و فرهنگ سیاسی آن دارند. افسرانی که ارتش را ترک می‌کردند و البته این امر زمانی روی می‌داد که اینان عموماً ۴۰ تا ۵۰ ساله بودند، همواره برای مشاغل مدیریتی دولتی مناسب تشخیص داده می‌شدند. لذا ارتش اسرائیل هیچ‌وقت نیازی به کودتا نداشته است، چرا که همیشه درجات گوناگونی از قدرت را تجربه کرده و همواره در تصمیم‌گیری‌های عمده کشور دخیل بوده است و نیز همواره وانمود کرده که تحت محاصره و مواجهه با بحران موجودیت است، صرف‌نظر از این که این خطر واقعی یا واهی است.

● افراد ارتش و مقامات امنیتی سابق، که بعضاً خود را زیر عناوین متخصصان دانشگاهی پنهان می‌کنند، مفسرانی هستند که وسایل ارتباط جمعی را پر کرده‌اند. روابط با فلسطینی‌ها ضمن مذاکره میان نمایندگان مجلس و افسران عالی‌رتبه ارتش تنظیم می‌شود. بسیاری از این افسران، نظیر موشه یعلون^۱ که اخیراً به سرفرماندهی ارتش منصوب شد، حتی از خود شارون هم تندروترند. بقیه وزرای کابینه و کمیته‌های مجلس، هر چه قدر هم که از نظر عقیدتی به شارون نزدیک باشند و با اهداف سیاسی او توافق داشته باشند تنها به‌طور ناقص و فقط پس از تحولات سیاسی از آن مطلع می‌شوند.

● شارون تنها به معدودی از همکاران خود اطمینان دارد. شخصیت

مستبد و بدگمان او، ویرانی جامعه مدنی اسرائیل، و ضعف دیگر نهادهای سیاسی، پیامدهای ناخوشایندی داشته است. حکومتی غیررسمی ایجاد شده که در آن تصمیمات عمده را در زمینه‌های گوناگون تنها یک فرد، یعنی آریل شارون، اتخاذ می‌کند. بسیاری از نخست‌وزیران پیشین اسرائیل، از دیوید بن‌گوریون به بعد، در تصمیم‌گیری‌ها شدیداً خودسرانه عمل کرده‌اند، اما شارون توانسته است خصلتی فردی را به درون نظام قانونی نهادینه شده‌ای القاء کند و هرگونه مخالفت یهودیان را خنثی سازد و یا نادیده بگیرد.

● مهم‌ترین عاملی که در گرایش اخیر اسرائیل به سوی فاشیسم دخیل بوده، تعریف «غیرخودی» - که در اینجا فلسطینی‌های ساکن کرانه باختری و نوار غزه و حتی اعراب شهروند اسرائیل‌اند - به عنوان خطری برای موجودیت اسرائیل در قالب یک ملت و یکایک اسرائیلی‌هاست. این تعریف، مردم اسرائیل، یهودیان و افکار عمومی جهان را برای اتخاذ تدابیر غیرمعمول علیه فلسطینی‌ها آماده می‌کند. آنچه قبل از دوره شارون به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کرد و یا لااقل به لحاظ سیاسی کار غلطی محسوب می‌شد، اکنون دیگر امری روشن و قابل احترام در جریان سیاست اسرائیل شده است و پاک‌سازی قومی برای حل «مسئله جمعیت» در جاهایی که اعراب از اکثریت نسبی یا مطلق برخوردارند، روش مشروعی تلقی می‌شود. با این حال، روشن نیست که از نظر تصمیم‌گیران اسرائیلی، پاک‌سازی قومی راه‌حلی واقعی است یا صرفاً جنگی روانی است که به عنوان بخشی از فرآیند انهدام سیاسی به کار برده می‌شود.

در حالی که دولت اسرائیل به دشمنی عمومی با اعراب دامن می‌زند، افزایش شدید فقر در درون اسرائیل را به دست فراموشی سپرده است. تعداد افرادی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند در پایان سال ۲۰۰۱ میلادی به ۱،۱۶۹،۰۰۰ نفر می‌رسید که شامل حدود نیم میلیون کودک بود. نرخ

بیکاری از ۸/۸ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۱۱ درصد در سال ۲۰۰۱ و ۱۲ درصد در سال ۲۰۰۲ افزایش یافته است. طی دو سال نخست انتفاضه دوم که در ۲۹ سپتامبر سال ۲۰۰۰ شروع شد، اقتصاد اسرائیل حدود ۷ میلیارد دلار زیان دید. هزینه مقابله با انتفاضه در سال اول آن معادل ۲/۵ درصد و در سال دوم معادل ۴/۵ درصد تولید ناخالص داخلی کشور بود و طی همین دو سال هزینه‌های نظامی اسرائیل معادل ۸/۰ میلیارد دلار بالا رفته است. تولید ناخالص داخلی اسرائیل در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ به ترتیب یک و یک و نیم درصد منفی بوده است، پدیده‌ای که از سال ۱۹۵۳ به بعد بی سابقه بود. درحالی که میزان فقر، که از سال ۱۹۵۰ تاکنون در بالاترین سطح قرار دارد، در حال گسترش است، دولت اسرائیل به این حقیقت بی توجه است و شهروندان خود را به امید مساعدت چند سازمان خیریه رها کرده است. همراه با وخیم تر شدن وضع اقتصادی، شهروندان اسرائیلی خواستار اقدامات بیشتر در مورد «غیرخودی»ها، یعنی اعراب، هستند. تضارب میان این فرآیندهاست که به بروز فاشیسم اسرائیلی با ویژگی‌های خاص خود منجر می شود. اهداف اصلی کتاب حاضر ارائه تحلیلی از عوامل مختلف زمینه ساز و بررسی چون و چرایی شرایطی است که دولت اسرائیل و جامعه یهود آن را به این ورطه کشانده درحالی که اکثریت یهودیان اسرائیل نمی دانند جامعه شان به کدام سو می رود.

بالاخره، باید به نکته‌ای شخصی هم اشاره کنم. من به عنوان یک اسرائیلی وطن پرست که به شدت به سرنوشت و رفاه اسرائیل، تنها موطن خود، علاقه مند است و نیز به عنوان جامعه شناسی که بخش عمده زندگی اش را برای مطالعه جامعه اسرائیل و فلسطین صرف کرده است، این کتاب را در زمان اقامت در تورنتو با اندوه و رنج فراوان می نویسم. هدف شخصی من از انتشار این کتاب صرفاً این نیست که مانند یک یهودی که از خودش بیزار است از اسرائیل «انتقاد» کنم - این چیزی است

که بسیاری از مخالفان سیاسی و عقیدتی من وقتی هیچ استدلال بهتری نداشته‌اند در مورد من و آثار قبلی‌ام مدعی شده‌اند – بلکه هدفم این است که با تلاشی دیگر چشم بصیرت انسان‌های خیرخواهی را بازکنم که هنوز به خطراتی که اسرائیل با آن مواجه است، واقف نیستند. درواقع، پیکار بر سر حیات، سرنوشت و رفاه اسرائیل و شهروندانش، اعم از یهودی و عرب، مثل غالب مسائل «محلی» زمانه ما پیکاری جهانی است.

تورتو

مارس ۲۰۰۳

بخش اول
گذشته نزدیک

۱. تعارض‌ها و بحران‌های درونی

بعد از جنگ ۱۹۶۷، دولت و جامعه اسرائیل به نحوی مستمر و فزاینده درگیر بحران موجودیت بود. این بحران ناشی از تعارض‌های درونی بنیادینی است که با هضم‌گزینشی و تدریجی اراضی اشغالی فلسطین و مردم آن در داخل دولت اسرائیل همراه بود. این کار، سبب رونق اقتصادی بی‌سابقه‌ای شد و تحرک اجتماعی را بالا برد، به نحوی که بر بحران سرپوش گذاشت و خود جزئی از بحران شد. با گشودن مرزهای کرانه غربی و نوار غزه، بازار کار اسرائیل مملو از نیروی کار ارزان شد، بازار فلسطین به روی محصولات اسرائیل باز شد و سرزمین‌های فلسطین هدف استعمار یهودیان قرار گرفت.^۱

۱. کارگرانی که به‌طور روزانه یا هفتگی رفت‌وآمد می‌کنند، در هر نظام اقتصادی و سیاسی در زمره ارزان‌ترین نیروهای کار محسوب می‌شوند. آنها که معمولاً در چند مایلی محل کارشان زندگی می‌کنند، صبح زود سرکار حاضر می‌شوند و شب‌هنگام به خانه‌های خود برمی‌گردند. آنها به محل اقامت احتیاجی ندارند و چون شهروند کشور ←

این موقعیت مناسب غیرمتعارف همراه بود با ورود میلیاردها دلار کمک آمریکاییان و دیگران که دولت اسرائیل را به یکی از کامیاب‌ترین دولت‌های جهان مبدل کرد. تمامی بخش‌های جامعه اسرائیل، از جمله شهروندان عرب آن، از این کامیابی بهره بردند. این شرایط همچنین باعث شد که ساختار اقتصاد و نظام اجتماعی اسرائیل به کلی دگرگون شود. بسیاری از یهودیان اسرائیل کارهای ساده و نیمه‌ساده (ساختمان‌سازی، خدمات، کشاورزی و مشاغل سطح پایین) را رها کردند و آنها را به دست کارگران فلسطینی سپردند و به مشاغل بالاتر، یعنی مدیریت (معمولاً کارهای کامپیوتری) و مشاغل اداری پرداختند. تعداد شرکت‌های اسرائیلی که در فهرست نزدک^۱ قرار داشتند، پس از شرکت‌های آمریکایی، در رده دوم قرار داشت. تولید سرانه اسرائیل تا سال ۲۰۰۰ یکی از بالاترین تولیدات سرانه جهان و قریب به ۱۸۰۰۰ دلار در سال بود.

با این حال، این موفقیت و کامیابی متکی بود به ادامه «حسن‌رفتار» و همکاری مداوم ساکنان فلسطینی کرانه غربی و نوار غزه و تمایل آنان به قبول سیاست اسرائیل در گنجاندن آنها در اقتصاد اسرائیل و در عین حال جدا نگه داشتن‌شان از دیگر جنبه‌های دولت اسرائیل. در واقع، فلسطینی‌ها برای مدت یک نسل این حاکمیت استعماری را قبول کرده بودند و از رونق نسبی اقتصادی بهره می‌گرفتند و در عین حال محرومیت کامل از حقوق انسانی و شهروندی، نارضایی ناشی از عدم مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و نمادهای جمعی و فقدان هرگونه هویت قومی و ملی را

محسوب نمی‌شوند، زیر پوشش تأمین اجتماعی و بیمه بهداشت و یا خدمات اجتماعی دیگر قرار ندارند. گذشته از این، رقابت میان آنها دستمزدهای‌شان را پایین می‌آورد. این نوعی برده‌داری جدید است و از نظر کشور میزبان، بسیار باصرفه‌تر و راحت‌تر از استخدام کارگران مهاجر متداول بین‌المللی است.

۱. NASDAQ، نام مختصر شاخص بهای سهام صد شرکت بزرگ فناوری که پس از شاخص داو جونز مهم‌ترین شاخص بهای سهام در بورس اوراق بهادار نیویورک است. -م.

تحمل می‌کردند. درواقع، هر دو جامعه عمیقاً به این وضعیت نامتقارن عادت کرده بودند و به‌طور مستقل از هم رشد می‌کردند.^۱ بسیاری از اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها که در این شرایط به‌سر می‌بردند آن را طبیعی می‌دیدند و تصور نوع دیگری از روابط برای‌شان مشکل بود. این نظام، بعد از نخستین انتفاضه در ۹ مارس ۱۹۸۷، شکاف برداشت و پس از شروع دومین انتفاضه به‌کلی متلاشی شد. جالب است بدانید که مطابق «موافقت‌نامه اسلو»، وضع اقتصادی فلسطینی‌ها تغییری نمی‌کرد ولی نارضایتی آنان با اعطای خودگردانی نمادی رفع می‌شد. پس از شروع اولین انتفاضه، اقتصاد سیاسی اسرائیل خود را با ورود کارگران خارجی وفق داد. این‌گونه کارگران اگرچه مثل فلسطینی‌ها برای امنیت اسرائیل خطرناک نبودند، ولی گران‌تر از آنها بودند و چون حضورشان دائمی‌تر از کارگران فلسطینی بود که خارج از قلمرو اسرائیل سکونت داشتند، خطری احتمالی برای تغییر ترکیب جمعیت اسرائیل محسوب می‌شدند.^۲

از منافع اقتصادی اسرائیل در این سرزمین‌ها که بگذریم، بعد از جنگ ۱۹۶۷ معضل تازه‌ای بروز کرد و آن اشتیاق جامعه اسرائیل، اعم از چپ و راست، برای ضمیمه کردن ناحیه تاریخی مهم قوم یهود در کرانه غربی به خاک اصلی، بدون ساکنان عرب این ناحیه بود. ضمیمه کردن رسمی این ناحیه بدان معنا بود که اسرائیل دیگر از نظر جمعیت یهودی در اکثریت نیست. تغییرات جمعیتی باعث می‌شد که شخصیت یهودی این دولت از بین برود، حتی اگر به فلسطینی‌ها عنوان شهروندی کامل اعطا نمی‌شد.

۱. شاید این یکی از دلایلی است که ساکنان اراضی اشغالی کرانه غربی و نوار غزه به درخواست‌های مکرر رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین که آنها را به قیام دعوت می‌کردند پاسخ مثبت نمی‌دادند. درعوض، آنان راهبرد «ثبات قدم» را برگزیده بودند.

۲. شارون شخصاً به ارزش این نیروی کار ارزان واقف است، زیرا مالک بزرگ‌ترین مزرعه خصوصی اسرائیل است که به مزرعه انجیر مشهور است. او این مزرعه را در اواخر سال ۱۹۷۲ با دریافت دو وام سخاوتمندانه از دو دوست آمریکایی‌اش (مشالم ریکلیس و ساموئل ساکس) خریداری کرد.

ملاحظات سیاسی و جمعیتی با ملاحظات اقتصادی تعارض پیدا می‌کرد و این هر دو با ضرورت اخلاقی «کانتی» و نیز دستورات دینی یهودیان که می‌گوید: «بر دیگران روا مدار آنچه بر خود روا نمی‌داری» در تعارض بود. این تعارض سه‌گانه باعث بروز بحرانی در درون ساختار شد که دولت و جامعه اسرائیل را در اتخاذ تصمیم‌های مهم سیاسی، که برای حل این تعارض ضروری است، ناتوان ساخت. این بحران به مرور زمان آشکارتر شد و این منافع متضاد به احزاب سیاسی گوناگون و حتی به هویت‌های شخصی و گروهی و حتی جریان‌های مذهبی منتسب شدند (بازها درمقابل کبوترها، راست درمقابل چپ یا صهیونیست‌ها درمقابل پسا صهیونیست‌ها).

در سال ۱۹۷۷، زمانی که جناح راست ملی‌گرا به رهبری حزب لیکود به قدرت رسید، اولین اقدامی که از آن انتظار می‌رفت این بود که تمامی کرانه باختری (که عموماً به اسم مورد اشاره در کتاب مقدس، یعنی جودا و سامریه، خوانده می‌شود) و نوار غزه را که بخشی از خاک اسرائیل تلقی می‌شد ضمیمه اسرائیل کند. خاصه این که شعار اصلی حزب همین بود و مناخیم بگین، رهبر حزب، از آن حمایت کرده بود. انضمام این سرزمین‌ها همچنین دلیل حمایت آریل شارون، درست پس از ترک ارتش در ۱۹۷۳، از احزاب کوچک و متوسط راست و مرکزگرایی بود که پشت سر رهبر و کهنه سرباز تجدیدنظر طلب حزب «هروت» متحد شده بودند. این حزب تا آن زمان حزب همیشه مخالف دولت تلقی می‌شد و نه جریانی که بر اسرائیل حکومت خواهد کرد.

زمینه چشم‌پوشی از این بخش از شعارهای حزب را موشه دایان، چهره مشهور حزب کارگر، فراهم آورد. او به حزب رقیب پیوست و پست وزیر خارجه را در حکومت جدید قبول کرد، مشروط به این که حزب مزبور از انضمام یک جانبه این سرزمین‌ها خودداری کند. با این حال، علت اصلی عدم انضمام اراضی اشغالی که سرزمین مادری قوم یهود تلقی

می‌شد، وجود جمعیت رو به رشد عرب‌های فلسطینی در اراضی اشغالی بود. این جمعیت، همراه با شهروندان عرب خود اسرائیل می‌توانست دولت اسرائیل را به پیکره‌ای دومی تبدیل کند، حتی اگر به جمعیت ضمیمه شده حق کامل شهروندی و دسترسی به برنامه‌های رفاه اجتماعی اعطا نمی‌شد. امروزه، علی‌رغم مهاجرت بی‌سابقه بیش از یک میلیون غیرعرب (یهود و غیریهودی) از اتحاد شوروی سابق، سرزمین میان دریای مدیترانه و رودخانه اردن شامل حدود ۵ میلیون یهودی (و غیرعرب) و ۴/۵ میلیون فلسطینی (شهروند و غیرشهروند اسرائیل) است.

پیش‌بینی‌های جمعیتی حاکی از آن است که ارقام جمعیت در آینده به نفع فلسطینی‌هاست و اکثریت ضعیف جمعیت یهودی را ضعیف‌تر خواهد کرد. آرنون سوفر^۱ جمعیت‌شناس دانشگاه حیفا محاسبه کرده است که تا سال ۲۰۲۰، کلاً ۱۵/۱ میلیون نفر در سرزمین تاریخی فلسطین زندگی خواهند کرد و یهودیان اقلیتی ۶/۵ میلیونی خواهند بود. به علاوه، حتی در داخل اسرائیل، ظرف بیست سال، جمعیت یهودی از ۸۱ درصد فعلی به ۶۵ درصد کاهش خواهد یافت. جمعیت‌شناس دیگری به نام سرجیو دلا پرگولا^۲ از دانشگاه هیرو نیز به همین ارقام رسیده و توصیه کرده است که مناطقی از اسرائیل که جمعیت عرب آن متراکم است در مقابل سه مجموعه مسکونی مهم مستقر در سرزمین‌های فلسطین اشغالی به یک دولت فلسطینی تحویل شود.

دو نگرانی عمده در مورد موجودیت اسرائیل در درون فرهنگ سیاسی یهودیان، آنها را آزار می‌دهد: یکی محو کامل دولت اسرائیل است که بسیاری از سیاستمداران و روشنفکران اسرائیلی مکرراً از آن استفاده و سوءاستفاده می‌کنند و از آن برای برانگیختن احساسات مردم بهره می‌برند و دیگری از دست رفتن اکثریت ضعیفی است که یهودیان از

نظر جمعیتی دارند و دولت اسرائیل هویت و برتری خود را بر آن استوار کرده است. درواقع، از دست دادن این اکثریت می‌تواند مقدمه‌ای برای مرگ سیاسی دولت اسرائیل و از میان رفتن عملی آن باشد. ازاین‌رو، طرفداران انضمام قلمروی فلسطین خود را در وضعیتی ناممکن می‌بینند. درواقع، ضرورت وطن‌خواهی، یعنی تملک سرزمین مقدس، با ضرورت وطن‌خواهی دیگری که عبارت است از حذف اکثریت جمعیت یهودی، در تعارض قرار می‌گیرد. این تعارض درونی باعث پیشنهادهای مضحکی از جمله پیشنهاد موشه دایان درمورد تقسیم وظایف حاکمیت میان اسرائیل و اردن شد. هسته مرکزی این طرح این است که به دلایل امنیتی و به منظور ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین، کنترل نظامی این سرزمین‌ها به دست اسرائیل باشد و اردن از نظر سیاسی و اداری بر آن کنترل داشته باشد و همهٔ دیگر خدمات و از جمله حقوق شهروندی و حق رأی و حق انتخاب شدن برای مجلس اردن را به جامعهٔ مذکور بدهد.^۱ روشن بود که نه اردنی‌ها و نه فلسطینی‌ها تمایلی به آن نشان ندادند. شایان ذکر است که آرل شارون نسبت به موشه دایان نظر بسیار افراطی‌تری داشت که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

باید گفت که تنها اقلیتی از یهودیان اسرائیلی و حتی تعداد کمتری از یهودیان در مناطق دیگر جهان هستند که به محرومیت میلیون‌ها عرب فلسطینی از حقوق شهروندی و بسیاری از حقوق انسانی اعتنایی ندارند. وقتی یکی از فیلسوفان و دین‌شناسان اسرائیل به نام یشایاهو لیبویتز^۲، که

۱. درواقع برای مدت ده سال همین وضعیت عملاً برقرار بود. سلسلهٔ هاشمی در اردن علاقه‌مند به کنترل جمعیت در مناطق اشغالی بود تا از ظهور مجدد هویت سیاسی نیرومند فلسطینی جلوگیری کند و متعاقب توافقی روشن با اسرائیل حقوق کارمندان اداری کرانهٔ غربی و از جمله پلیس و معلمان مدارس را پرداخت می‌کرد. بااین‌حال، اردن هیچ تمایلی نداشت که اسرائیل در کرانهٔ غربی کنترل زمین و آب را در اختیار داشته باشد.

2. Yeshayahu Leibowitz

از پیشگامان اخلاقی اسرائیل محسوب می‌شود، مخالفت خود را بیان کرد و گفت که اشغال سرزمین دیگران، هم اشغالگران را به انحطاط کشانده و هم بافت جامعه اسرائیل را از درون پوسانده است، استدلال‌های او درست ولی خودخواهانه بود، چرا که او نمی‌گفت که اشغال سرزمین‌ها ذاتاً کار غلطی است. درواقع، بسیاری از افراد که با استعمار سرزمین‌های اشغالی مخالفت می‌کردند، این کار را از نظر عملی نبودن نادرست می‌دانستند و استدلال می‌کردند که این کار به وجهه اسرائیل لطمه می‌زند و مشروعیت آن را در منطقه زیر سؤال می‌برد. درحالی‌که این ملاحظات همگی درست هستند ولی باید با این ضرورت اخلاقی هم تکمیل شوند که اشغال سرزمین‌ها و به انقیاد درآوردن یک ملت، استثمار غیرضروری آنان و گرفتن زمین و آب آنان گناهی بزرگ است.

تعجب در این است که خبرگان اردوگاه هوادار انضمام سرزمین‌ها نه فقط به استمرار شخصیت یهودی این دولت، بلکه به پیامدهای بلندمدتی که تسلط بر ملتی دیگر برای کشور اسرائیل دارد، توجه دارند. مع‌هذا، راه‌حلی که ارائه می‌کنند به کلی با بیرون رفتن از سرزمین‌های اشغالی و اعطای حقوق شهروندی به جمعیت فلسطینی اسرائیل متفاوت است. بخش بزرگی از رأی‌دهندگان به آریل شارون متوقع بودند که او راه‌حل مناسبی برای این مسائل و تعارضات درونی جناح راست پیدا کند، ولی او از نظر هوادارانش آدمی مناسب برای شغل مناسب و در زمان مناسب است.

۲. زمینه تاریخی

تراژدی صهیونیسم ناشی از واپسگرایی آن است، اما این نکته‌ای است که تنها اکنون و در نگاه به گذشته قابل درک است. متعاقب برنامه‌های سال‌های ۸۱-۱۸۸۰ در اروپای شرقی، گروه‌های بزرگی از یهودیان به کشورهای دیگری مهاجرت کردند تا زندگی بهتر و امن‌تری داشته باشند.

برخی از آنها به سرزمین مقدس، سرزمین سنتی یهودیان و کعبهٔ آمالشان رفتند. اما اکثر آنها، حتی بعد از مهاجرت به سرزمین مقدس، نجات شخصی را به رستگاری جمعی توصیه شده در ایدئولوژی صهیونیستی ترجیح دادند و به سوی دنیای غرب بازگشتند.

از این رو، در میان ۶۵ میلیون اروپایی که طی قرن نوزدهم به دنیای جدید (آمریکا) مهاجرت کردند، بیش از ۴ میلیون یهودی وجود داشت. یعنی آنها ۶ درصد مهاجران را تشکیل می‌دادند در حالی که تنها ۱/۵ درصد کل جمعیت اروپا بودند. طی ربع اول قرن بیستم، حدود ۲۰ درصد یهودیان اروپایی به آمریکا رفتند و تعداد خیلی نیز به سرزمین صهیون مهاجرت کردند. اگر به خاطر رکود اقتصادی آمریکا در اواخر دههٔ ۱۹۲۰ و محدودیت‌های مربوط به مهاجرت نبود، به احتمال زیاد اغلب یهودیان اروپا در دههٔ ۱۹۳۰ به آمریکا می‌رفتند و وسعت یهودکشی در اروپا کاهش می‌یافت و از ایجاد دولت یهودی فلسطین جلوگیری می‌شد. اما نکته این است که تاریخ با «اگر»ها نوشته نمی‌شود.

از نظر اعراب محلی، بازگشت یهودیان که فکر می‌کردند پس از دو هزار سال سرگردانی سرزمین خود را بازیافته‌اند، امری مضحک، غیرقابل قبول و خطرناک بود. به نظر آنها، که نسل اندر نسل در آن سرزمین زندگی کرده بودند، یهودیان، استعمارگرانی اروپایی محسوب می‌شدند که آمده بودند تا در سرزمین عربی اقامت گزینند و تحت حمایت قدرت‌های امپریالیستی، آن را مصادره کنند. در سال ۱۹۱۷ وقتی بریتانیا این سرزمین را از امپراتوری عثمانی گرفت و بنا به اعلامیه بالفور در اختیار یهودیان گذاشت تا به اصطلاح خانهٔ ملی (یعنی دولت) یهود بشود، سوءظن آنان تأیید شد. نهادهای ملی عربی فوراً در فلسطین ایجاد شدند و از آن زمان تا سال ۱۹۹۳، مستمراً و قاطعانه حق معنوی و سیاسی یهودیان را بر این کشور رد می‌کردند.

در غرب، واکنش در مقابل صهیونیسم و اعلامیهٔ بالفور تا حدود زیادی

هوادارانه بود. فرهنگ یهودی پروتستانی به بازگشت یهودیان به صهیون به عنوان تحقق یک وعده مذهبی نگاه می‌کرد که طی ده‌ها سال، به تدریج جا افتاده و سیاسی‌تر شد تا اینکه به نقطه اوج امروزی خود در میان مسیحیان بنیادگرای آمریکا رسید. اعراب، جدا از صحرانشینان خشن و شریف داستان‌های تخیلی، افرادی بدوی تلقی می‌شدند که شایسته اعطای خودگرانی نبودند. طی ۳۰ سال حاکمیت استعماری بریتانیا (و به اصطلاح قیمومت بریتانیا)، جامعه یهودی فلسطینی به جامعه‌ای متشکل از مهاجرین ساکن مبدل شد که در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل را تشکیل داد. جماعت مهاجر ساکن شده، معمولاً سیاست‌های مختلفی را در مورد جمعیت محلی اعمال می‌کنند. در آمریکای شمالی، استرالیا و زلاندنو، وجود ذهنیت سرحدات آزاد، باعث شد که وجود جمعیت محلی به عنوان گروهی از انسان‌ها اساساً نادیده گرفته شود و آنها را بخشی از محیط طبیعی در نظر می‌گرفتند و با آنان خصمانه برخورد می‌کردند. این نحوه تفکر به نسل‌کشی آنان منتهی شد. در آفریقای جنوبی و رودزیا، جمعیت محلی به صورت نیروی کار ارزان مورد استفاده قرار می‌گرفتند ولی به شدت از حاکمان سفیدپوست جدا نگه داشته می‌شدند. در آمریکای لاتین کاتولیک، فاتحان راهبردی معکوس در پیش گرفتند، یعنی پس از شکست و انهدام فرهنگ‌ها یا تمدن بزرگ محلی (نظیر آزتک‌ها و یا اینکاها) و تغییر مذهب جمعیت محلی به مسیحیت، فاتحان این سرزمین‌ها به لحاظ عقیدتی ازدواج‌های مختلط را البته به درجات گوناگون، تأیید می‌کردند. این راهبرد خودی‌سازی جمعیت، باعث شد که ملت‌های کاملاً جدید و از نظر نژادی مختلطی به وجود آید.

در فلسطین، با آنکه هر دو جماعت فلسطینی و یهودی تا حد زیادی به سیاست حذف دیگری عمل می‌کرد، به لحاظ اقتصادی به درجات گوناگون به هم وابسته ماندند. یهودیان تا حدی متکی به نیروی کار اعراب بودند ولی از مالکانی که زمین‌ها را از آنان خریده بودند مستقل ماندند.

بخشی از جمعیت عرب نیز از ورود سرمایه یهودیان مهاجر بهره برد. تا ۱۹۴۸، یهودیان و اعراب هیچ یک از چنان قدرت سیاسی و نظامی ای برخوردار نبود که از دیگری خلاصی یابد، هر چند خصومت میان آنها باعث بروز درگیری هایی میان شان می شد که اوج آن را می توان در شورش عرب های فلسطینی در سال های ۳۹-۱۹۳۶ مشاهده کرد.

مهم است بدانیم که جامعه یهودی از نظر نهادی، احساسی و عاطفی در درون حبابی انحصاراً یهودی بنا نهاده شده است. طرح های مربوط به تأسیس دولت جدید نیز اختصاصی و منحصر به خود بود. قرار بود که دولت جدید به طور کامل یهودی بماند و هیچ گونه ابزار و اسلوبی تعبیه نشده بود که امکان بدهد اقلیت های عرب در درون مرزهای دولت یهود باقی بمانند. این امکان تنها در شعارهای اعلامیه استقلال مورد اشاره قرار گرفته بود.

۳. سابقه: نخستین تلاش برای انهدام سیاسی

استعمار کرانه باختری و نوار غزه به دست شهرک نشینان یهودی، دولت اسرائیل را به بن بست کشاند بی آنکه بدانیم طی جنگ قومی سال ۱۹۴۸ چه گذشت. امکان ندارد بتوانیم مقاصد شارون و متحدان سیاسی اش و یا راه حل های خلاصی از این بن بست را درک کنیم. «معجزه» سال ۱۹۴۷ اشاره به این حقیقت دارد که سرزمین های دولت یهود بسیار فراتر از مرزهایی رفت که قطع نامه ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ سازمان ملل تعیین کرده بود. اما نکته مهم تر از نظر اسرائیل این بود که این سرزمین ها باید به کلی از اعراب ساکن آن پاک می شد و جامعه عربی-فلسطینی آن به عنوان واحدی سیاسی-اجتماعی به کل از میان می رفت.

تاریخ نگار مشهور، بنی موریس^۱، در دو کتاب با عناوین پیدایش مسئله

1. Benny Morris

آوارگان فلسطینی^۱ و محکومین درستکار، تاریخچه مناقشات عربی-صهیونیستی^۲ نشان داده است که ایده انتقال جمعیت در تفکر صهیونیستی تا چه حد ریشه داشته است. اما او نتوانست رابطه میان این ایده‌ها و حوادث واقعی جنگ ۱۹۴۸ را کشف کند. شرح کامل پاک‌سازی قومی در کتابی در ۸ جلد تحت عنوان تاریخ ارتش زیرزمینی اسرائیل^۳ آمده است. این کتاب از انتشارات رسمی ارتش اسرائیل است. کتاب مذکور که به زبان عبری است هرگز به هیچ زبان دیگری ترجمه نشده است. بنا بر محتویات این کتاب، اولین دکترین نظامی که بتوان آن را دکترین نظامی اسرائیل دانست طرحی بود که اصطلاحاً طرح دی^۴ نامیده می‌شد. این طرح را ژنرال ایگال یادین^۵، فرمانده بخش عملیاتی ارتش اسرائیل (که به طور رسمی در ۳۱ ماه مه ۱۹۴۸ ایجاد شد) ارائه کرد. طرح مذکور در ۱۰ مارس ۱۹۴۸، برای پیش‌گیری از درگیری‌های نظامی احتمالی میان جامعه یهودی سازمان‌دهنده دولت و جامعه عرب منطقه و نیز مداخله احتمالی ارتش‌های کشورهای عربی به اجرا گذاشته شد. ایگال یادین در مقدمه این طرح می‌نویسد:

هدف طرح مذکور آن است که قلمروی دولت یهود را کنترل کند و از مرزهای آن (که در طرح تقسیم سازمان ملل مشخص شده است) و نیز مهاجرنشین‌های یهودی خارج از این مرزها (که سازمان ملل به دولت یهود واگذار کرده است) درمقابل نیروهای منظم و نامنظم دشمن که از پایگاه‌های درون یا بیرون دولت یهود اقدام می‌کنند، دفاع کند.

1. *The Birth of the palestinian Refugee problem*

2. *Righteous Victims: A History of Zionist-Arab Conflict*

3. *Book of Haganah History*

4. Plan D (Tochnit Dalet)

5. Yigael Yadin

گذشته از این، در این طرح اقدامات دیگر، و از جمله اقدامات زیر، توصیه شده بود:

اقدام علیه آبادی‌های دشمن در داخل و یا نزدیک نظام‌های دفاعی ما (یعنی مهاجرنشین‌ها و پایگاه‌های یهودی)، با هدف جلوگیری از استفاده نیروهای دشمن از این آبادی‌ها به عنوان پایگاه. این اقدامات باید به صورت زیر به اجرا درآید: تخریب روستاها با آتش زدن آنها، انفجار و مین‌گذاری - خاصه آن روستاهایی که نمی‌توانیم به‌طور دائم کنترل‌شان کنیم. تحت کنترل آوردن آنها به صورت زیر خواهد بود: محاصره روستا و جست‌وجو در آن و در صورت مقاومت ساکنان آن، از بین بردن نیروهای مقاومت و اخراج جمعیت آنها به بیرون از مرزهای کشور.

مثل بسیاری از موارد دیگر، آنچه در نگاه نخست، دکترینی محدود و مطلقاً نظامی است که هدفش آمادگی درمقابل حمله احتمالی ارتش عربی است، درواقع، ابزار و اسلوبی است که منجر به تحول کامل جمعیتی، قومی، اجتماعی و سیاسی فلسطین از سرزمینی عربی به دولتی یهودی می‌شود. طرح دی مثل دیگر طرح‌های نظامی نبود که کارکنان معمولی آن را تهیه و سپس در قفسه کتاب‌ها نگه‌داری کرده باشند. این طرح عملاً به مرحله اجرا درآمد. در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸، وضعیت اضطراری طرح دی اعلام شد و همه واحدهای جنگنده دستور یافتند که این طرح را به اجرا بگذارند.

در اجرای این دستور و براساس روح این دکترین، نیروهای ارتش یهود حدود ۲۰,۰۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌ها را تصرف کردند (درحالی‌که در قطع‌نامه تقسیم سازمان ملل به آنها ۱۴,۰۰۰ کیلومتر مربع داده شده بود) و آن را کلاً از ساکنان عرب پاک ساختند. پس از جنگ ۱۹۴۸، قریب ۷۵۰,۰۰۰ نفر عربی که در مناطق تحت تصرف اسرائیل زندگی می‌کردند

آواره شدند. پس از امضای توافقنامه آتش‌بس با دولت‌های عربی که به کمک برادران فلسطینی‌شان آمده بودند تا از ایجاد دولت یهودی جلوگیری کنند و یا احیاناً در بخشی از این چپاول شریک باشند، کمتر از ۱۰۰,۰۰۰ نفر از اعراب در سرزمین‌های اشغالی باقی ماندند. حدود ۵۰,۰۰۰ نفر دیگر هم پس از متارکه جنگ میان اسرائیل و اردن و انتقال چندین روستای عربی به زیر سلطه اسرائیل، تحت تسلط دولت اسرائیل قرار گرفتند. از این نظر، طرح دی به خوبی با نیازهای جنگ داخلی و مرحله بعدی جنگ، یعنی جنگ میان دولت‌ها، پس از اینکه دشمن داخلی از میان رفت، مطابقت داشت.^۱

به علاوه، این دکترین به وضوح بازتاب خواسته‌های ایدئولوژیک صهیونیست‌های محلی برای کسب مداوم زمین بیشتر – که البته از عرب‌ها پاک‌سازی شده باشد – به عنوان شرط لازم برای تأسیس دولتی یهودی بود. تا جنگ ۱۹۴۸، مؤسسات دولتی یهود و سرمایه‌گذاران خصوصی تنها توانسته بودند ۷ درصد زمین‌های فلسطین را خریداری کنند، که البته برای ایجاد جامعه‌ای قابل قبول کافی بود، ولی چون منابع مالی‌شان را تحلیل برد، دیگر نتوانستند زمین بیشتری برای توسعه فلسطین یهودی‌نشین کسب کنند. لذا، تصمیم گرفتند به جای پول از اسلحه استفاده کنند و به کمک آن قلمروی خود را بسط دهند. حاکمیت نظامی و سیاسی رژیم استعماری بریتانیا در آن زمان باعث شد که صهیونیسم بتواند چهارچوب‌های نهادی، اقتصادی و اجتماعی خود را پایه‌ریزی کند و در عین حال منافع اولیه جماعت عرب منطقه نیز حفظ می‌شد. وقتی

۱. در واقع، ارتش‌های دول عرب دکرین کهنه‌ای را به خدمت گرفتند که به موجب آن نیروهای ارتش باید هرگونه آبادی و نیروی مقاومتی را از میان بردارند تا پشت جبهه‌شان ناامن نماند. اگر آنان دکرین پیشرفت سریع به سوی مراکز بزرگ و پرجمعیت دشمن و محل‌های تمرکز نیروهای دشمن را انتخاب کرده بودند، احتمالاً در جنگ ۱۹۴۸ نتیجه کاملاً متفاوتی می‌گرفتند.

حاکمیت بریتانیا برداشته شد، جوامع عرب و یهود خود را در وضعیتی رودر رو و شرایط حاصل صفر (نفع یکی معادل زیان دیگری) یافتند. جامعه عرب و رهبران آن با مردود شناختن طرح تقسیم، نه فقط به حق خود در کنترل کامل کشور اصرار می‌ورزیدند، بلکه به توانایی خود در اعمال این کنترل نیز اطمینان داشتند. رهبری جامعه یهود از سوی دیگر می‌دانست که از قدرت کافی برای کنترل همه سرزمین فلسطین و یا سلطه بر اکثریت عرب آن برخوردار نیست، لذا طرح تقسیم را قبول کرد و همه تلاش خود را صرف بهبود شرایط این طرح و گسترش هرچه بیشتر مرزهای خود کرد، البته به صورتی که جمعیت عرب کمتری را شامل شود.

شواهد متقنی وجود ندارد که طرح دی - علی رغم پیامدهای عظیم آن - هرگز در سطح سیاسی یا حتی در گفت‌وگوها، به‌طور رسمی پذیرفته شده باشد. اگر قرار باشد به نظریه توطئه تمسک جویم باید بگوییم که بسیاری از رهبران یهود به خوبی می‌دانستند که دستورها و طرح‌هایی وجود دارد که بهتر است به‌طور رسمی عنوان نشود. به هر حال، نحوه عمل ارتش یهود در جنگ ۱۹۴۸، در این مورد جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که نیروهای ارتش یهود طی جنگ از همین طرح و لااقل برداشت و تفکری که پشت آن قرار داشت، پیروی کردند.

اغلب غیرنظامیان اسرائیل و حتی سربازانی که سیاست پاک‌سازی قومی را پیاده می‌کردند، لزوماً به پیامدهای عمل‌شان واقف نبودند و تنها تصویری محلی و جزئی و نادرست از این پاک‌سازی داشتند. سال‌ها پس از جنگ، بزرگ‌ترین داستان‌سرای اسرائیل ایزهار اسمیلانسکی^۱ داستان کوتاهی تحت عنوان شربت هزه^۲ نوشت. این داستان به توصیف احساسات سربازی جوان می‌پردازد که دستور داشت ساکنان یک روستای عرب را با کامیون از مرز بیرون کند. اسمیلانسکی به شرح

1. Yizhar Smilansky

2. Chirbet Hizza

درگیری‌های درونی و تردیدهای اخلاقی این جوان و احساس شرمی که درمقابل این مردم بی‌خانمان داشت، می‌پردازد. اسمیلانسکی از یادآوری تشابه میان انتقال این اعراب و انتقال یهودیان به دست نازی‌ها در اروپا خودداری نکرده است. از سوی دیگر، همین سرباز جوان با سرخوشی فراوان مزرعه اشتراکی یهودی زیبایی را در خیال می‌پروراند که قرار بود در زمین‌های اشغالی ایجاد شود. اسمیلانسکی همچنین شخصیت این سرباز را توصیف کرد. او تنها فرد از یک واحد ارتشی بود که در اجرای دستورات تردید داشت و به همین جهت مورد استهزای افراد این واحد بود. لذا، در مرحله نخست جنگ ۱۹۴۸، جامعه یهود توانست تقریباً به‌طورکامل جامعه رقیب را از میان بردارد؛ فرآیندی که در آن زمان از دیدگاه جامعه بین‌المللی، نتیجه طبیعی جنگ به حساب می‌آمد. این جنگ، جنگی تمام‌عیار بود و اگر هم اعراب پیروز شده بودند، علی‌القاعده با یهودیان همین رفتار را می‌کردند. از این دیدگاه، پیامدهای جنگ قابل توجیه است. به علاوه، همه اینها درست زمانی روی داد که تنها سه سال از نسل‌کشی دهشتناک نازی‌ها در مورد یهودیان می‌گذشت و میلیون‌ها آواره یهودی در سراسر اروپا سرگردان بودند. از این رو امروزه بسیاری از فلسطینی‌ها معتقدند که آنها تاوان جنایات اروپاییان علیه ملت یهود را پس می‌دهند.

واقعۀ کمتر شناخته شده و به خوبی مستند نشده در همین خصوص در دو روز پایانی جنگی به‌طور قاطع روی داد که متکبرانه آن را جنگ شش روزه لقب داده‌اند. بعد از آنکه اسرائیل ارتش‌های اردن و مصر و نیروی هوایی سوریه را شکست داد (نیروهای هوایی دول همسایه اسرائیل در حمله‌ای غافل‌گیرکننده و موفق، تماماً در روی زمین نابود شدند)، افراد قدرتمندی از مزارع اشتراکی شمال اسرائیل از دولت خواستند که ارتفاعات سوری را، که بعداً به ارتفاعات جولان مشهور شد، تصرف کند. سال‌ها بود که ساکنان یهودی این ناحیه زیر فشار گاه و بی‌گاه توپخانه

سنگین ارتش سوریه قرار داشتند، و این بمباران‌ها بعضی وقت‌ها ناشی از تحریکات شارون برای ایجاد گروهی در جبهه شمال و نیز درگیری‌های مداوم میان اسرائیل و سوریه بر سر منابع رودخانه اردن بود. حالا و قتش رسیده بود که از تهدید سوریه خلاص شوند و انتقام بگیرند و گذشته از آن، به زمین‌های حاصل خیز و آب فراوان منطقه نیز دست یابند. پس از دو روز درگیری خونین، اسرائیل این منطقه را تصرف کرد (و نیز قنطره^۱ را که نزدیک‌ترین شهر به دمشق است و بعداً آن را به سوریه پس داد) و حدود ۸۰,۰۰۰ زارع عرب سوری را اخراج کرد و ۱۳۰ روستا را به کلی با خاک یکسان ساخت. تنها روستاهای دروز^۲ دست‌نخورده ماندند، آن هم به دلیل مداخله دروزی‌های اسرائیل که متحدان نیرومند اسرائیل محسوب می‌شدند و به جز یک گروه کوچک قفقازی تنها گروه غیریهودی هستند که در ارتش اسرائیل خدمت نظام وظیفه اجباری انجام می‌دهند. این ناحیه در سال ۱۹۸۲ به اسرائیل ضمیمه و در آن شهرک‌های یهودی‌نشین ساخته شد، درحالی‌که شرق اورشلیم بلافاصله بعد از جنگ ۱۹۶۷ به خاک اسرائیل ضمیمه و جزئی از «شهر یکپارچه» شد.

امروزه، برخی از رهبران و چهره‌های متعصب‌تر اسرائیل به وضوح سیاست پاک‌سازی قومی را پذیرفته‌اند و تنها منتظر فرصت مناسب هستند، درحالی‌که بسیاری از سیاستمداران جناح راست و از جمله شارون، سکوت اختیار کرده‌اند و هرگز این تفکر غیراخلاقی را تقبیح نمی‌کنند.^۳ یک مورد استثنا در این خصوص، بنیامین زی بگین^۴، پسر

1. Qunetra

2. Druze

۳. نمونه‌های بارز این سیاستمداران عبارت‌اند از رهاوام زیوی که اخیراً یک گروه فلسطینی وی را ترور کرد، بنی‌الون که رهبر حزب مولدت است، اویگدور لیبرمن رهبر یکی از احزاب روسی و افرایم ایتام (فین)، رهبر حزب مهم و مورد احترام ملی-مذهبی. نام بسیاری از روحانیون تندروی ملی-مذهبی مشهور را می‌توان به این فهرست اضافه کرد. اما هوادار اصلی پاک‌سازی قومی خشونت‌آمیز از تمام سرزمین اسرائیل میرکاهن است که

مناخیم بگین است. جالب است که تا شروع قرن حاضر، رهبران و روشنفکران و حتی تاریخ‌نگاران اسرائیل هم پاک‌سازی قومی جنگ ۱۹۴۸ را انکار می‌کردند و فقط معدودی از تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان خارج از اسرائیل به آن اشاره کرده‌اند که اسرائیل آنها را هم به داشتن گرایش ضدصهیونیستی، نفرت از خود و یا شهرت‌طلبی متهم کرده است. توضیح رسمی برای فرار اعراب این بود که آنان یا از ترس بی‌ثباتی‌های داخلی خود فرار کردند (که البته در مورد طبقات بالا و متوسط اعراب تا حدودی صحت دارد) و یا به این دلیل که رهبران عرب از آنها خواسته بودند که زمین‌ها را تخلیه کنند تا ارتش‌های عرب بتوانند به کلی اسرائیل را ریشه‌کن سازند (استدلالی که هیچ پایه و اساسی نداشت). بعدها، وقتی از اسرائیل خواسته شد که بازگشت آوارگان را قبول کند، اسرائیل امتناع کرد و استدلال کرد که مبادله افراد و اموال قبلاً صورت گرفته و اسرائیل یهودیان تحت آزار اعراب را جذب کرده است و در مقابل، دولت‌های عرب هم برادران فلسطینی خود و نیز اموال یهودیانی را که عمدتاً عراقی و مصری بودند صاحب شده‌اند.

اگرچه پاک‌سازی قومی سال ۱۹۴۸ اکنون دیگر کمتر انکار می‌شود، در اسرائیل امر عموماً شناخته شده‌ای نیست. با این حال، یک گروه اصلی از رهبران راست‌گرای اسرائیل و مهاجرنشینان این امر را نه تنها شرطی مرسوم، بلکه مرحله نخست فرآیندی می‌دانند که در جریان است. از نظر این گروه، موجودیت دولت اسرائیل در معرض نابودی است مگر اینکه

حزب او، یعنی حزب کاش، در سال ۱۹۸۴ یکی از کرسی‌های مجلس را به دست آورد. در سال ۱۹۸۵، اصلاحیه‌ای از مجلس گذشت که کاندیداهای مشهور به نژادپرستی نمی‌توانند به عضویت مجلس انتخاب شوند. برای فرار از این قانون، هواداران کاهن با قبول عبارت «واگذاری اختیاری زمین از طرف اعراب» موضع خود را مستحکم کردند. با این حال، چون همگان می‌دانند که تنها معدودی از اعراب حاضرند به طور اختیاری زمین خود را ترک کنند، این چرخش عبارت، گزافه‌ای بیش برای فرار از این قانون ضدنژادی نیست.

زمین‌های یهودیان هرچه زودتر از اعراب پاک شود. دولت ائتلافی امروز اسرائیل شامل احزابی است که انتقال جمعیت فلسطین را راه‌حل مشکل جمعیت می‌دانند. رسانه‌های گروهی اسرائیل همواره به گفته‌های سیاستمداران و از جمله مایکل کلاینر^۱ عضو کنست و بنی‌الون وزیر حمل‌ونقل، اشاره می‌کنند که خواهان اخراج اجباری اعراب از کشور هستند. رئیس ستاد ارتش، موشه یعلون، در مصاحبه‌ای که اخیراً با روزنامه‌ها آرتس^۲ انجام داد، فلسطینی‌ها را «غده سرطانی» و اقدام ارتش در اراضی اشغالی را «شیمی درمانی» خواند و اظهار داشت که ممکن است معالجه سخت‌تری ضروری باشد. شارون، نخست‌وزیر اسرائیل هم از این «ارزیابی واقعیت» حمایت کرد. این‌گونه اظهارات عوام‌فریبانه و نژادپرستانه در مورد شهروندان فلسطینی اسرائیل، نشان از دامنه جنایاتی دارد که ممکن است در مورد آنان اعمال شود و شاید برای آن برنامه‌ریزی هم شده باشد و فقط منتظر فرصت مناسب برای اجرای آن هستند.

۴. ایدئولوژی و عملیات نظامی

شرایط نظامی، اجتماعی، سیاسی و جهانی سال ۱۹۴۷ که منجر به ارائه دکرین نظامی ایگال یادین شد، اکنون به نحو قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده و این تغییر تا حدودی ناشی از اجرای موفقیت‌آمیز طرح یادین بوده است. باین‌حال، بعضی مفروضات اولیه و انگاره‌های عقیدتی که طرح دی مبتنی بر آنهاست کماکان به قوت خود باقی است و در تفکر نظامی و اجتماعی اسرائیلی‌ها و مهم‌تر از این در واکنش آنها در مقابل هم، ریشه‌های عمیق دارد. یکی از اساسی‌ترین این مفروضات این است که میان دو طرف درگیر از نظر جمعیتی عدم تعادلی وجود دارد. یهودیان تعدادشان کم و اعراب تعدادشان زیاد است. اما، یادین نمی‌خواست علناً

1. Michael Kleiner

2. Ha'aretz

قبول کند که دستور او برای تخریب روستاهای عربی که ارتش اسرائیل بر آنها کنترل دائمی نداشت ریشه در این واقعیت دارد که ارتش اسرائیل فاقد نیروی انسانی کافی برای کنترل دائمی این روستاهاست. بنا به این تعریف، بسیاری از روستاهای مسلمان‌نشین و برخی روستاهای عرب‌نشین مسیحی دشمن تلقی می‌شدند. حتی برخی از اعرابی که دوست قلمداد می‌شدند از میان برداشته شدند، مثل روستاهای مارونی بیرم^۱ و ایقریت^۲ و یا محله مسلمان‌نشین مرکز حیفا. فرض نامتقارن بودن جمعیت به تدریج اساس شکل‌دهی دکترین‌های امنیت ملی اسرائیل و از جمله دکترینی بود که ژنرال اسرائیل تال^۳ در سال ۱۹۹۶ منتشر کرد. این دکترین مبتنی بر فرض «جمعیت کم در مقابل جمعیت زیاد» و عواقب اجتماعی، نظامی و سیاسی آن بود.

تفاوت عمیق جمعیتی میان مهاجرنشین‌های یهودی و محیط عربی اطراف آنها احتمالاً جزء واقعی و عینی مباحثات مربوط به امنیت ملی اسرائیل است. با این حال، در این مورد هم، یک طراح نظامی آزادی عمل زیادی دارد و می‌تواند از محدوده‌های مختلف مناسبات اعراب و یهودیان استفاده کند. این محدوده‌ها باید به ترتیب زیر تقسیم‌بندی شود: محدوده خود فلسطین دارای حداقل سه زیرمجموعه است؛ یکی شهروندان فلسطینی اسرائیل، دیگری فلسطینی‌هایی که درون اراضی اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ مستقرند و بالاخره، فلسطینی‌هایی که در سراسر جهان در غربت به سر می‌برند. محدوده دوم شامل دولت‌های عربی همجوار اسرائیل (یعنی لبنان، سوریه، اردن و مصر) است. دولت‌های عربی غیرهمجوار با اسرائیل (یعنی عراق، عربستان سعودی، دولت‌های خلیج فارس، لیبی و غیره) در محدوده بعدی قرار می‌گیرند و

1. Bir'm

2. Iqrit

3. Israel Tal

این دول همراه با دول عربی همجوار اسرائیل بعضاً دنیای عرب نامیده می شوند. وقتی هم که درگیری ها جنبه مذهبی به خود می گیرد، بقیه جهان اسلام (از جمله ایران، پاکستان و اندونزی) را هم باید اضافه کرد. اتحاد شوروی هم قبل از فروپاشی، بعضی اوقات بخشی از این درگیری بود، اگرچه آن شرایط را باید تقابل میان ابرقدرت ها به حساب آورد. این استنباط، کماکان به شکل نگرش مبهم «غرب درمقابل بقیه» وجود دارد، خاصه در زمینه مبارزه جهانی علیه تروریسم که پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مورد تأکید بیش از پیش جورج بوش قرار گرفت.

گذشته از اینها، برخی خرده فرهنگ های یهودی بیگانه ستیز، به مفاهیم ماوراءالطبیعی متوسل می شوند که کل جهان و یا لاقل بخش عمده ای از آن را علیه مردم یهود می پندارند. در یکی از ترانه های مشهور عبری دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ عبارت «کل جهان علیه ماست» تکرار می شد و نیز این که خدا «ما» را حفظ خواهد کرد و به همین دلیل یهودیان نهایتاً در پناه خدا هستند. این گونه مثال ها دلالت بر نکته فوق دارد. از این رو، حتی شمار دشمنان که عاملی قابل اندازه گیری، عینی و واقعی است قابل دستکاری است.

شهرک های مهاجرنشین یهودی همواره بخشی از تلاش برای ایجاد دولت و جزئی از نظام دفاعی کشور بوده و در وهله نخست به عنوان ابزاری جهت تعیین مرزهای جغرافیایی-اجتماعی و سیاسی دولت اسرائیل مورد تأکید قرار گرفته اند. یکی از پیامدهای این بینش، تصمیمی بود که در ۱۹۴۷ گرفته شد. براساس این تصمیم از همه شهرک های مهاجرنشین، حتی مهاجرنشین های خارج از مرزهای تعیین شده برای دولت یهود، دفاع می شد. مکمل این تصمیم، تخریب ۳۷۰ محله عربی و اخراج ساکنان عرب آن بود که تصور می شد دسترسی به مهاجرنشین ها و از جمله مهاجرنشین های خارج از مرزهای سال ۱۹۴۷ را مشکل می کنند. لذا، درحالی که نظام سیاسی کشور در سال ۱۹۴۸ طرح تقسیم را پذیرفت، ارتش دکترونی را انتخاب کرد که از اساس آن را تغییر داد. این الگو، که

تصمیمات سیاسی را تابع تصمیم‌های نظامی و درواقع تابع نیازهای ایدئولوژیکی می‌کرد، بارها تکرار شده است.

آن‌گونه که از توضیحات فوق می‌توان استنباط کرد، دکترین امنیت در سطح کلان، که نظام ارتش یهود آن را قبول کرد، تقریباً از نقطه شروع، ماهیتی تهاجمی داشت. بعدها، خصوصیت تهاجمی دکترین نظامی اسرائیل به شدت تقویت شد. برخی از خبرگان ارتش، راه‌کار غیرمستقیم را هم به خصوصیت تهاجمی عملیات جنگی اضافه کردند که گفته می‌شود بی. اچ لیدل هارت^۱ کارشناس و تحلیل‌گر ارتش بریتانیا ارائه کرده بود. این راه‌کار مستلزم تمرکز عظیم نیرو، فریب دادن دشمن و حمله غافل‌گیرکننده به نقطه ضعف دشمن از طرق غیرمتعارف و سپس استفاده فوری از پیروزی‌های به‌دست آمده بود. دان هورویتز^۲ سیاستمدار و تحلیل‌گر نظامی اسرائیل به این راهبرد، بعد دیگری را هم افزود و آن «واکنش انعطاف‌پذیر» بود. هورویتز نبردگاه پرتحرک را وضعیت مغشوشی توصیف می‌کند که در آن زنجیره فرماندهی و ارتباطات قطع شده است. در این وضعیت، واحدهای کوچک عملیاتی باید خود تصمیم بگیرند و آنچه را که فکر می‌کنند فرماندهان از آنان انتظار دارند، به اجرا بگذارند. هورویتز می‌گفت که سرباز اسرائیلی باید قابل انعطاف باشد. درمقابل، سرباز عرب فاقد این انعطاف است زیرا معمولاً به شدت متکی به دستورات مافوق می‌ماند. این نمونه‌ای پیچیده از اسطوره‌سازی ارتش و جامعه اسرائیل و پدیده شایعی بود که بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۳ به خدمت گرفته می‌شد تا موفقیت و برتری بلامنازع ارتش اسرائیل را در منطقه به نمایش بگذارد. بعدها، بسیاری از ناکامی‌های ارتش اسرائیل را به همین عدم انضباط و خودسری‌های سربازان نسبت دادند که هورویتز شارح و شارح آن بود. قطع سلسله‌مراتب فرماندهی طی جنگ ۱۹۶۷

1. B. H. Liddell Hart

2. Dan Horowitz

روی داد که در آن افسران ارشد، امیران و امیران ارشد ارتش، فرماندهی واحدهای کوچک را به عهده گرفتند و مستقیماً درگیر نبرد شدند. این همان کاری بود که آریل شارون خود سال‌ها پیش انجام داده بود. ترکیب دکترین‌ها و عملکردهای منطقی نظامی با ملاحظات ریشه گرفته از ایدئولوژی، فضایی به وجود آورد که در آن بروز جنگ ۱۹۶۷ اجتناب‌ناپذیر شد - جنگی که اسرائیل مدتی بود در صدد راه‌اندازی‌اش بود.

۵. تشکیل جمهوری نژادپرتر

از نظر غالب یهودیان اسرائیلی، تسلط کامل بر فلسطین تحت استعمار بریتانیا و نیز صحرای سینا (قبل از استرداد آن به مصر به عنوان بخشی از معامله زمین در مقابل صلح) و بلندی‌های جولان، فرصت مغتنمی بود تا شخصیت اسرائیل را به عنوان جامعه‌ای دارای مرز و مهاجرنشین مستحکم کند. زمین‌های تازه‌ای برای سکونت خاصه در مناطق مهم اسطوره‌ای حکومت‌های یهودی، که عامل اساسی خودآگاهی اسطوره‌ای قوم یهود است، در اختیار یهودیان گذاشته شد. تصرف بسیاری از اماکن یهودی که تا ۱۹۶۷ تحت کنترل دولت اردن بود به تقویت احساسات مذهبی، جهت‌گیری متعصبانه و تأیید مهاجرنشینی در جامعه اسرائیلی-یهودی کمک کرد. اینها عواملی بود که به بحران بعدی بسیار کمک کرد. دامنه، سهولت و سرعت پیروزی ۱۹۶۷ حتی از نظر افراد غیرمذهبی چیزی جز نشانه عنایت پروردگار و برتری حضور یهودیان در منطقه تلقی نمی‌شد. تنها ترس از پیامدهای جمعیتی ناشی از افزایش تعداد اعراب در درون کشور یهودی بود که مانع انضمام بالقوه این سرزمین‌ها شد. از سوی دیگر، اراضی اشغالی از نظر آینده دفاعی اسرائیل حیاتی، ولی در عین حال در ازای صلح قابل معامله تلقی می‌شدند. از بدو اشغال این اراضی، سازمان فتح و دیگر سازمان‌های چریکی و

سیاسی سعی کردند که مقاومت مردمی و جنگ‌های چریکی را در داخل اسرائیل به‌راه بیندازند، ولی توفیق چندانی نیافتند. روزبه‌روز تعداد بیشتری از کارگران فلسطینی در جست‌وجوی کار در اسرائیل بودند و ظرف ۱۶ سال این کارگران مهم‌ترین منبع تأمین نیروی کار در کشاورزی، ساختمان‌سازی و امور نظافت شدند. محصولات تولیدی اسرائیل نیز بازار مصرفی فلسطین را اشباع می‌کرد. حتی اقدام اعراب به تحریم فراگیر محصولات اسرائیل، با معرفی جعلی این محصولات به عنوان تولیدات عربی و صدور آن به کشورهای عرب از طریق نوار غزه و کرانه باختری، نادیده گرفته می‌شد. وابستگی اقتصادی ساکنان مناطق اشغالی به اسرائیل و نیز وابستگی اسرائیل به کارگران ساده و ارزان، پس از جنگ ۱۹۶۷، موضوعی است که به وجود آمده و حتی به مرور زمان تقویت هم شده است.

در دوره پس از جنگ ۱۹۶۷، اسرائیلی‌ها دو الگوی غیررسمی را به‌طور همزمان به خدمت گرفتند. یکی طرح ایگال آلون^۱ است که به موجب آن مرزهای اسرائیل با ایجاد مهاجرنشین‌ها در مناطق مختلف و کم‌جمعیت دره اردن تغییر شکل داده شد و دیگری بر این استدلال استوار است که حضور یهودیان در مناطق پرجمعیت فلسطین باید تقویت شود تا تسلیم هر بخشی از سرزمین مقدس در آینده غیرممکن شود. این راهبرد بدان معنا بود که مهاجرنشینان را نمی‌شود ریشه‌کن کرد و زمین‌هایی که این شهرک‌ها در آن بنا شده میراث لاینفک جماعت یهود است. این فرض اخیر، بعد از توافق صلح کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل که مطابق آن مبادله زمین در قبال صلح اصل معتبری شناخته شد، به کلی بی‌اعتبار شده است.

بعد از پیروزی حزب لیکود در ۱۹۷۷، شبه‌جزیره سینا به مصر بازگردانده شد. اما در عین حال، استعمار سرزمین‌های اصلی و قدیمی اسرائیل و از جمله کرانه غربی در اولویت دستورکار اسرائیل قرار گرفت.

موتور محرکه تلاش‌های مهاجرنشینانی عبارت بود از ایجاد نهضتی دینی و سیاسی-اجتماعی در میان مهاجران تحت عنوان گاش امونیم^۱ یا اتحاد مؤمنان و شعبه^۲ مربوط به اسکان آن که امانا^۲ خوانده می‌شد.

ظهور گاش امونیم یکی از نتایج بروز نهضت اعتراضی و سبعی بود که ریشه در نارضایتی‌های پس از جنگ ۱۹۷۳ داشت، جنگی که در آن، اسرائیل از حمله نیروهای سوری و مصری غافل‌گیر شد و تلفات سنگینی داد. جنگ ۱۹۷۳، برتری ارتش اسرائیل در منطقه را زیر سؤال برد و بر آسیب‌پذیری دولت اسرائیل مجدداً تأکید کرد. طی دوره میانی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ مهاجران افراطی مذهبی، برای جامعه جدیدی در «جودا و سامریه» اقدام به ساخت تأسیسات زیربنایی کردند. ایجاد مهاجرنشین‌ها نه تنها بخشی از وظیفه سیاسی ملی بعد از پیروزی و اشغال سرزمین‌ها، شامل تصرف زمین‌های «سرزمین مادری» و بسط مرزهای دولت اسرائیل تلقی می‌شد، بلکه همچنین زیرساخت‌های لازم را برای جامعه‌ای که مطابق قوانین مذهبی اداره می‌شد و خاخام‌های یهودی در آن حاکمیت داشتند فراهم می‌آورد. به نظر می‌رسد که گاش امونیم اراده کرده بود که نه فقط مناطق کوه صهیون (هم به لحاظ جغرافیایی و هم به لحاظ نمادی)، بلکه قلوب جمعیت یهودی کشور را نیز فتح کند. تلاش آنان معطوف بود به این که خود را جانشین مهاجران مبارز غیرمذهبی از نوع ساکنان مزارع اشتراکی صبرا نشان دهند و از آن مهم‌تر، جای آنها را به عنوان نواندیشان صهیونیست اسرائیل پر کنند. قرار بود این پیام از نواحی جودا و سامریه به کل کشور پخش شود.

انقلابیون ملی-مذهبی با انگیزه‌های رضایت شخصی و اعتقاد عمیق به اینکه آنان نماینده منافع جمعی و «یهودیان ناب و واقعی» هستند، تأسیس دولتی مذهبی را به جای دولتی که در مراحل قبلی «بازگشت به صهیون» به انحطاط کشیده شده بود، هدف قرار دادند. توفیق این تحول

در اعتقادات، ناشی بود از فقدان هرگونه ایدئولوژی رقیب و جاذبی که بتواند پاسخگوی نیازهای سیاسی و اجتماعی پس از جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ باشد. در این زمینه، مهاجرنشین‌ها و مهاجران در اراضی اشغالی تنها بخش مشهود کوه یخ محسوب می‌شدند. افراد و گروه‌های ملی-مذهبی که در مهاجرنشین‌ها مستقر نشده و نظرات گاش امونیم را قبول نداشتند، یا حتی با آن مخالف بودند، به این جریان پیوستند و سعی کردند که به بزرگ‌ترین آرزوی خود یعنی تبدیل اسرائیل به یک دولت حتی‌المقدور یهودی جامه عمل بپوشانند. اگرچه قرائت گاش امونیم از یهودیت قرائتی عمدتاً مذهبی بود، ولی روحیه پیشرو، عمل‌گرایی احیا شده و تعهد آنان به تأمین امنیت مهاجرنشین‌ها بسیاری از گروه‌های نخبه و حتی غیرمذهبی‌ها را جذب کرد. گذشته‌ازاین، گاش امونیم با گشودن مرزها و اعمال کنترل بر کل اراضی که هدف اولیه صهیونیسم بود، اصول فراموش شده فرهنگ سیاسی مهاجران را که از ۱۹۴۸ به بعد اعتبار خود را از دست داده بود، دوباره بیدار کرد. لذا نخبگان غیرمذهبی با گرایش‌های گوناگون به قوانین مذهبی یهود روی آوردند و با اعمال گاش امونیم همگامی کردند.

ظهور فعالیت‌های ملی-مذهبی که در بادی امر با همگونی سیاسی و اجتماعی موجود به مبارزه برخاست، باعث تضعیف قدرت، حیثیت و کارایی نهادهای دولتی (مثلاً ارتش) و به خصوص بعد از جنگ ۱۹۷۳ باعث تضعیف محوریت ایده ایجاد دولت شد. قدرت گاش امونیم ناشی از وعده‌ای بود که از تجدید قدرت دولت نشأت می‌گرفت که آنها را تقدیس می‌کردند و خود را نماینده منافع آن، به‌ترتیبی که خودشان تعریف می‌کردند، می‌دانستند.

چنانچه اشاره شد، پس از ۱۹۶۷، اسرائیل به‌طور مستقیم و پس از ۱۹۹۴ به‌طور غیرمستقیم بر میلیون‌ها نفر از ساکنان عربی که محروم از حقوق مدنی و بسیاری از حقوق اساسی بشرند، حکومت کرده است.

از یک سو، اسرائیل اراضی اشغالی و ساکنان آن (به جز شرق اورشلیم و بلندی‌های جولان) را به خاک خود منضم نکرد، چرا که نمی‌خواست به آنان حقوق شهروندی، مثلاً حق رأی دادن و حق انتخاب شدن را اعطا کند. از طرف دیگر، اسرائیل به‌طور آزادانه از همه منابع مادی و انسانی (زمین و آب و غیره) این اراضی استفاده کرد، چنانکه گویی اینها متعلق به دولت یهود است. به مرور زمان و همراه با نهادینه شدن این وضعیت، اسرائیل را دیگر نمی‌شد یک حکومت مردم‌سالار دانست، بلکه به حکومت «دموکراسی نژادپرتر» مبدل شده بود. این اصطلاح که برای توصیف رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی خلق شد، به رژیمی اطلاق می‌شود که در آن یک گروه (شهروندان) از تمامی حقوق برخوردارند و گروهی دیگر (غیرشهروندان) از این حقوق محروم هستند. قوانین اسرائیل به قوانین ارباب و رعیتی مبدل شده‌اند. هروقت به نفع‌شان باشد ساکنان مناطق اشغالی را بخشی از دولت اسرائیل محسوب می‌کنند، هروقت هم به نفع‌شان نیست، آنها را بیگانه می‌دانند. حکومت اسرائیل از نظر حقوقی، قانونی و نظامی دوگانه است.

با این همه، قضیه هیچ‌گاه مبهم نبوده است. گروه‌های سیاسی اسرائیل از جنگ ۱۹۷۳ درس‌های گوناگونی گرفتند. یک گروه به این نتیجه رسید که صلح، امری ضروری است و اسرائیل باید برای رسیدن به صلح، بخشی از اراضی اشغالی را واگذار کند. نهضت «صلح فوری» و دیگر فعالان هوادار صلح بهترین نمایندگان این منطق بودند. چنانچه انتظار می‌رفت، استدلال آنها این بود که نگه‌داشتن حدود ۳/۵ میلیون فلسطینی برای ترکیب نژادی و امنیت دولت یهود خطرناک است. نتیجه‌گیری و تفسیر وضعیت، از نظر گروه دیگر این بود که اسرائیل هیچ بختی برای اینکه در منطقه مقبول افتد ندارد و فقط ارتش و توان سیاسی آن و از جمله کنترل هرچه بیشتر این سرزمین‌هاست که بقای آن را تضمین می‌کند. با گذشت زمان، شکاف میان این دو گرایش همه مسائل سیاسی و اجتماعی

دولت اسرائیل را تحت الشعاع قرار داد و به صورت یک ستیز فرهنگی کلی درآمد. درواقع، درگیری‌های درونی اسرائیل فقط مربوط به مرزهای جغرافیایی دولت یهود و یا استعمار اراضی اشغالی نبود؛ بلکه مربوط به کل شخصیت کشور و حکومت اسرائیل بود. به علاوه، وجود این دو تفکر و نیز انفعال نسبی و حتی همگامی بخشی از فلسطینی‌ها با اشغال سرزمین‌شان باعث شد که یک دوره «زودگذر دائمی» به وجود آید، به نحوی که برداشت داخلی و بین‌المللی از آن این بود که این وضعیت کوتاه‌مدت و قابل برگشت است. این برداشت، زمان لازم برای استعمار حداقل بخشی از مناطق اشغالی را در اختیار اسرائیل گذاشت، بدون اینکه مخالفت قابل ملاحظه‌ای نه از اسرائیلی‌ها و نه از جامعه بین‌المللی و نه حتی از خود فلسطینی‌ها ابراز شود.

موازنه قدرت سیاسی میان این دو تفکر طی یک نسل و با توجه به حوادث داخلی و بین‌المللی دائماً در نوسان بود. با این حال، در بلندمدت و همراه با افزایش تعداد و وسعت مهاجرنشین‌ها، یعنی آنچه به صورت حقایق برگشت‌ناپذیر درآمده بود، قدرت سیاسی جناح‌های مذهبی-ملی افراطی را افزایش داد. افزایش قدرت سیاسی ملیون افراطی به آنها امکان داد تا نیروی انسانی و منابع مادی و سیاسی بیشتری را برای تصرف اراضی اشغالی به خدمت بگیرند. موضوع مورد اختلاف فقط تعداد مهاجران و مهاجرنشین‌ها نبود، بلکه محل استقرار آنها هم مورد اختلاف بود. رهبران مهاجران به کمک آریل شارون، راهبرد پراکنده شدن در سراسر مناطق اشغالی را انتخاب کردند تا هم زنجیره‌ای از مهاجرنشین‌ها ایجاد کنند و هم مناطق فلسطینی را تقسیم و از هم مجزا کنند.

جالب است که نخستین حضور دائمی یهودیان در مناطق اشغالی با ایجاد مهاجرنشین در ایستگاه قدیمی سباستیا^۱ در نزدیکی شهر

عرب‌نشین هبرون^۱ بود که گروه نژادپرست و غریب خاخام موشه لوینگر^۲ بدر آن اقامت داشتند و شامل تعدادی پایگاه آموزشی نظامی بود که آریل شارون آن را در زمان تصدی‌اش در مدرسه نظام و بعد در هنگام تصدی پست وزیر کشاورزی و وزیر امور زیربنایی ساخته بود.

تا سال ۲۰۰۲، قریب ۳۰۰,۰۰۰ یهودی در ۱۶۰ مهاجرنشین در کرانه غربی و نوار غزه اسکان داده شده بودند و حدود ۱۵ درصد جمعیت این نواحی را تشکیل می‌دادند. حدود ۶۵ درصد از این گروه در چند مهاجرنشین بزرگ شهر مانند زندگی می‌کردند و غالب ساکنان آن در داخل مرزهای اسرائیل (و یا خط سبز آتش بس سال ۱۹۴۹) مشغول به کار بودند. درکل، این مهاجرنشین‌ها به نیت اصلی خود، یعنی حضور وسیع یهودیان در اراضی اشغالی به نحوی که اخراج‌شان غیرممکن شود، دست نیافتند. به نظر می‌رسد که این عدم موفقیت ناشی از این واقعیت است که برخلاف تلاش‌های اولیه جنبش صهیونیستی، تلاش‌های اخیر از حمایت وسیع شهروندان یهودی اسرائیل برخوردار نبود. با این حال، مهاجرنشین‌ها آنقدر وسعت یافتند که کنترل فلسطینی‌ها بر زمین و منابع آب را محدود کردند.

به‌طور کلی، دو دسته یهودی مهاجرنشین وجود دارد. حدود نیمی از آنان کسانی هستند که به لحاظ عقیدتی و دینی مصمم به استقرار در سرزمین اسرائیل و معتقد به «عمل انجام شده» سیاسی و جغرافیایی‌اند. نیم دیگر یهودیانی هستند که در جست‌وجوی مسکن ارزان و زندگی بهترند (چرا که مهاجرنشین‌ها از دولت اسرائیل یارانه‌های فراوان می‌گیرند). ایجاد مهاجرنشین‌ها با تفاهم کامل عقیدتی همه یهودیان انجام نشده بود و موضوع مجادلات بزرگی در درون حکومت اسرائیل بود و باعث برخورد سیاسی و اجتماعی میان گروه به اصطلاح بازها و کبوترها

1. Hebron

2. Moshe Levinger

شده بود ولی اگر دولت اسرائیل این زمین‌ها را جبهه باز اسرائیل اعلام نمی‌کرد، هیچ مهاجرنشینی ساخته نمی‌شد. گروه نخست معتقد است که اسرائیل باید سیاست فعال و غیرقابل انعطافی نسبت به اعراب و به خصوص فلسطینی‌ها درپیش بگیرد. این سیاست باید منضم کردن بالفعل و بالقوه زمین‌های «اسرائیل بزرگ» را مدنظر قرار دهد چرا که ملاحظات امنیتی، ملی و مذهبی این امر را توجیه می‌کند.

۶. ایام کودکی در فلسطین تحت استعمار

در سال ۱۹۸۲، آریل شارون، وزیر دفاع دولت اسرائیل تحت نخست‌وزیری مناخیم بگین، به عنوان معمار اصلی طرح حمله به لبنان، که نخستین جنگ میان اسرائیل و فلسطینی‌ها بود، در سراسر جهان به بدنامی شهره شد. همچنین مسئولیت قتل عام اردوگاه آوارگان صبرا و شتیلا به دست اسرائیلی‌ها در درجه نخست به عهده اوست. اگرچه در این حملات بود که جهان اریک^۱ (نام اختصاری آریل شارون) را شناخت ولی در خود اسرائیل و به خصوص در میان جوانان و ارتش پس از نیمه دهه ۱۹۵۰ از او به عنوان یک قهرمان فرهنگی یاد می‌شد.

آریل شینرمان^۲ (شارون) در سال ۱۹۲۸ در روستای کوچکی به نام کفرمالول^۳ واقع در ۱۵ مایلی شمال غربی تل‌آویو و در ناحیه مرکزی فلسطین تحت قیمومت بریتانیا متولد شد. کودکی‌اش به دلیل رفتار گستاخانه و خودخواهانه پدر با همسایگان چندان با شادی و نشاط توأم نبود. سال‌ها بعد، شارون در زندگی‌نامه خود به تلخی می‌نویسد: «تنش‌های اجتماعی در روستای ما منحصر به بزرگسالان نبود. در روستایی که از چند خانوار تشکیل شده بود، کودکان هم از این تنش‌ها

1. Arik

2. Ariel Scheinerman

3. Kfar Malul

مبرا نبودند. من از این بابت رنج می‌بردم و احساس می‌کردم که درگیری پدرم با همسایگان بر شانه‌های من هم سنگینی می‌کند و روابط آنها بر روی روابط من با دوستانم اثر می‌گذاشت. نمی‌دانم که آیا دوستانم هم به همین شدت آن را احساس می‌کردند یا خیر ولی اثر آن قابل لمس بود. بازی‌هایی که در مزرعه و کوچه‌باغ‌ها با دوستانم می‌کردم به جلوی در خانه آنها که می‌رسید متوقف می‌شد. احساس جدایی و تنهایی می‌کردم. دلم می‌خواست بدانم داخل خانه آنها چه‌طوری است. بی‌اعتنایی آنها به من عمیقاً دردناک بود و بعضاً باعث غلیان احساساتم می‌شد.»

بنا به گفته اوزی بنزیمان^۱، که در سال ۱۹۸۵ شرح زندگی شارون را نوشت، پدر شارون به پسر ۶ ساله‌اش یک چوب بازی بیس‌بال داده بود تا از خود و مزرعه و اموال خانواده حفاظت کند. این پسر بچه همین چوب را سال‌های سال و حتی زمانی که به مدرسه رفت، با خود داشت و یک بار ضمن دعوا با بچه‌های دیگر با این چوب یکی از همکلاسی‌های خود را به شدت مجروح کرد. اگرچه پدرش معلم خصوصی برایش گرفته بود، شارون جوان به جز در کارهای مزرعه و رهبری، شاگرد متوسطی بود. همکلاسی‌هایش از او دل خوشی نداشتند ولی مهارت‌های رهبری و قابلیت مدیریت او را تحسین می‌کردند. شارون در طول جنگ جهانی دوم در دبیرستانی در تل آویو تحصیل می‌کرد. او می‌نویسد وقتی به این شهر بزرگ نقل مکان کرد با تعجب دریافت که هیچ‌کس از درگیری‌های میان پدرش و همسایگان‌شان اطلاعی ندارد. او هنگام نخستین سفرش به نیویورک نیز همین احساس را داشت.

نخستین برداشت‌های او درباره اعراب فلسطین ناشی از خاطراتی بود که از والدینش شنیده بود. این برداشت‌ها ترکیبی از نگرانی و سرزنش بود. وقتی مادرش برای اولین بار به این کشور وارد شد، کارگران غول‌پیکر

1. Uzi Benziman

عربی را در بارانداز دیده بود که این خانم ظریف و نازک را بدون ملاحظه و محبت از کشتی بلند کرده و در ساحل گذاشته بودند. در خاطراتی که مهاجران از این دوره بیان کرده‌اند غالباً به این حقیقت دردناک اشاره شده است که سرزمین اسرائیل را کشوری با سکنه عرب و تحت حکومت اعراب دیده‌اند. یک سال پیش از تولد شارون، آشوبگران عرب، روستای کوچک آنها را تخریب کرده بودند. این کار مجدداً در ۱۹۲۹ روی داد و طی شورش‌های بزرگ عربی ۳۹-۱۹۳۶، ساکنان یهودی این نواحی بارها با خطر حمله اعراب مواجه شدند که هیچ‌گاه عملی نشد. این تهدیدهای مکرر بخشی از حافظهٔ جمعی خانوادهٔ شارون شده بود و ضمن صحبت‌های خانوادگی عمیقاً در ذهن شارون جای گرفته بود.

شرایط بدین‌گونه بود که غالب اعراب نه می‌خواستند که مهاجران یهودی بیایند و نه وقتی آمدند به آنها روی خوش نشان دادند. از سال ۱۹۱۸ هم اعراب محلی یک نهضت ملی نسبتاً قوی ضد صهیونیستی و ضد بریتانیایی ایجاد کرده بودند. بسیاری از عرب‌ها در مزارع یهودیان و شرکت‌های ساختمانی آنان کار می‌کردند و یا زمین‌شان را به یهودیان و یا مؤسسات یهودی فروخته بودند و خیلی‌ها هم روابط اجتماعی خوبی با یهودی‌ها داشتند، ولی به‌طور کلی این را که فلسطین «کشور ملی یهود» است (فکری که با اعلامیهٔ بالفور به وجود آمد) قبول نداشتند و وجود یهودیان در این کشور را تنها به زور و ضرب بریتانیایی‌ها می‌دانستند. مضاف بر این تنش‌ها، در هر دو جامعه نوعی سوءظن نسبت به بیگانگان وجود داشت که به نفرت، ترس و خصومت میان اعراب و یهودیان دامن می‌زد. این فضا و شرایطی بود که آرل شارون جوان در آن رشد و نمو کرد و البته این بدان معنا نیست که هرکس در این فضا رشد کرده، زندگی‌اش را وقف مبارزه با اعراب کرده باشد، خاصه بعد از اینکه شرایط اولیه تغییر کرد.

در جنگ ۱۹۴۸، شارون به عنوان افسر وظیفه خدمت می‌کرد (گرچه

نتوانست دوره آموزشی حگانا^۱ یا ارتش زیرزمینی یهود را تمام کند). او در جنگ ناموفق لوتران، که پادگانی انگلیسی در جاده اصلی تل آویو به اورشلیم بود، شرکت داشت. این جنگ که با لژیون عربی درگرفت، تا به امروز یکی از شدیدترین شکست‌هایی است که اسرائیل درمقابل اعراب متحمل شده است. صدها سرباز اسرائیلی در میان تیراندازی‌های متقابل گرفتار شدند و آنها که نتوانستند بگریزند، قتل عام شدند. شارون در لوتران به شدت زخمی شد و به همین خاطر تا پایان جنگ فقط یک بار دیگر توانست در عملیات حاضر شود.

در این نبرد، نیروهای اسرائیلی نتوانستند یک هنگ مصری را که در ناحیه‌ای به نام گودال فلوجه^۲ محاصره شده بود، از میان ببرند. پس از خاتمه درگیری‌ها، بسیاری از سربازها و افسران، ستاد ارتش اسرائیل را به عدم شایستگی و اهمال در اداره امور جنگ متهم کردند و این نه تنها بدان سبب بود که آنها باعث شکست‌های شرم‌آوری مثل لوتران^۳ و فلوجه شده بودند، بلکه به دلیل این بود که نتوانستند کل کشور را از تسلط اعراب آزاد سازند و برخی اعراب را در درون مرزهای اسرائیل باقی گذاشتند. شارون یکی از آن سربازان بود. اکثر مردم خیلی زود از متهم کردن فرماندهان ارتش و رهبری سیاسی به فقدان تفکر نظامی و قصور در جمع‌آوری اطلاعات لازم و حتی خیانت دست برداشتند (و این البته تنها تا جنگ ۱۹۷۳ صادق است که مجدداً اسرائیل در شرایطی در آن درگیر شد که آمادگی نداشت)، ولی آریل شارون در همه دوران زندگی شغلی پرمجاده‌اش به این کار ادامه داده است. البته این اتهام زدن‌ها به مقامات بالاتر، به همکاران و زیردستان، کار دائمی او شده است. او مدتی در ارتش ماند و دوره فرماندهی گردان را زیر نظر سرگرد اسحاق رابین به

1. Haganah

2. Faluja Pocket

3. Latrun

پایان برد و مدتی نیز به عنوان افسر اطلاعات در سرفرماندهی جبهه مرکز و شمال تحت فرماندهی سرگرد موشه دایان خدمت کرد. این دو افسر، عمیقاً تحت تأثیر عملکرد، قوه تخیل و انگیزه این افسر جوان خوش قیافه قرار گرفتند. شارون هرازگاهی مقامات مافوق را با برخی کارهای خود عصبانی می کرد، ماجراجویی ها و کارهای غیرمسئولانه و «گزارش های غیردقیق» و رفتار زشت شخصی با افرادی که تخصص او را در موضوعات مربوط به هنر نامقدس جنگ افروزی مورد تردید قرار می دادند، دو افسر مذکور در این گونه موارد به نجات شخصیت نظامی او می شتافتند.

بلافاصله پس از جنگ ۱۹۴۸، او از ارتش سرخورده شد و نیز به دلیل انفعالی که به نظر او سیاستمداران بر ارتش تحمیل کرده بودند، دچار ناامیدی شده بود. به همین دلیل ارتش را ترک کرد و در سال ۱۹۵۲ در دانشگاه هبرو ثبت نام کرد. او حتی پس از ورود به دانشگاه، تماس خود را با دوستان ارتشی اش قطع نکرد و به عنوان افسر ذخیره در وقایع کوچک ناحیه اورشلیم مشارکت می کرد.

۷. نخستین دوره شارون

در اوایل دهه ۱۹۵۰، درگیری اعراب و اسرائیل، تحت تأثیر توسعه جنگ سرد و با به میدان آمدن دولت های عرب همسایه اسرائیل، ابعادی بین المللی به خود گرفت. دولت های عرب، برای به رسمیت شناختن دولت یهود، از اسرائیل می خواستند که به مرزهای تعیین شده در قطع نامه تقسیم ۱۹۴۷، (که خودشان قبلاً آن را رد کرده بودند) بازگردد و همه آوارگان فلسطینی به خانه های شان برگردانده شوند. اسرائیلی ها، که این درخواست را تلاشی برای انهدام یهود تلقی می کردند، صریحاً آن را رد کردند. اسرائیل استدلال می کرد که کشورهای عربی باید آوارگان فلسطینی را جذب کنند، همان طور که یهودیان برادران آواره یهودی خود

را جذب کرده‌اند. در همین حال، مجموعه‌ای از نزاع‌های کوچک در طول خط آتش بس شکل گرفت. نفوذی‌های فلسطینی اردوگاه‌های نوار غزه و کرانه غربی، شهرک‌های مهاجرنشین اسرائیل در مرزهای جدید را تهدید می‌کردند و تلاش داشتند که اموالشان را پس بگیرند و یا با کشتن اسرائیلی‌ها تلافی کنند. دولت اسرائیل نیز سیاست تلافی جویی را در قبال کشورهای عرب حامی فلسطینی‌ها در پیش گرفت و استدلال می‌کرد که این کشورها باید مسئولیت نفوذ فلسطینی‌ها و کشتار یهودیان را به عهده بگیرند. با این حال، اولین تلاش اسرائیل برای تلافی جویی در نتیجه عملکرد ضعیف ارتش با شکست مواجه شد. فرماندهی ارتش در ژوئیه ۱۹۵۲ تصمیم گرفت واحد سری کماندویی کوچک ولی کاملاً آموزش دیده‌ای ایجاد کند تا اقدامات تلافی جویانه را به عهده بگیرد. افراد این واحد با احتیاط فراوان از میان جوانان مجرب انتخاب شدند. آریل شارون به فرماندهی این واحد که به واحد ۱۰۱ مشهور بود، منصوب شد. شارون در مقام فرماندهی واحد ۱۰۱ (که بعدها با تیپ شبه نظامی ۸۹۰ ادغام شد و از آن لشکر شبه نظامی ۲۰۲ شکل گرفت) اقدامات نظامی فراوانی انجام داد که هدفش ملتهب کردن خطوط مرزی اسرائیل و اردن و اسرائیل و مصر بود. او که گزینه سیاسی دقیقی داشت به فراست دریافت که افسران جوان عملیاتی از افسران عالی رتبه‌تری که از میدان‌های جنگ دورند و به طریق اولی از سیاسیونی که اطلاعات کمی از امور نظامی دارند و فقط «جنگاوران جدید یهودی» را ستایش می‌کنند، توان عملی بیشتری دارند. یک افسر عملیاتی قادر است هر مرزی را ملتهب کند و از هر حادثه کوچکی یک واقعه بزرگ به وجود آورد. فرماندهان این گونه فعالیت‌ها را رسماً عکس‌العمل محدود در مقابل چیزی تلقی می‌کردند که اسرائیل آن را تخلف از موافقت‌نامه آتش بس می‌دانست. با این حال، شارون هنگام اجرای این عملیات، از آنچه مافوق او دستور داده، برنامه‌ریزی کرده و پذیرفته بود، بسیار فراتر رفت. او این سرپیچی‌ها

را نتیجه مقاومت غیرمنتظره دشمن، مشکلات پیش‌بینی نشده و موانع می‌ادین نبرد، معرفی می‌کرد و می‌گفت که اقدامات مذکور برای حفظ جان سربازان اسرائیلی ضروری بود. اما واقعیت این بود که اقدامات پرهزینه شارون نه تنها به اعراب بلکه به سربازان اسرائیلی صدمات جانی بیشتری می‌زد. تمسک او به خرابکاری به عنوان یک راهبرد، که باعث می‌شد یهودیان و اعراب به جان هم بیفتند، روش عمومی شارون برای اداره امور بود و همراه با شخصیت شغلی او تکامل می‌یافت.

اولین مأموریت واحد ۱۰۱ در سپتامبر ۱۹۵۱ این بود که قبایل بدوی (اعراب صحرائشین) را از صحرای نقوه^۱ اخراج کند. اعراب صحرائشین، به طور سنتی مرزهای رسمی کشورها را نمی‌شناسند و حتی بعد از جنگ ۱۹۴۸ به طور آزادانه بین اردن، اسرائیل و مصر رفت و آمد می‌کردند. از نظر اسرائیلی‌ها این گونه رفت و آمدهای غیرمجاز مغایر حاکمیت اسرائیل تلقی می‌شد (که در آن دوره در سطح بین‌المللی هم با آن مخالفت می‌شد). واحد ۱۰۱ وظیفه‌اش را به طور کامل و در کمال بی‌رحمی انجام داد. بعد از این عملیات، شارون از نظر خودش دو برخورد دیگر نیز با اعراب صحرائشین داشت: یکی در دهه ۱۹۷۰ بود که بسیاری از آنها را از صحرای سینا بیرون کرد تا مهاجران یهودی بتوانند در آن اسکان پیدا کنند که البته در زمان تصدی خود او به عنوان وزیر دفاع، در سال ۱۹۸۱، مجبور شدند این ناحیه را تخلیه کنند. از سال ۲۰۰۱ به بعد هم مرتباً اعراب صحرائشین را از بلندی‌های جنوب حبرون بیرون کرد تا مجدداً زمین برای مهاجرنشین‌های یهودی فراهم شود.

ستیز همیشگی شارون با اعراب به طور کلی و فلسطینی‌ها به طور خاص، بلافاصله پس از اولین عملیات موفقیت‌آمیز علیه اعراب صحرائشین آغاز شد. توصیه عمده بعدی‌اش به سرفرماندهی ارتش

عبارت بود از حمله محدود به اردوگاه آوارگان البرق^۱ که ظاهراً به عنوان پایگاه نفوذی‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت. به گفته اوزی بنزیمان، وقتی جزئیات عملیات را برای سربازانش توضیح داد، یکی از سربازان متوجه شد که هدف روشن این حمله، کشتن هرچه بیشتر غیرنظامیان است. این سرباز به او اعتراض کرد که این هدف نادرستی است ولی شارون به تذکر او اعتنایی نکرد. نتیجه این یورش کشته شدن ۱۵ فلسطینی بود که اغلب‌شان زن و کودک بودند. وقتی هم که در مورد این یورش مورد بازخواست مقامات مافوق خود قرار گرفت، استدلال کرد که تلفات بالا برای حفظ جان سربازانش بوده است. او به سربازانش توضیح داد که همه زنانی که در این اردوگاه کشته شدند، زنان هرجایی و در خدمت آدم‌کشان بودند. مدتی بعد، مقامات مصری که از خشم و احساس انتقام فلسطینی‌ها نگران بودند، این احساسات را در ایجاد دو تیپ فلسطینی به نام «فداییان» به کار گرفتند که تحت فرماندهی مصر بود. فداییان در بسیاری از عملیات چریکی در داخل اسرائیل شرکت کردند و به صورت الگویی برای سازمان فتح و دیگر سازمان‌های چریکی فلسطینی درآمدند.

در میان ده‌ها حمله‌ای که واحد ۱۰۱ تحت فرماندهی آریل شارون صورت داد، دو حمله در تاریخ و حافظه اسرائیل و فلسطین‌ها باقی مانده است. اول، قتل عام مردم روستای قبیّه^۲ که روستایی فلسطینی در اردن (کرانه باختری) است و بین لوتران و قلقلیه^۳ قرار دارد. این روستا در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ به بهانه کشته شدن یک زن و دو کودک در شهر اسرائیلی یهود^۴، که دو روز پیش از آن صورت گرفته بود، مورد حمله قرار گرفت. حدود ۱۳۰ اسرائیلی در جریان این درگیری‌ها زخمی و مجروح شده بودند و افکار عمومی اسرائیل خواستار انتقام بود. حدود ۴۵ خانه در

1. Al-Burg

2. Qibiya

3. Qalkilliya

4. Yehud

روستای قبیله با ساکنان آن منفجر شد. شصت و شش مرد و زن و کودک کشته شدند. شارون در تحقیقات بعدی اظهار داشت که او به سربازانش گفته بود که خانه‌ها را بازرسی کنند و به اهالی خانه‌ها اخطار کنند که خانه‌هایشان را ترک کنند، ولی سربازان صدور چنین دستوری را انکار کردند.

این عملیات، موجب بروز اعتراض‌های بین‌المللی شد و در محافل روشنفکری و سیاسی سؤال‌های زیادی برانگیخت. ابتدا اسرائیل انکار کرد که این قتل‌عام را یکی از واحدهای ارتش اسرائیل انجام داده است و آن را به گردن مهاجرنشین‌های یهودی عصبانی انداخت. اما این کشتار در میان ارتشیان، عموم مردم اسرائیل و به خصوص جوانان، موفقیت بزرگی محسوب می‌شد که باعث غرور ملی بود. دیوید بن گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل، وقتی جریان عملیات را شنید، فکر کرد این باید کار آن فرمانده جوان وابسته به جریان تجدیدنظرطلب صهیونیسم باشد و او را برای گفت‌وگو فراخواند.^۱ بن گوریون ضمن گفت‌وگو با شارون با رضایت خاطر دریافت که شارون و خانواده‌اش به جریان سیاسی «درست» (یعنی حزب کارگر) وابسته‌اند و از این افسر جوان جسور، خوش‌سیما و باهوش که در اسرائیل متولد شده و فارغ از گرفتاری‌های جسمی و روحی تبعید بود، خوشش آمد. از این به بعد، «پیرمرد» (لقبی که به بن گوریون داده بودند) شارون را تحت حمایت خود گرفت و رابطه ویژه‌ای با او برقرار کرد و شارون هم متعاقب هر ماجراجویی و عملیات نظامی غیرمجاز که دچار گرفتاری می‌شد از این رابطه استفاده می‌کرد. موشه دایان هم که به تازگی به سرفرماندهی ارتش اسرائیل منصوب شده بود، این افسر شجاع را تحسین می‌کرد تا اینکه شارون دستورات او را نادیده گرفت و

۱. بعد از جنگ ۱۹۴۸، بن گوریون افسران ارتشی با گرایش‌های سیاسی و از جمله تجدیدنظرطلبان و کمونیست‌های وابسته به حزب چپ‌گرای مایام را که به اتحاد شوروی تمایل داشتند، پاک‌سازی کرد. این پاک‌سازی باعث شد که کنترل حزب او (یعنی حزب مایام) بر ارتش کشور تقویت شود.

«گزارش‌های غیردقیقی» به او داد تا عدم اطاعت خود از مافوق را پنهان کرده باشد. در همین دوره بود که آریل شارون در چشم نیروهای ارتش اسرائیل و جوانان نخبه دبیرستانی که گرایش زیادی به نظامی‌گری داشتند، به صورت قهرمان درآمد.

سال‌های دهه ۱۹۵۰، سال‌های رؤیاپردازی و رؤیاپروری در اسرائیل بود. برای درک نقش شارون و واحد ۱۰۱ (که بعدها به تیپ و لشگر شبه‌نظامی تبدیل شد)، درک فضای حاکم در آن زمان ضروری است. در این دوره، جمعیت یهودی کشور سه برابر شد. مهاجران تازه از راه رسیده و خاصه آنهایی که از سرزمین‌های عربی می‌آمدند، وضع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اسرائیلی‌های جاافتاده را به خطر می‌انداختند. ارتش برای تمام یهودیان دوره وظیفه اجباری گذاشته بود و ازاین‌رو، دیگر ارتشی بودن امتیازی به حساب نمی‌آمد. «جوانان خوب» (فرزندان جمعیت جاافتاده) به دنبال راه‌هایی بودند تا تسلط خود را بر این کشور سریعاً در حال تغییر حفظ کنند. یکی از این راه‌ها، رفتن به پترا^۱ بود. پترا شهرک تاریخی فلسطینی محافظت شده‌ای است که در آن تمدن از میان رفته‌ای شامل خانه‌ها و عبادت‌گاه‌های بنا شده از سنگ‌های رنگارنگ، باقی مانده است و درواقع، نوع خاورمیانه‌ای تمدن اینکاها محسوب می‌شود. پترا، که آن را صخره سرخ^۲ هم می‌نامند، در عمق صحرای اردن واقع است. آنها برای بازدید از آن محل باید چند روز با پای پیاده و آن هم عمدتاً شب‌ها سفر می‌کردند و این خطر هم وجود داشت که اعراب صحرانشین و یا سربازان ارتش اردن آدم را اسیر کنند یا بکشند.^۳ همچنان

1. Petra

2. Red Rock

۳. یکی از خوانندگان مشهور اسرائیل به نام «اریک لاوی» ترانه معروفی داشت به نام «صخره سرخ» که رفتن به پترا و نیز «آنها که هرگز بازنگشتند» را تحسین می‌کرد. پخش این ترانه برای سال‌ها ممنوع شده بود تا از تشویق جوانان برای به خطر انداختن جان‌شان ممانعت شود.

که رفتن به پترا خطرناک تر می شد و اعراب صحرائشین و سربازان ارتش اردن مهارت بیشتری درمقابله با نفوذی های جوان اسرائیلی پیدا می کردند، رفتن به پترا هم پرجاذبه تر می شد. بسیاری از جوانان اسرائیل جان شان را بر سر این کار گذاشتند، اما آنها که از این سفر موفق باز می گشتند، قهرمانان غیررسمی کشور محسوب می شدند.

یکی از این قهرمانان، فردی به نام میر هرزیون^۱، عضو واحد ۱۰۱ بود، که بیش از دیگران اسم و رسم یافته بود. او غایت یک جنگجوی اسرائیلی و نوعی رمبوی^۲ یهودی محسوب می شد. در اوایل سال ۱۹۵۵، اعراب صحرائشین، خواهر او شوشانا^۳ را همراه با دوست پسرش اودد گمیستر^۴ که از اورشلیم به عین گدی^۵ (مهاجرنشین کوچکی در جنوب بحر میت) می رفتند و از راهی میانبر به قلمروی اردن وارد شده بودند، کشتند. هرزیون به کمک سه تن از دوستانش در واحد ۱۰۱، پنج عرب صحرائشین مظنون به این قتل را گرفتند و همه را سر بریدند. هرزیون در مجازات برای این «عملیات شخصی» به مدت شش ماه از ارتش اخراج شد، ولی خبر این ماجرا به شدت در میان جوانان اسرائیلی پخش و باعث شد که هرزیون، واحد ۱۰۱ و فرمانده این واحد، یعنی آریل شارون، جلال و جبروت بیشتری بیابند.

شارون در شرح حال خود می نویسد که او تلاش کرد تا هرزیون را از این انتقام گیری شخصی بازدارد، ولی «می دانستم که میر آماده نبود به چیزی گوش کند... من آنچه لازم بود کردم. اسلحه در اختیارش گذاشتم و

1. Meir Har-Zion

۲. رمبو نام شخصیت اول چند فیلم هالیوودی است که تجربیات نظامی اش را در درگیری های خارق العاده شهری به خدمت می گرفت. - م.

3. Shoshana

4. Oded Gemeister

5. Ein-Gedi

اتومبیل ارتشی و یکی از بهترین افراد واحد ۱۰۱ به نام اسحاق قبلی^۱ را (که یکی دیگر از افراد مشهور واحد ۱۰۱ بود) به عنوان راننده به او دادند. شارون سپس نتیجه‌گیری می‌کند که: «کل ماجرا شبیه قضایایی بود که در گذشته میان قبایل روی می‌داد، نوعی انتقام‌کشی سنتی که اعراب صحرانشین به خوبی آن را درک می‌کردند.»

این واقعه، ستیز میان یهودیان و اعراب و خاصه ستیز میان یهودیان و فلسطینی‌ها را به نمایش می‌گذارد که شخصیت‌هایی نظیر هرزیون مظهر آن هستند. بسیاری از اقدامات خشنی که افراد یا گروه‌های کوچک هر دو طرف انجام می‌دادند، صورت انتقام‌گیری‌های شخصی داشت و یا ناشی از این بود که فکر می‌کردند بهتر از مقامات رسمی می‌توانند درگیری‌ها را اداره کنند. آرل شارون اغلب جزء دسته‌آخر بود.

واحد ۱۰۱، که بعد به تیپ و لشکر شبه‌نظامی مبدل شد، در بسیاری از عملیات مقابله به مثل کوچک و بزرگ و نیز عملیات پیش‌گیرانه شرکت داشت.^۲ با این حال، عملیات نطفه‌ای، یعنی عملیاتی که واقعیت‌های سیاسی خاورمیانه را از بنیان تغییر داد، حمله فوریه ۱۹۵۵ به یک پایگاه نظامی مصر در غزه بود. در این حمله به دنبال آتشباری‌ای که شارون طراحی کرده بود، حدود ۴۰ سرباز مصری کشته و بسیاری نیز زخمی شدند. همچنین هشت شبه‌نظامی اسرائیلی نیز کشته شدند. متعاقب این حمله، جمال عبدالناصر، رئیس جمهوری مصر مصمم شد تا برای نوسازی ارتش مصر به سلاح‌های جدید، عمدتاً جنگنده‌های مشهور میگ ۲۱ و تانک

1. Yitzhak Ghibli

۲. عملیات پیش‌گیرانه، به حملاتی اطلاق می‌شد که اسرائیل علیه اهداف گوناگون نظامی و غیرنظامی صورت می‌داد، به این امید که مانع حمله اعراب شود و یا حملات اعراب را کاهش دهد. تحلیل‌گران اسرائیلی استدلال می‌کردند که عملیات پیش‌گیرانه مانع بسیاری از جنگ‌های مهم منطقه‌ای شده است. ولی واقع امر این بود که این عملیات، درگیری‌ها را تشدید می‌کرد و باعث و بانی دو جنگ ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ بود.

تی، مجهز شود و از مشاورین نظامی روسی استفاده کند. در همین خصوص، یک پیمان نظامی با چکسلواکی امضا کرد و مسابقه تسلیحاتی بزرگی در منطقه به راه افتاد که با پیمان مشابهی که میان اسرائیل و فرانسه امضا شد، تشدید یافت. پیمان اخیر تا زمان درگیری فرانسه در الجزیره در مقابل «جبهه آزادی بخش ملی» دوام داشت. برای ناصر، معامله با بلوک کمونیستی نه آسان بود و نه عاری از گرفتاری. در این دوره که جنگ سرد رو به تشدید بود، او تلاش زیادی کرد که به کمک پاندیت نهرو و تیتو یک بلوک سوم بی طرف ایجاد کند. او امیدوار بود که مصر تحت رهبری او پیشگام جهان عرب باشد (یعنی دومین بخش از دکترین سه بخشی مصر، دنیای عرب و کشورهای غیرمتعهد)، ولی پیمان نظامی با چکسلواکی این آرزو را بر باد داد و مصر را به صورت مشتری و یکی از اقمار اتحاد شوروی درآورد.

اما حمله به غزه تازه ابتدای کار بود. در دسامبر ۱۹۵۵، شبه نظامیان شارون نیروهای سوری مستقر در کرانه شرقی دریای جلیلیه را (که اسرائیلی ها آن را دریاچه کینرت^۱ می گویند) مورد حمله قرار دادند. حدود ۶۰ سرباز سوری کشته و ۳۰ سرباز هم به اسارت گرفته شدند. در یورش دیگری به پایگاه مصری قنطیله^۲، ده سرباز مصری کشته شدند و بیست سرباز به اسارت درآمدند.

اواسط دهه ۱۹۵۰ را شاید بتوان پرافتخارترین و بهترین روزهای شخصیت نظامی شارون دانست. فرماندهان نظامی و دولت غالب طرح های او را برای اقدامات نظامی (که او را به عنوان طراح و تاکتیک دان پرکار و با قوه تخیل بالا مشهور کرده بود) مورد قبول قرار می دادند، اما نه به شدت و حدّتی که او بعداً آنها را به مرحله اجرا می گذاشت. هم نظامیان و هم غیرنظامیان در مورد موفقیت های او احساس دوگانه ای داشتند و البته هیچ کس جرأت نداشت که موفقیت هایش را مورد سؤال قرار دهد.

تردیدی نیست که انتقام‌گیری لجام‌گسیخته و سیاست ضربه‌پیش‌گیرانه‌اش در تشدید بحران یهودی-عربی و بروز دو جنگ میان آن دو مؤثر بوده است. اوزی بن‌زیمان معتقد است که شارون شخصاً مسئول تشدید درگیری‌های عامدانه‌ای است که به شروع جنگ در منطقه منجر شد (احتمالاً برای اینکه «کار ناتمام» سال ۱۹۴۸ را تمام کند).

۸. افسر ارتش، اما نه انسانی شریف

در اینجا قصد ما این نیست که شرح حال دیگری در مورد شارون بنویسیم، بلکه مایلیم روابطش را با مردم فلسطین در محدوده وسیع‌تر و زمینه فرهنگی متغیری توضیح دهیم و تحلیل کنیم. به قدرت رسیدن شارون نقطه اوج بحران درونی جامعه اسرائیل است که یک نسل ادامه داشت. از این رو، مرور کوتاهی بر زندگی شارون بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۲ باعث درک بهتر وقایع جامعه اسرائیل خواهد بود. در اسطوره‌ها و افسانه‌هایی که خود شارون و یا روزنامه‌نگارانی نظیر اوری دان^۱ - که یک عمر در خدمت او بود - و یا حتی دیگر ستایش‌گران و کارشناسان روابط عمومی ساخته و پرداخته‌اند، این دوره را دوره موفقیت‌های بی‌نظیر و باشکوه زندگی این متفکر نظامی قلمداد کرده‌اند. اما در واقع، این دوره، دوره زنجیره‌ای از ناکامی‌های نظامی و روابط انسانی است.

نمونه بارز عملکرد شارون مربوط به زمانی است که به عنوان فرمانده یک تیپ شبه‌نظامی خدمت می‌کرد و برای جنگ سوئز اعزام شده بود. در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶، اسرائیل با مساعدت فرانسه و بریتانیا به شبه‌جزیره سینا حمله کرد.^۲ شبه‌نظامیان شارون به گذرگاه

1. Uri Dan

۲. جمال عبدالناصر با ملی کردن کانال سوئز بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها را عصبانی کرده

میتلا^۱ در ۱۴۰ مایلی پشت خطوط مصر اعزام شدند تا دو هدف را تأمین کنند. یکی اینکه از اعزام نیروی تقویتی مصر به سوی توپخانه در حال پیشروی اسرائیل جلوگیری کنند و دوم اینکه اهداف اصلی و دامنه عملیات نظامی را پنهان سازند. شارون از دستورات فرماندهی ارتش اسرائیل سر باز زد و کوشید از طریق گذرگاه مزبور به کانال سوئز برسد ولی با این کار همه نیروهایش را به دام ارتش مصر انداخت. همه اجزای عملیات نظامی، یعنی فرماندهی، ارتباطات و کنترل با شکست مواجه شد. واحد شبه نظامی مزبور در نبردی خونین که یک روز تمام طول کشید توانست به زحمت از زیر آتش مصر فرار کند. بیست و هشت سرباز این واحد کشته و بیش از یک صد نفر مجروح شدند. بعد از جنگ، افسران دیگر، شارون را متهم کردند که این عملیات را تنها برای شهرت شخصی انجام داده است. شارون در همه جنگ‌ها به این‌گونه اقدامات دست می‌زد و مجادلات بزرگی در میان فرماندهان ارتش ایجاد می‌کرد. او در شرح

بود. فرانسوی‌ها، همچنین بر این گمان بودند که مصر هم از نظر مالی و هم از نظر نظامی به شورشیان عرب الجزایر کمک می‌کند. طرح اولیه این بود که اسرائیل با حمله به کانال، برای این دو کشور امکان مداخله را فراهم سازد و از هر دو کشور بخواهند که از کانال سوئز خارج شوند. قرار بر این بود که ارتش فرانسه و بریتانیا کانال را تصرف کنند ولی هدف نهایی این بود که ناصر را سرنگون سازند. اسرائیل شبه جزیره سینا را سریعاً اشغال کرد چرا که مصر عمدتاً به دفاع از کانال و جبهه داخلی خود توجه داشت و در این کار هم موفق بود. ارتش‌های فرانسه و بریتانیا سریعاً شکست خوردند و تحت فشار ایالات متحده و اتحاد شوروی مجبور به عقب‌نشینی شدند. این تنها مورد در جنگ سرد بود که دو ابرقدرت برای تثبیت مرزهای بین‌المللی با هم همکاری کردند. پیروزی اسرائیل تنها به این منجر شد که نیروهای سازمان ملل بین اسرائیل و مصر مستقر شوند و اسرائیل امکان استفاده از کشتیرانی در دریای سرخ (گذرگاه شرم‌الشیخ و تنگه تیران) را به دست آورد که مصر در سال ۱۹۵۵ آن را به روی اسرائیل بسته بود و این عمل را اسرائیل «اقدامی خصمانه» تلقی کرده بود. با این حال، به خاطر این جنگ، اسرائیل به نوعی خودباوری دست یافت و به عنوان یک نیروی نظامی منطقه‌ای شهرت بین‌المللی پیدا کرد.

حال خود، در توضیح این مجادلات، آنها را به حسادت همکارانش و نیز فقدان قوهٔ تخیل و مهارت نظامی آنان نسبت می‌دهد. بعد از ماجرای میتلا، موقعیت شغلی‌اش در ارتش تا سال‌ها راکد ماند. وقتی هم که به درجهٔ سرهنگی رسید، علی‌رغم تلاش فراوانی که بن‌گوریون برای کمک به او می‌کرد، به او مأموریت‌های کوچک و غیرجنگی محول می‌کردند. شارون مدت چهار سالی را که از فرماندهی فعال ارتش دور بود، سال‌های یأس و تبعید می‌نامد.

با این‌همه، قبل از تبعید، دایان با اعزام او به کالج نظامی سوری^۱ در انگلیس از او قدردانی کرد. شارون از این دوره به عنوان دوره‌ای یاد می‌کند که تأثیر قاطعی روی شکل‌دهی به تفکر نظامی‌اش داشت. او با مقایسهٔ تاکتیک‌های مورد استفادهٔ فرماندهان بریتانیایی و آلمانی در صحرای غربی در طول جنگ جهانی دوم، دریافت که الگوی ارتش آلمان که رومل از آنها استفاده می‌کرد، به مراتب بهتر از الگوی بریتانیایی‌ها بود که ژنرال مونتگمری آن را به کار می‌برد. کارشناس ارتش بریتانیا، باسیل لیدل هارت با این تحلیل موافق بود و از آن زمان به بعد، شارون خود را بزرگ‌ترین متفکر نظامی اسرائیل می‌داند.

تنها هفت سال بعد، یعنی در ۱۹۶۴، وقتی اسحاق رابین رئیس ستاد ارتش اسرائیل بود، شارون به فرماندهی جبههٔ شمال منصوب شد و در آن مقام هم کوشید سیاست نظامی اسرائیل علیه سوریه سیاستی تهاجمی باشد. اما چون دیگر فرماندهان و نیز سربازان دلیلی نمی‌دیدند که مرزها را متشنج کنند و خطر جنگی تمام‌عیار با سوریه را به جان بخرند، بسیاری از طرح‌هایش را رد می‌کردند. با این‌همه، او احترام خود را به عنوان یک افسر اصیل و شجاع دوباره به دست آورد. اسحاق رابین او را به درجهٔ سرلشگری ارتقا داد ولی در عین حال او را به شغلی غیر عملیاتی گماشت.

در همان حال، وی به فرماندهی لشکر نیروی ذخیره نیز منصوب شد. در این شغل، او در جنگ ۱۹۶۷ در نقش یک فرمانده نظامی فوق العاده موفق ظاهر شد.

در ماه مه ۱۹۵۷، جمال عبدالناصر مرتکب بزرگ‌ترین اشتباه سیاسی زندگی‌اش شد. پس از مداخله طولانی و خونین در جنگ داخلی یمن، او اعتبار خود را در دنیای عرب از دست داده بود. لذا برای کسب اعتبار از دست رفته و نیز تثبیت برتری مصر به دو اقدام چشم‌گیر دست زد. اول این که به نیروهای مصری دستور داد از کانال سوئز بگذرند و بعد هم از نیروهای سازمان ملل خواست که خط آتش بس ۱۹۵۷ را ترک کنند. نیروهای مصری پس از افتضاحی که در یمن به بار آورده بودند، آماده نبرد با اسرائیل نبودند، اما ارتش اسرائیل سال‌ها بود که برای از میان بردن ارتش مصر که اتحاد شوروی آن را بازسازی و تجهیز کرده بود، در حال برنامه‌ریزی بود. دولت اسرائیل از این اقدام ناصر استفاده کرد و آن را اعلام جنگ و تهدیدی آشکار برای امنیت اسرائیل خواند. ارتش اسرائیل به رهبری لوی اشکول^۱ در شروع جنگ مردد بود، چرا که هم در واقعی بودن تهدیدهای مصر تردید داشت و هم از ضرورت استفاده از نیروی نظامی به جای دیپلماسی مطمئن نبود. نکته دیگر عبارت بود از مضیقه‌های اقتصادی و فشارهای اجتماعی شدیدی که تجهیز بلندمدت تقریباً تمام نیروی کار اسرائیل را به دنبال داشت. در حالی که دولت در حال سبک و سنگین کردن اقدامات خود بود، افسران ارتش (و از جمله شارون) از این وضعیت استفاده کردند تا مردم اسرائیل را متقاعد کنند که اسرائیل با خطر واقعی نابودی مواجه است. تظاهراتی علیه اشکول برپا شد که در آن خواستار استعفای او شدند. فشار فزاینده افکار عمومی و نیز فشار پنهانی وارده از سوی ارتش باعث شد که کابینه‌ای جنگی تشکیل

1. Levy Eshkol

شود که شامل افراد تندرویی مثل موشه دایان بود که پست وزارت دفاع را به دست آورد و نیز برای نخستین بار اعضای حزب افراطی ملی هروت^۱ به رهبری مناخیم بگین در آن حضور داشتند.^۲ این جنگ چنان به دقت برنامه ریزی شده بود که سحرگاه روز ۵ ژوئن سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل و نیروی هوایی آن از محل دقیق هواپیماهای مصر، سوریه و اردن مطلع بودند و اغلب آنها را ظرف چند ساعت در روی زمین نابود کردند. شارون در شرح حال خود می نویسد: «صبح روز ۵ ژوئن، نیروی هوایی اسرائیل حمله پیش گیرانه ای به پایگاه های هوایی مصر کرد.» وقتی توپخانه و لشکر تانک اسرائیل به نقاط تمرکز، استحکامات و پایگاه های ارتش مصر حمله کرد، از برتری کامل هوایی برخوردار بود. یکی از مهم ترین افسانه هایی که در حافظه جمعی از اسرائیلی ها و نیز غربی ها نقش بسته، این است که در جنگ ۱۹۶۷، (و یا آن طور که اسرائیلی ها خود خواهانه آن را «جنگ شش روزه» نامیده اند) این سوریه و مصر بودند که به اسرائیل حمله کردند - باوری که از آن سوء استفاده می شود تا اشغال

1. Herut

۲. هم اسحاق رابین و هم ازروایزمن هر دو در شرح حال شخصی شان به این حقیقت اشاره کرده اند که قبل از حمله ژوئن ۱۹۶۷ ارتش اسرائیل توطئه کرده بود که حکومت را براندازد و هرگونه راه حل سیاسی برای حل بحران را مردود می دانست. اسحاق رابین به عنوان رئیس ستاد ارتش چنین اذعان کرد: «ناصر مایل به جنگ نبود. دو لشگری که او به صحرای سینا فرستاد برای حمله به اسرائیل کافی نبود. او این نکته را می دانست و ما هم می دانستیم.» (روزنامه لوموند، ۲۸ فوریه ۱۹۶۸). لوی اشکول نیز خود اعتراف کرده است که: «نحوه استقرار نیروهای مصری در صحرای سینا حاکی از آن بود که ارتش مصر موضع دفاعی گرفته است (روزنامه یدوت آهارانوت، ۱۶ اکتبر ۱۹۶۷). مناخیم بگین، نخست وزیر اسرائیل در ۸ اوت ۱۹۸۲ در دفاع از حمله به لبنان می گوید: «در ژوئن ۱۹۶۷ هم ما با همین وضعیت مواجه بودیم. تمرکز ارتش مصر در سینا دال بر آن نبود که ناصر می خواهد حمله کند. ما باید با خودمان روراست باشیم. ما بودیم که تصمیم گرفتیم به او حمله کنیم.» (نیویورک تایمز، ۲۱ اوت ۱۹۸۲)

سرزمین‌ها تا به امروز مشروع جلوه داده شود.^۱ شارون، فرمانده یکی از سه تیپی بود که حمله غافل‌گیرکننده‌ای به سرحدات مصر در سینا کردند. هدف او تسخیر تأسیسات نظامی مهم مصر در ابوعجله^۲ واقع در جاده اصلی سینا بود. این نبرد تعیین‌کننده، که در آن بخش عمده‌ای از نیروهای مصر از میان رفتند، از یک نظر اهمیت داشت و آن نسبت تعداد کشته‌های طرفین بود: هزاران مصری کشته شده بودند درحالی‌که اسرائیل تنها چند نفر تلفات داده بود. احتمالاً شارون پیش خود حساب کرده بود که تجهیزات نظامی را به راحتی می‌توانند (به کمک شوروی) جایگزین کنند، ولی سال‌ها طول می‌کشید تا واحدهای ارتشی کارآ تربیت شوند. کمی بعد، در نبرد دیگری در صحرای سینا، شارون یک واحد تانک مصر را محاصر کرد و به کلی از میان برد. در اینجا نیز حدود یک‌هزار سرباز مصری کشته شدند. از نقطه نظر نظامی، هیچ تردیدی نیست که شارون قابلیت خود را برای طراحی و هدایت عملیات پیچیده نظامی طی جنگ ۱۹۶۷ به اثبات رساند و در افکار عمومی اسرائیل به عنوان یک مبارز جنگی ممتاز جای گرفت. با این همه، شارون اهدافی فراتر از تبدیل شدن قهرمانی نظامی در سر داشت. او به چشم دیده بود که چطور ایگال آلون و موشه دایان (که هر دو برای نخست‌وزیری در نظر گرفته شدند) توانستند سوابق نظامی خود را به

۱. در اولین روز جنگ و بعد از اینکه مصر پیروزی‌های تخیلی را اعلام کرد، اردنی‌ها با شک و تردید به بعضی نقاط اسرائیل حمله کردند تا هم همبستگی خود را با مصر به نمایش بگذارند و هم از منافع پس از جنگ بی‌بهره نمانند. حمله اصلی آنها به اورشلیم صورت گرفت که منطقه سنتی مورد اختلاف سلسله هاشمی و اسرائیل پس از ۱۹۴۸ بود. اسرائیل به اردن اخطار کرد که وارد جنگ نشود ولی اردن این اخطار را نادیده گرفت. در ۱۹۷۳، اردن به اسرائیل اطلاع داد که مصر و سوریه هماهنگی کرده‌اند تا به اسرائیل حمله کنند، ولی به دلایل گوناگون، اسرائیل به این اخطار واقعی نگذاشت. اسرائیل بعد از شکست ارتش مصر، کرانه باختری (رود اردن) را اشغال کرد.

امتیازهای سیاسی مبدل کنند. مقرر کار شارون همیشه مملو از روزنامه‌نگاران، نویسندگان دست دوم و افراد روابط عمومی بود که از او اسطوره می‌ساختند تا در عوض از عوامل او شناخته شوند.

اولین مأموریت شارون بعد از جنگ، ریاست مدارس و پایگاه‌های آموزش نظامی بود. در این مقام، برخلاف خواست مقامات مافوق، به دستور او همه مدارس و پایگاه‌های آموزشی به کرانه باختری که به تازگی اشغال شده بود، انتقال داده شد. شارون، با حضور وسیع نظامی در این مناطق شروع به ساخت تأسیسات زیربنایی (جاده، برق و استقرار هزاران سرباز اسرائیلی) کرد تا امکان مهاجرنشینی در اراضی اشغالی فراهم شود.

در نخستین سال‌های پس از جنگ، مصر و اسرائیل به جنگ فرسایشی در طول کانال سوئز ادامه می‌دادند. اسرائیل در اجرای نظر حیم بارلو^۱، رئیس ستاد ارتش، برای کنترل منطقه استحكاماتی تحت عنوان «خط بارلو» ایجاد کرد. مصر هم طی سه سال این خطوط را با توپخانه می‌کوبید و اسرائیل هم با توپخانه و هواپیما به آن پاسخ می‌داد. در این دوره هر دو طرف خسارت‌های سنگینی متحمل شدند. شارون و چند افسر دیگر مثل اسرائیل تال^۲ و ماتی تیا هو پلد^۳ پیشنهاد روش تازه‌ای برای کنترل این خط ارائه دادند که از نظر حرفه‌ای درست بود. آنها توصیه کردند که نیروی متحرک و قابل انعطافی در ۱۵ مایلی کانال نگه دارند که هم بتواند سریعاً دست به ضد حمله بزند و هم در عین حال از تیررس توپخانه دشمن دور باشد. بحث چگونگی حفظ کانال موضوع مجادلات عمده‌ای میان فرماندهان و نیز ستیز شخصی میان شارون و اغلب همقطارانش در «دخمه» (لقبی که به مقرر فرماندهی زیرزمینی ارتش اسرائیل داده بودند)

1. Haim Bar-Lev

2. Israel Tal

3. Matitياهو Peled

شده بود. شارون همواره مقامات مافوق و همکارانش در «دخمه» را متهم به غفلت و سادگی می‌کرد و آنها را مسئول تلفات سنگین ارتش اسرائیل می‌دانست (که تا اوت ۱۹۷۰ به حدود ۱۵۰۰ نفر بالغ می‌شد که ۳۶۰ کشته در میان آنها بود). شارون مثل همیشه، این مجادلات را به روزنامه‌ها کشاند تا هوادارانش در رسانه‌های گروهی، همکارانش را سرزنش کنند. اما یک بار که شارون فراموش کرد بعضی برگه‌های لازم اداری را تکمیل کند، بارلو از این کوتاهی و اشتباه او استفاده کرد و از شر او خلاص شد. موشه دایان و گلدا مایر مداخله‌ای نکردند و شارون هم تصمیم گرفت به صف حزب مخالف بپیوندد و پیشنهاد کرد که در انتخابات آینده به نمایندگی از آن حزب شرکت کند. شارون نخستین ژنرال اسرائیلی است - و احتمالاً آخرین آنها هم نخواهد بود - که درحالی که لباس ارتشی بر تن داشت به گفت‌وگو با احزاب پرداخت. این کار مخالف مقررات بود ولی به لحاظ سیاسی اقدامی هوشمندانه به حساب می‌آمد. وقتی هم مرد نیرومند حزب حاکم، یعنی پینچاز ساپیر^۱، وزیر دارایی اسرائیل، فهمید که این ژنرال مشهور ممکن است به صف مخالفان بپیوندد، تمام سعی خود را کرد تا شارون را در ارتش نگه دارد. گذشته از این، شارون را به یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌ها در سلسله مراتب ارتش، یعنی فرماندهی جبهه جنوب، منصوب کرد.

در بین سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰، فلسطینی‌های ساکن اردوگاه آوارگان نوار غزه دست به مقاومت‌های پراکنده‌ای علیه اشغالگران زدند. در ماه اوت ۱۹۷۰، شارون شروع به پاک‌سازی چریک‌ها کرد. او این اقدامات را به طور منظم و با بی‌رحمی کامل انجام می‌داد و از محله‌ای به محله دیگر و از باغستانی به باغستان دیگر حرکت می‌کرد. ارتش اسرائیل مقررات منع رفت‌وآمد یک روزه برقرار می‌کرد و همه ساکنان یک محله یا اردوگاه را

جمع می‌کرد (که معمولاً شامل اردوگاه‌های شطی^۱ و جبلیه^۲ بود) تا سربازان بتوانند خانه به خانه تفتیش کنند و دسترسی ارتش به همه نقاط نوار غزه آسان شود. در این عملیات هزاران خانه تخریب شد و بخش بزرگی از باغات مرکبات نوار غزه (تنها محصول منطقه) از میان رفت. دستور داده شده بود که به هر فرد مظنونی بدون نیاز به تحقیق و بازرسی تیراندازی شود و به موجب این دستور حدود هزار نفر در اثر تیراندازی و یا اعدام کشته شدند. قوانین بین‌المللی، مجازات جمعی افراد غیرنظامی و اعدام را قویاً ممنوع کرده است و آنها را جنایات جنگی قلمداد می‌کند. اگرچه این اقدامات که به دیگر نقاط اراضی اشغالی هم تسری داده شده بود، نگرانی‌هایی در میان افسران و سربازان خود شارون ایجاد کرده بود ولی موشه دایان وزیر دفاع از آن حمایت می‌کرد. این نخستین درگیری مهم شارون با مسئله فلسطین بود. هفت ماه بعد، او را از مسئولیت نوار غزه خلع کردند.

از اولین ماه‌های اشغال اراضی فلسطین، اسرائیل با افتخار اعلام کرد که این کشور با اعطای خودمختاری کامل و بدون مداخله اسرائیل به ساکنان اراضی اشغالی، «روشن‌بینانه‌ترین اشغال» را صورت داده است (عبارتی که در ماهیت آن تناقض وجود دارد). به عبارت دیگر، ساکنان اراضی اشغالی می‌توانستند خدمات شهری اساسی مثل آموزش و پرورش و برق را خودشان در دست بگیرند. درواقع، بلافاصله بعد از جنگ، کابینه اسرائیل مطمئن بود که ابرقدرت‌ها اجازه نمی‌دهند که بخش بزرگی از این مناطق را تحت اشغال حفظ کنند و از آنها خواهند خواست که این مناطق را ترک کنند، همچنان که در سال ۱۹۵۷ هم همین کار را کرده بودند.

در این وضعیت، یک هفته پس از پایان جنگ، در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۶۷

1. Shatti

2. Jebalia

دولت وحدت ملی اسرائیل، شامل مناخیم بگین، به اتفاق آرا تصمیم گرفت که در مقابل صلح کامل، مناطق اشغالی سوریه و مصر را تخلیه کند. این تصمیم به ایالات متحده آمریکا اعلام شد که قرار بود به عنوان میانجی عمل کند. اما طبق شواهدی که یکی از پژوهشگران اسرائیلی به نام دان بابلی^۱ به دست آورده، آمریکا هرگز این پیام را به طرف دیگر منتقل نکرد چرا که احتمالاً مایل نبود دولت‌های طرفدار اتحاد شوروی از بازگشایی کانال سوئز و دیگر منافع آن استفاده کنند.

در تابستان ۱۹۶۸، رهبران دول عرب که هرگز پیام فوق را از اسرائیلی‌ها دریافت نکرده بودند، در کنفرانسی در خارطوم گرد آمدند. نتیجه کنفرانس سه جواب «نه» به اسرائیل بود: نه گفت‌وگویی صورت خواهد گرفت، نه حاضرند اسرائیل را به رسمیت بشناسند و نه صلحی در بین خواهد بود. بیانیه کنفرانس بازتاب گرایش‌های عربی در به رسمیت نشناختن حق موجودیت دولتی یهودی در منطقه بود. اسرائیل بیانیه خارطوم را پاسخی به پیام صلح‌آمیز خود تلقی کرد و لذا پیام خود را پس گرفت.

در ۱۹۶۸، وضعیت سیاسی اسرائیل غیر مشخص و ناروشن باقی ماند. از یک سو، مردم و رهبری اسرائیل هنوز از پیروزی معجزه‌وار حاصل از جنگ پیش‌گیرانه‌ای که اسرائیل را از نابودی کامل نجات داده بود، سرمست بودند. از سوی دیگر، رهبران اسرائیل و نخبگان سیاسی نمی‌دانستند با اراضی اشغالی، علی‌الخصوص جمعیتی که دفعتهاً تحت کنترل آنها درآمده بود، چه باید بکنند. لوی اشکول، نخست‌وزیر اسرائیل ابتدا سعی کرد ضمن مذاکره با سران فلسطینی کرانه باختری و نوار غزه نوعی خودمختاری به آنها اعطا کند بدون اینکه دولت اردن در این خودمختاری شریک باشد. اما فلسطینی‌ها به روشنی گفتند که نمی‌توانند

1. Dan Babli

با اسرائیل مذاکره کنند و متذکر شدند که تنها نماینده مشروع مردم فلسطین، سازمان آزادی بخش فلسطین است، حرفی که در آن زمان برای اسرائیل اساساً قابل تصور نبود.

با اینکه دولت اسرائیل مانده بود که با مناطق اشغالی چه کند، آریل شارون بر همین اساس شروع به واقعیت سازی کرد. او و دایان هم عقیده بودند که نوار غزه باید برای همیشه از کنترل مصر (و فلسطینی ها) خارج شود. آنها موافق بودند که هزاران عرب صحرانشین باید از شمال سینا و رفح اخراج شوند و این مناطق برای ایجاد شهرک های یهودی نشین آماده شود. مناطق وسیعی را نرده کشیدند و چاه آب زدند. لذا دایان و شارون سعی کردند بدون مشورت با کابینه و یا مجلس اسرائیل برای آینده این مناطق و احیاناً آینده کل منطقه تعیین تکلیف کنند. دایان حتی از این هم فراتر رفت و شخصاً تصمیم گرفت شهر جدیدی به نام یامیت^۱ در مرز سینا ایجاد کند. این طرح بعداً توسعه داده شد و مهاجرنشین های یهودی داخل نوار غزه را نیز دربر گرفت. بنزیمان می نویسد هم فکری دایان و شارون به قدری کامل بود که دایان نیازی نداشت هیچ گونه دستور کتبی ای به شارون بدهد بلکه کافی بود نظرات خود را شفاهاً بیان کند و مثلاً بگوید «چه خوب است که هیچ عربی در فلان منطقه نباشد» و شارون همین را دستور رسمی تلقی می کرد.^۲ شارون برای اولین و آخرین بار در طول نظامی گری اش به صورت سرباز مطیعی درآمده بود. اقدامات گذشته شارون از نظر «ملاحظات امنیتی» توجیه شدند و این بحثی بود که همواره در بخش های مختلف فرهنگ سیاسی اسرائیل و حتی در قوه قضائیه آن

1. Yamit

۲. تاریخ نگاری های متعارف صرفاً مبتنی هستند بر آنچه که ثبت و ضبط شده و این نکته را نادیده می گیرند که تصمیم گیرندگان قدرتمند و باهوش عموماً در مورد اسنادی که از خود به جای می گذارند و اینکه این اسناد در پرتو تاریخ آنان را چگونه توصیف خواهد کرد، دقت فراوان دارند. از این نظر، بسیاری از تاریخ نگاران عملاً خادمین قدرتمندان گذشته و حال اند.

جریان داشت. وقتی که اعراب بدوی به دادگاه عالی اسرائیل عارض شدند، دادخواست آنان رد شد چرا که شارون، شخصاً در دادگاه حاضر شد و «اطلاعاتی» در مورد «ملاحظات امنیتی» در اختیار دادگاه گذاشت. همکاری نزدیک شارون و دایان باعث شده بود که شارون فکر کند شغل فرماندهی ستاد ارتش را به او خواهند داد. اما، هم دیوید الازار^۱ رئیس ستاد ارتش و هم گلدایر، نخست‌وزیر اسرائیل اصرار کردند که شارون از وظایف نظامی‌اش دست بکشد، زیرا گلدایر او را برای دموکراسی اسرائیل خطرناک می‌دید. شارون فوراً پذیرفت و در ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۳ او را از خدمات فعال ارتشی، و البته نه از ارتش ذخیره، کنار گذاشتند.

شارون فعالیت‌های سیاسی‌اش را بلافاصله و با استفاده از وسایل ارتباط جمعی و تبلیغ دو نکته آغاز کرد. اول اینکه او را مجبور کرده‌اند که از شغل نظامی‌اش استعفا بدهد و دیگر اینکه، هر چند اسرائیل قدرتی نظامی در منطقه است، حکومت «ترسوی» آن از به کار بردن نیروی نظامی برای رسیدن به اهداف سیاسی (شارون از این اهداف نامی نمی‌برد) خودداری می‌کند. در همین حال، او به حزب لیبرال پیوست که یکی از احزاب تشکیل دهنده ماهال^۲، فراکسیون دست‌راستی در کنست بود و حزب بگین یعنی هروت هم در آن عضویت داشت. شارون تلاش زیادی کرد تا این احزاب را یکپارچه کند و با جذب احزاب کوچک‌تر، حزب جدیدی به وجود آورد که تحت شعار «اتحاد برای دفاع از اسرائیل بزرگ» عمل کند. شارون بر این باور بود که اگر همه این احزاب مخالف را پیش از انتخابات متحد کند، خواهند توانست بر حزب حاکم غلبه کنند و او به عنوان وزیر دفاع انتخاب خواهد شد. اما، یا به این دلیل که او تازه رسیده‌ای بود که تجربه سیاسی کافی نداشت و یا به دلیل اینکه

1. David Elazar

2. Mahal

سیاستمداران نسبت به هم بی‌اعتماد بودند، کوشش‌های او نتیجه‌ای نداد. در همان حال که شارون تلاش می‌کرد تا نهضتی سیاسی را سروسامان دهد، جنگ ۱۹۷۳ شروع شد. ده‌ها هزار سرباز توپخانه مصر و صدها تانک از کانال سوئز گذشتند و خط بارلو سقوط کرد. در شمال، ارتش سوریه که با مصر هماهنگی کرده بود، بلندی‌های جولان را تصرف کرد و شمال اسرائیل را مورد تهدید قرار داد. برخلاف آنچه متداول است، این حمله غافل‌گیر کننده نبود. ارتش و دیگر منابع اطلاعاتی اسرائیل اخبار دقیقی دریافت کرده بودند که هم روز و هم ساعت حمله را مشخص کرده بود. ملک حسین، پادشاه اردن، شخصاً گلدا مایر را از این حمله آگاه کرده بود. تصور می‌شد که اگر مصر و سوریه بدانند که اسرائیل از این حمله آگاهی دارد، یا حمله را عقب خواهند انداخت و یا از حمله منصرف خواهند شد.

قصور اسرائیل را در جلوگیری از جنگی که انتظارش می‌رفت می‌توان نتیجه جلسه‌ای غیررسمی از مجموعه جلسات مهمی دانست که در «آشپزخانه گلدا» برگزار شد و تصویری از آن را اخیراً هانوچ بارتوف^۱ منتشر کرده است.^۲ این جلسه که حدود ۶ ماه قبل از آغاز جنگ برگزار شد مرکب از گلدا مایر، موشه دایان و اسرائیل گالیلی^۳ وزیر مشاور و مشاور ارشد گلدا مایر بود. گالیلی در این جلسه گفت که اگر اسرائیل به آنچه وی پیشنهاد سخاوتمندانه سادات می‌خواند پاسخ مثبت ندهد، جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌شود. در پاسخ او، هم گلدا مایر و هم موشه دایان گفتند جنگ بشود چه می‌شود؟ و توضیح دادند که اگر به اسرائیل حمله شود،

1. Hanoch Bartov

۲. اینکه اسرائیل از قبل از جنگ سال ۱۹۷۳ آگاهی داشت و اقدامی برای جلوگیری از آن نکرد موضوعی است که همه از آن اطلاع دارند، ولی بارتوف در چاپ جدید و مفصل شرح حال دیوید الازار (ملقب به دادو) شواهد مستندی در این زمینه عرضه کرده است.

3. Israel Gallili

اسرائیل این بخت را به دست می‌آورد که برای دومین بار تجهیزات ساخت روسیه را نابود سازد. لذا، اسرائیل گستاخانه منتظر جنگ بود اما نه آن جنگی که عملاً روی داد. غافل‌گیری آنها ناشی از تاکتیک مورد استفاده اعراب بود. هزارها سرباز مصری موشک‌های سبک هدایت شونده‌ای را حمل می‌کردند که به نیروی هوایی و واحدهای توپخانه اسرائیل به شدت آسیب رساند و تقریباً در وهله نخست جنگ، تمام آنها را فلج کرد. ساحل غربی کانال سوئز هم با استفاده از موشک‌های زمین به هوا محافظت می‌شد که واحد زرهی و توپخانه مصر که از کانال گذشته بودند، آنها را هم نابود کردند.

در همان حال که مصری‌ها و سوری‌ها به سهولت از خطوط اسرائیل می‌گذشتند و نقاط حساس اسرائیل را در سراسر کانال تصرف می‌کردند، آریل شارون و واحد ۱۴۳ او بدن تأخیر خود را تجهیز می‌کرد. اما در این جنگ، شارون به وضوح در دو جبهه می‌جنگید. یکی برای مبارزه با نیروهای مصری در جبهه جنوب و دیگری هم برای کسب افتخار شخصی خود که امیدوار بود بهره‌های سیاسی‌اش را پس از جنگ ببرد. هدف شارون این بود که از طرف شرق از کانال سوئز بگذرد و نشان بدهد که تنها اسرائیلی‌ای است که باعث پیروزی در جنگ شده و اسرائیل را از فاجعه‌ای رهانیده است. او مصمم بود که به هر وسیله که شده و بدون هیچ ملاحظه‌ای به این هدف دست یابد. در این جنگ، همقطاران شارون او را متهم کردند که اغلب او امر سرفرماندهی را نادیده گرفته و هر طرحی را که با منافع شخصی‌اش منافات داشته، کنار گذاشته است. او برای اینکه اولین واحدی باشد که از کانال عبور کرده، هم واحد خود و هم دیگر واحدهای اسرائیلی را بدون حمایت گذاشت. همچنین او، مصمم بود که رقیب خود، فرمانده لشکر، ژنرال ابراهام ادن^۱ را نیز عقب بگذارد، در حالی که

سرفرماندهی ارتش اسرائیل وظیفه عبور از کانال را به ادن محول کرده بود تا در زمان مناسب و به عنوان بخشی از ضد حمله اسرائیل به این کار اقدام کند.^۱ قرار بر این بود که لشگر تحت فرماندهی شارون مسیری به سوی کانال بگشاید، سرپلی در ساحل غربی بسازد و هنگام عبور نیروهای ژنرال ادن از آنها حفاظت کند.

روز نهم اکتبر، یک واحد کوچک شناسایی از لشگر شارون متوجه نقطه بی دفاعی میان لشگر دوم و سوم مصر شد. شارون که واحدهایش هنوز کاملاً از نظر نفرات و تجهیزات آماده نشده بود، از ستاد ارتش اجازه خواست که از این نقطه استفاده کند و از کانال بگذرد تا بدین وسیله نیروهای مصر و فرماندهی شان را سردرگم کند. پیشنهاد شارون، که بسیار خطرناک بود به دو دلیل رد شد. اول اینکه نیروی کمکی شارون تنها چند تانک در اختیار داشت و از پوشش هوایی کافی برخوردار نبود و لذا ممکن بود نیروهای متمرکز مصری در آن منطقه به سهولت آن را از میان ببرند. دوم اینکه رهبران نظامی اسرائیل انتظار حمله‌ای عمومی از سوی مصر را داشتند (که البته صورت گرفت) و نمی‌خواستند نیروهای اسرائیلی را که کماکان از نظر نیرو و تجهیزات آمادگی کافی نداشتند پراکنده کنند. ستاد ارتش اسرائیل پیشنهاد قبلی شارون را هم در این مورد که لشگر او در مأموریتی اکتشافی سربازان پراکنده و گرفتار آمده را نجات دهد، به همین دلایل رد کرده بود. در اواسط اکتبر، بالاخره شارون امکان یافت از کانال بگذرد. بلندپروازی‌اش برای اینکه اولین نفری باشد که از کانال گذشته باعث کشته و زخمی شدن تعداد زیادی سرباز اسرائیلی شد و چند تیپ ارتش اسرائیل را در معرض خطر قرار داد و سبب شد که

۱. جنگ ۱۹۷۳ را «جنگ ژنرال‌ها» لقب داده‌اند، زیرا همه‌شان عمیقاً نگران این بودند که ارزیابی موفقیت‌ها و شکست‌های‌شان چگونه بر حیثیت شغلی‌شان اثر خواهد گذاشت. در همان حال که دیگر ژنرال‌ها عمدتاً در اندیشه جایگاه خود در تاریخ بودند، شارون در فکر تأثیر سیاسی فوری اقدامات خود بود.

تعداد بسیاری سرباز اسرائیلی بدون تجهیزات کافی و پوشش هوایی در همق قلمروی مصر نفوذ کنند. شارون خود از ناحیه پیشانی زخمی سطحی برداشت و تصویر این ژنرال اسرائیلی با پیشانی خونین که در خاک آفریقا می‌راند و سربازان هوادارش دورش حلقه زده بودند و فریاد سر می‌دادند «اریک، شاه اسرائیل»، به همه کشور و سراسر جهان ارسال شد. از این رو، شارون، علی‌رغم تصمیمات شدیداً سؤال‌برانگیز خود، یک بار دیگر «ناجی اسرائیل» معرفی شد.

۹. حامی شهرک‌نشین‌ها

بلافاصله بعد از توافق آتش‌بس با مصر و سوریه، اسرائیل با موج اعتراض‌های طبقه متوسط مواجه شد. سربازانی که از جبهه باز می‌گشتند نه تنها از وحشت جنگ، بلکه از آمادگی نامناسب فرماندهی ارتش، سردرگمی و فقدان رهبری مناسب سخن می‌گفتند. معترضان همچنین خواهان این بودند که سیاستمداران و از جمله گلدا مایر و موشه دایان نیز مسئولیت‌پذیر و پاسخگو باشند. اعتراضات عمومی گسترش پیدا کرد بدون اینکه مردم از همه حقایق مربوط به نقش رهبران سیاسی در این جنگ پرهزینه و خونین آگاهی داشته باشند. رهبران اسرائیل متهم به غفلت و ناتوانی در پیش‌بینی و آمادگی برای جنگی شدند که آشکارا در شرف وقوع بود و نیز متهم شدند به داشتن این تصور غلط که اعراب در شرایط موجود هیچ انگیزه‌ای برای حمله به اسرائیل ندارند. این اتهامات نشان می‌داد که آحاد مردم و حتی نخبگان اسرائیل، تا چه حد از حقایق جنگ بی‌اطلاع‌اند، جنگی که جان ۲۶۳۶ سرباز اسرائیل و هزاران سرباز مصری و سوری بر سر آن گذاشته شد. باید متذکر شد که تا وقتی معنا و پیامدهای جنگ ۱۹۷۳ به‌طور کامل درک نشد، اکثریت وسیعی از شهروندان یهودی اسرائیل به مسئله کنترل ۳/۵ میلیون فلسطینی عرب در

اراضی اشغالی توجهی نداشتند و این شاید به دلیل آن بود که این وضعیت را کماکان موقتی می‌پنداشتند.

از نظر جامعه‌شناسی، اشغال نظامی یک سرزمین باعث می‌شود که نظم اجتماعی منحصر به فردی ایجاد شود که در آن، متعاقب یک جنگ، نیروی بیگانه اداره و مدیریت سرزمین اشغال شده را به دست می‌گیرد. در چنین حکومتی، اغلب یا تمامی حقوق سیاسی و شهروندی معلق می‌شود، اما از قرن نوزدهم به بعد، حقوق انسانی این افراد مطابق معاهدات بین‌المللی باید حفظ گردد. اشغال سرزمین‌ها باید موقت باشد چرا که انکار حقوق شهروندی افراد و یا سلب حق تعیین سرنوشت‌شان، پذیرفتنی نیست. اشغال سرزمین‌ها به سه طریق خاتمه‌پذیر است. اول از طریق خروج نیروهای اشغالگر و برقراری نظام اولیه، دوم اعطای خودمختاری به ساکنان آن سرزمین و بالاخره منضم کردن آن به سرزمین حکومت اشغال‌کننده و اعطای همان حقوقی که جمعیت اشغال‌کننده از آن برخوردار است به جمعیت سرزمین اشغال شده. قوانین بین‌المللی، مقاومت در برابر اشغالگران را به رسمیت می‌شناسد، ولی تحت قوانین مؤکدتری، مثلاً کشتن عمدی غیرنظامیان ممنوع است.

در اسرائیل، مباحث مربوط به آینده سرزمین‌های اشغالی به گروه‌های کوچکی از نخبگان و نیز سیاستمداران محدود شده بود. بعد از ۱۹۷۳، نه فقط رضایت عمومی پس از جنگ ۱۹۶۷ در میان مردم وجود نداشت، بلکه آنان به نحو روزافزونی از پیچیدگی مسئله آگاهی پیدا کردند. نهضت اعتراضی بزرگی که در ابتدا جهت نامشخصی داشت به تدریج در دو جهت مخالف حرکت کرد و به دو شاخه مشخص پارلمانی تغییر شکل داد. یک گروه بر این عقیده بود که به دلایل ملی، مذهبی و امنیتی، کل اراضی اشغالی و یا لااقل ناحیه تاریخی فلسطین و نیز بلندی‌های جولان باید برای همیشه به اسرائیل منضم شود. این گروه همچنین معتقد بود که در این مناطق باید شهرک‌های مسکونی ساخته شود (و به عبارت دیگر،

این منطقه باید تحت استعمار درآید) تا دیگر لازم نباشد که دولت آنها را بازپس دهد.

بعد از جنگ مصیبت‌بار ۱۹۷۳، اسرائیل برای آرام کردن شهروندان خود کمیته‌ای تحقیقی به ریاست شیمون آگرانات^۱، رئیس دیوان عالی کشور، تشکیل داد. اهداف این کمیته دقیقاً تعریف شده بود و تنها به اقدامات فرماندهان نظامی دوره‌ای خاص مربوط می‌شد. این کمیته فقط رئیس ستاد ارتش، دیوید الازار، فرمانده جبهه جنوب، شاموئل گونن^۲ و رئیس اطلاعات ارتش را مسئول سوء رهبری جنگ تشخیص داد و آنها را اخراج کرد.

در انتخابات دیرهنگامی که در دسامبر ۱۹۷۳ صورت گرفت، علی‌رغم اعتراضات وسیعی که علیه حزب حاکم صورت گرفته بود، مردم هنوز آمادگی مجازات آنها را، به خاطر غفلت‌ها و شکست‌های شان نداشتند. این اعتراضات تا حدودی ناشی از اتهامات تندی بود که شارون به ارتش و رهبری سیاسی و سیاست‌هایش داشت و به خصوص ناشی از توافق موقتی بود که با مصر در مورد بازگشت نیروهای ارتشی صورت گرفته بود و همین توافق بود که اساس موافقت‌نامه صلح با مصر قرار گرفت. در طول جنگ هم شارون با قبول قطع‌نامه آتش‌بس سازمان ملل مخالفت کرده بود. او نگران از میان رفتن قابلیت‌های بازدارندگی اسرائیل بود و مدعی بود که جنگ باید تا آنجا ادامه یابد که اسرائیل به‌طور قطعی بر مصر فائق آید. در انتخابات فوق، حزب دست راستی مخالف دولت، یعنی لیکود، با اینکه کماکان دچار چنددستگی بود، قدرت خود را در کنست افزایش داد و تعداد کرسی‌های خود را از ۲۹ کرسی به ۳۹ کرسی (از مجموع ۱۲۰ کرسی) رساند. یکی از کرسی‌های حزب لیکود به آریل شارون رسید.

اما شارون به زودی دریافت که فعالیت بی خاصیت یک حزب غیر فعال مخالف، با روحیات، شخصیت و بلندپروازی‌های او سازگار نیست. همچنین، سوءظن و عدم اعتمادی که میان سیاستمداران قدیمی تر نسبت به فعالان تازه وارد وجود داشت، مانع از فعالیت او بود. لذا، پس از تصویب لایحه‌ای که به موجب آن هیچ یک از اعضای کنست نمی توانست شغل رده بالایی در مقام فرمانده عملیاتی ارتش داشته باشد، از عضویت مجلس استعفا داد. درواقع، دائم در جست و جوی فرصت بود تا به خدمت فعال ارتش بازگردد و به شغلی که بسیار آرزویش را داشت، یعنی ریاست ستاد ارتش، دست یابد. استعفای گلداسیر، نخست وزیر اسحاق رابین، تشدید درگیری‌های فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در سراسر مرز و تصفیة ارتش متعاقب یافته‌های کمیته آگرانات، همه و همه از نظر شارون فرصتی بود تا در تعریف سیاست نظامی اسرائیل نقش فعالی ایفا کند.

پس از اخراج سازمان فتح و دیگر سازمان‌های چریکی فلسطین از اردن به دلیل برخوردهای خونی که در سپتامبر ۱۹۷۰ صورت گرفت، سازمان آزادی بخش فلسطین بخشی از جنوب لبنان را در کنترل خود گرفت و به تدریج دولتی در داخل دولت به وجود آورد. سرفرماندهی سازمان در فکاهانی^۱، ناحیه‌ای در غرب بیروت بود. از این نقطه، سازمان‌های چریکی فلسطین سلسله حملاتی علیه هدف‌های عمدتاً غیرنظامی، هم در داخل و هم در خارج اسرائیل، ترتیب داد.

این حملات در اواسط دهه ۱۹۶۰ شروع شد و مدت دو دهه ادامه داشت. حاصل این حملات، کشته و مجروح شدن بسیاری افراد و از جمله غیرنظامیان بود که تعدادشان به صدها نفر می رسید. بااین همه، اغلب مواردی که تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها نسبتاً زیاد بود، نتیجه عملیات

1. Fakahani

نجات ناموفقی بود که ارتش و واحدهای پلیس اسرائیل انجام می دادند تا گروگان‌هایی را آزاد کنند که فلسطینی‌ها برای معاوضه با زندانی‌های خود در اسرائیل گرفته بودند. عملیات پلیس مخفی اسرائیل در آویویم^۱، در ۲۰ مارس ۱۹۷۰، که در آن ۹ کودک کشته و ۱۹ کودک مجروح شدند و نیز در معالوت^۲، در ۱۵ مه ۱۹۷۴، که در آن ۲۱ کودک جان سپردند و ۶۸ کودک زخمی شدند، هر دو نمونه بارز وقایع ناگواری است که تا حدودی ناشی از تلاش‌های ناموفق اسرائیل برای نجات جان آنان بود. نمونه سوم در ماه مارس ۱۹۷۸ روی داد که در آن تلاش برای نجات جان مسافران اتوبوسی که به گروگان گرفته شده بودند باعث کشته شدن ۳۵ نفر شد که اکثرشان از ساکنان شهرک‌های کوچک و فقیر مرزی بودند.

حملات گروه‌های گوناگون فلسطینی منحصر به قلمروی اسرائیل نبود، بلکه منافع اسرائیل در سراسر جهان را هدف داشت. اعضای تیم اعزامی اسرائیل به المپیک مونیخ در ۵ نوامبر ۱۹۷۲ به گروگان گرفته شدند. طی عملیات نجات گروگان‌ها که واحدهای پلیس مخفی آلمان به آن دست زدند، ۱۱ ورزشکار اسرائیلی جان باختند. در بسیاری موارد، سازمان‌های چریکی فلسطینی با دیگر سازمان‌ها مثل، باند بادر ماینهوف^۳ آلمان، ارتش آزادی‌بخش ایرلند و ارتش سرخ ژاپن همکاری می کردند. لذا، یک واحد ارتش سرخ ژاپن با همکاری جبهه خلق برای آزادی فلسطین در عملیاتی به نام دیر یاسین به فرودگاه بین‌المللی بن گوریون حمله کردند و ۱۶ نفر را کشتند و ۶۶ نفر را مجروح کردند. وحشتناک‌تر از این، حمله به خطوط هوایی مسافری در سراسر جهان بود که طی آن چریک‌های فلسطینی هواپیماها را می ربودند و گاهی آنها را در هوا منفجر می کردند. این حملات غیر قابل تحمل علیه جامعه بین‌المللی را عموماً (نه

1. Avivim

2. Ma'alot

3. Baader-Meinhof Gang

در همه موارد) سازمان‌های کوچک چریکی فلسطینی انجام می‌دادند. ترور سلاحی است که طرف ضعیف‌تر معمولاً علیه سازمان‌های قوی‌تر مثل دولت‌ها، که ممکن است قدرتی منطقه‌ای یا جهانی باشند، به کار می‌برد. با این حال، چنان که در این کتاب نشان داده‌ایم، ترور گاهی شامل خشونت عمومی علیه شهروندان است تا برخی اهداف سیاسی یا نظامی حاصل شود. مضاف بر این، برچسب ترور مستلزم توضیح و تفسیر است. آنچه یک طرف ممکن است آن را ترور بنامد از نظر طرف دیگر مقاومت مشروع در مقابل اشغالگران و نیز محرومیت‌های نژادی، مذهبی یا ملی تلقی می‌شود. ستیز بر سر تعریف شرایط (مثلاً تروریسم در مقابل «مقاومت» یا «مبارزه مسلحانه») بخشی از کل درگیری میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌هاست. مع‌هذا، به روشنی باید گفت که کشتن عامدانه شهروندان غیرمسلح و یا قرار دادن آنها در شرایطی که احتمال کشتن‌شان می‌رود، جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. این عمل چه توسط سازمان‌های غیردولتی و زیرزمینی انجام شود و چه توسط یک دولت «مشروع»، به لحاظ اخلاقی کار غلطی است. همین امر در مورد کشتن مظنونین به ترور، به حکم دادگاه‌های فوق‌العاده‌ای که دولت‌ها، از جمله اسرائیل، آمریکا و بریتانیا، تشکیل می‌دهند نیز صادق است.

ممکن است این طور به نظر برسد که ما با قبول این نکته اخلاقی، خود را محصور در محدوده اخلاق کرده‌ایم. وقتی قدرت مقابله میان گروه‌های قومی ضعیف و فاقد دولت (مثل فلسطینی‌ها) و قدرت‌های بزرگ (مثل اسرائیلی‌ها) کلاً نابرابر است، محدود کردن تعریف مقاومت مشروع، تنها به نفع طرف قدرتمندتر و وضع موجود تمام می‌شود. اما، چنانکه خواهیم دید، این مشکل صرفاً ظاهری است و واقعیت ندارد.

از یک سو، حملات تروریستی، مسئله فلسطین-اسرائیل را به موضوعی مهم در سیاست بین‌المللی مبدل کرد و باعث شد که موضوع فلسطینی‌ها از مسئله انسانی آوارگان به مطالبات سیاسی شده آنها برای

خودمختاری تغییر صورت دهد. از سوی دیگر، حملات تروریستی، ضرورت بقای اسرائیل را مطرح کرد و بهانه‌ای شد برای اینکه اسرائیل به انهدام سیاسی مردم فلسطین اقدام کند که نماد و نماینده فعلی آن را به بهترین صورت می‌توان در آرل شارون یافت. فلسطینی‌های خسته و ناامید با توسل به عملیات تروریستی سعی کردند توجه بین‌المللی را به خود جلب کنند و ضمناً اسرائیلی‌ها را وادار به مذاکره با خود کنند. ولی مبارزه مسلحانه آنان باعث شد که اسرائیل هم به شدت مقابله به مثل کند و این توهم را ایجاد کرد که این فلسطینی‌ها هستند که حاضر به قبول صلح نیستند و به همین دلیل، جامعه بین‌المللی هم عموماً این اقدامات را محکوم کرده است. این تاکتیک‌ها باعث شد که فلسطینی‌ها به عنوان تروریست‌هایی خون‌ریز و غیرانسانی جلوه کنند که هیچ‌گونه توافق و تفاهمی با آنان میسر نیست و به اسرائیل امکان داد تا به اعمال زور و تشدید آن، تحت عنوان دفاع از خود، ادامه دهد. حملات تروریستی تازه‌تر، فضایی در اسرائیل به وجود آورده که وقوع نکبت^۱ دیگری را محتمل ساخته است.^۲

در ۱۹۷۶، شارون مجدداً از خطوط سیاسی عبور کرد و با ترک حزب لیکود در ماه ژوئن همان سال، برای مدت ۸ ماه به عنوان مشاور

۱. نکبت واژه‌ای عربی است به معنای «فاجعه» و در ادبیات فلسطین اشاره دارد به مصیبتی که جامعه فلسطین در نتیجه پاک‌سازی قومی به دست نیروهای اسرائیلی طی ۱۹۴۷-۴۸ گرفتار آن شد. - م.

۲. در ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۴، دوازده عضو شورای ملی فلسطین، ایده ایجاد «حاکمیت ملی فلسطین در هر نقطه‌ای که از کنترل اسرائیل آزاد می‌شود» و یا ایجاد به اصطلاح دولت کوچک را تصویب کردند. اسرائیل در برابر این مصوبه و امکان شرکت فلسطینی‌ها در کنفرانس صلح ژنو مدعی شد که این مصوبه توطئه دیگری برای نابودسازی اسرائیل است. ضمناً این مصوبه باعث شد که جورج حبش، رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین، از کمیته اجرایی سازمان فتح استعفا کند و با همکاری گروه‌های چریکی سوری «جبهه امتناع» را تشکیل دهد.

مخصوص رابین، نخست‌وزیر اسرائیل به حکومت پیوست. شارون در شرح حال خود، این مدت را چنین خلاصه کرده است:

دورهٔ پرثمری بود و تجربه‌ای به من آموخت که برایم تازگی داشت و مرا واداشت تا مسائل ملی را از دریچهٔ چشم نخست‌وزیر بنگرم و با رهبران جهان تماس داشته باشم. همراه رابین بود که اولین بار با هنری کیسینجر ملاقات کردم. او نگاهی به من انداخت و به شوخی گفت: «شنیده‌ام که شما خطرناک‌ترین آدم خاورمیانه‌ای».

علی‌رغم دادسخنی که شارون از این دوره داده، رابین اجازهٔ کارهای خودسرانه را به او نداده بود و دسترسی او را به بسیاری از اطلاعات ممنوع کرده بود. مع‌هذا، او این دوره را برای خود خیلی مهم می‌داند. او طرح جامعی برای شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی اشغالی تهیه کرده بود که هدف آن ایجاد مراکزی در این اراضی بود تا سلب کنترل یهودیان غیرممکن شود. شارون در طول خدمتش به عنوان مشاور رابین و قتش را روی شرح و بسط دیدگاهی راهبردی در مورد فلسطینی‌ها گذاشت. شاید این نخستین بار بود که شارون فلسطینی‌ها را نه از لولهٔ تفنگ بلکه از دیدگاه وسیع‌تر جغرافیایی نگاه می‌کرد. او این نظریهٔ خام را مطرح کرد که فلسطینی‌ها دولت خودشان را در اردن تشکیل دهند ولی به حضور نظامی، سیاسی و اجتماعی خود در لبنان خاتمه دهند. برای پیشبرد این مقصود، ابتدا روابطی با سرگرد سعد حداد^۱ فرمانده شبه‌نظامیان طرفدار اسرائیل در جنوب لبنان برقرار کرد. شارون حتی یک تابوی مهم اسرائیلی را با تکرار اعلام تمایلش به همکاری با سازمان آزادی‌بخش فلسطین برای تبدیل اردن به کشوری برای فلسطینی‌ها شکست. او، در جریان نزاع‌های داخلی لبنان، مسیحیان مارونی لبنان را متحدان طبیعی اسرائیل می‌نامید

1. Sa'ad Haddad

که علیه فلسطینی‌ها می‌جنگیدند. بعد از انتخابات ۱۹۷۷، که منجر به انتصاب او به عنوان وزیر کشاورزی و رئیس کمیته شهرک‌نشین‌ها و بعد هم وزیر دفاع شد، کوشید تا این نظرات خود را پیاده کند.

اجرای یکی از سیاست‌های شارون هنگامی که وزیر دفاع بود با شکست مفتضحانه‌ای مواجه شد و آن ایجاد نیروی شبه‌نظامی ضد سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود که «اتحاد روستاییان» نام داشت و تحت مدیریت یک غیرنظامی اسرائیلی و استاد دانشگاه هبرو به نام مناخیم میلسن^۱ اداره می‌شد. مضحک این است که در این دوره، اسرائیلی‌های اداره‌کننده اراضی اشغالی که از کارشناسان شرق‌شناس توصیه می‌گرفتند، از سنت‌گرایان اسلامی حمایت می‌کردند، چرا که از نظر آنها، این عناصر بی‌دردس‌تر و مطیع‌تر از ملی‌گرایان سازمان آزادی‌بخش فلسطین بودند.

دولت رابین، ظرف مدت کوتاهی سقوط کرد چرا که هم برخورد کوچکی با حزب ملی-مذهبی پیدا کرد و هم خود رابین یک حساب بانکی شخصی غیرمجاز در نیویورک داشت. انتخابات جدید برای روز ۱۷ مه ۱۹۷۷ برنامه‌ریزی شد و شارون که نمی‌توانست به حزب لیکود برگردد از طرف حزب خود یعنی، شلوم زیون^۲ در انتخابات شرکت کرد که این حزب صاحب دو کرسی شد. اما نتیجه مهم این انتخابات، شکست سختی بود که حزب کارگر متحمل شد. این شکست عمدتاً بر اثر از دست دادن آرا به نفع حزب جدید التأسيس طبقه متوسط و مرکزگرای داش^۳ (مخفف عنوان عبری «نهضت دموکراتیک برای تغییر») به رهبری استاد مشهور باستان‌شناسی و چهره شناخته شده تلویزیونی، ایگال یادین بود؛ یعنی همان افسری که طرح دی را تنظیم و اجرا کرده بود. مطابق قوانین اسرائیل، رهبر

1. Menachem Milson

2. Shlom Zion

3. Dash

حزبی که بیشترین آرا را به دست می آورد، نخست وزیر اسرائیل می شود که در این مورد پس از ائتلاف موفقی که صورت گرفت، مناخیم بگین به نخست وزیری رسید. حزب کوچک شارون در لیکود ادغام و شارون به وزارت کشاورزی منصوب شد. موشه دایان به سمت وزیر خارجه منصوب شد و ازروایزمن (فرمانده نیروی هوایی در جنگ ۱۹۶۷) وزیر دفاع شد.

در این کابینه، شارون به صورت یکی از مهم ترین حامیان شهرک نشین ها درآمد و با این مسئله بسیار فعال تر از سلف خود، شیمون پرز، برخورد کرد. او در شرح حال خود، با افتخار می نویسد که در نخستین چهار سالی که به عنوان وزیر در این کابینه بوده، ۶۴ شهرک یهودی نشین به همت «او» در اراضی اشغالی بنا شده است.

در اینجا لازم است تأکید شود که مطابق ماده ۵۵ پیمان ۱۹۰۷ لاهه، قدرت های اشغال کننده یک سرزمین فقط به عنوان مدیران و بهره گیران موقت از زمین و دیگر اموال عمل خواهند کرد و ایجاد مراکز دائمی در روی زمین های اشغالی مجاز نیست. یکی از نمونه های بارز ایجاد این مراکز دائمی، انتقال جمعیت از کشور اشغال کننده به اراضی اشغالی است. لذا، همه شهرک های یهودی نشین در این اراضی، مطابق قوانین بین المللی غیرقانونی و در بهترین حالت، موقتی تلقی می شوند.^۱

۱. در واقع، اسرائیل همواره استفاده از عبارت تعریف «اشغال شده» را برای این سرزمین ها رد کرده و مدعی شده است که اولاً این سرزمین ها هرگز تحت حاکمیت هیچ دولتی نبوده اند (چرا که جامعه بین المللی، به جز انگلیس و پاکستان، انضمام کرانه غربی را که اردن به آن اقدام کرد هرگز به رسمیت نشناخت) و ثانیاً این سرزمین ها را در جنگی دفاعی و عادلانه تصرف کرده است. با این حال، اسرائیل قبول کرده است که قوانین بین المللی حاکم بر سرزمین های اشغالی و از جمله معاهده چهارم ژنو ۱۹۴۹، را مراعات کند. اما غالب کارشناسان قوانین بین المللی این راه کار را نمی پذیرند. این کارشناسان به دو دسته تقسیم شده اند، یک دسته اسرائیل را قدرتی اشغالگر و دسته دیگر آن را قیمی می دانند که این سرزمین ها را تا زمانی تحت اشغال خواهد داشت که حاکمیت بالقوه ای مرکب از ساکنان محلی مبدل به یک واحد اجتماعی و سیاسی مشخص و یک پیکره خودمختار شود.

در تابستان ۱۹۸۰، هم موشه دایان و هم ازر وایزمن از کابینه استعفا دادند و ائتلافی که بگین ایجاد کرده بود شروع به فروپاشی کرد. شارون در دوره وزارت کشاورزی اش هیچ احترامی برای همقطارانش قائل نبود و همواره آنها و از جمله خود نخست وزیر را تهدید و ارباب می کرد. بگین که سن و سالی از او رفته بود، دائماً تغییر روحیه می داد و برخلاف تصور عمومی، نخست وزیر ضعیفی بود که نمی توانست وزیران خود و از جمله شارون را اداره کند. او در مقابل تهدیدهای شارون که پس از استعفای وایزمن می خواست جانشین او شود، مقاومت کرد، ولی سقوط دولتش، انتخابات قریب الوقوع و تخلیه مهاجرنشین های صحرای سینا (با تلاش شارون) همه و همه به او خاطر نشان کردند که تا چه حد متکی به شارون است. بگین، شارون را مسئول مبارزات انتخاباتی حزب لیکود کرد و قول داد که اگر لیکود در انتخابات پیروز شود، او را به عنوان وزیر دفاع معرفی خواهد کرد. البته این همان چیزی بود که اتفاق افتاد.

۱۰. دومین تلاش برای انهدام سیاسی

روز پنجم اوت ۱۹۸۱، مناخیم بگین دومین و آخرین کابینه اش را تشکیل داد. در این کابینه، شارون وزیر دفاع بود. اولین مأموریت مهم شارون این بود که مرحله آخر توافق صلح مصر و اسرائیل را انجام دهد که شامل تخلیه کامل شهرک های یهودی نشین صحرای سینا بود. اما گاش امونیم تلاش کرد که نه تنها مقاومت ساکنان محلی را در مقابل این تخلیه بسیج کند، بلکه یک حرکت عمومی سراسری شبیه به شورش داخلی راه بیندازد تا جلوی تخلیه شهرک های یهودی نشین را بگیرد. رهبران فکری گاش امونیم (که عمدتاً خاخام های یهودی بودند) از سربازان خواستند از دستور تخلیه سرپیچی کنند و یک گروه تندرو اعلام کرد که به صورت دیواری انسانی جلوی این کار را مسدود خواهد و حتی تهدید کرد که اگر

دولت برای تخلیه به زور متوسل شود، اقدام به خودکشی خواهند کرد. گاش سعی کرد این قضیه را به صورت فاجعه‌ای سیاسی و اجتماعی درآورد که در حافظه عمومی مردم برای همیشه نقش ببندد. ولی در این کار به کلی با شکست مواجه شد. بعضی از ساکنان شهرک‌ها با قبول پول قابل ملاحظه‌ای که دولت به کمک یک منبع مالی آمریکایی به آنها داد، داوطلبانه خانه‌های خود را ترک کردند. غالب کسانی که از مناطق دیگر آمده بودند تا مقاومت شهرک‌نشینان سینا را تقویت کنند، خودشان ساکنان شهرک‌های کرانه باختری بودند و عملاً نگران این بودند که این قضیه زمینه‌ای بشود که در آینده از آنها نیز خواسته شود که شهرک‌های‌شان را ترک کنند. اما، با هدایت شارون، در آوریل ۱۹۸۲، تخلیه شهرک‌های یهودی‌نشین صحرای سینا ظرف چند روز بدون مواجهه با هرگونه حادثه‌ای جدی، عملی شد.^۱

ممکن است سؤال شود که چه طور آدمی که بیش از هر فرد دیگری، به جز موشه دایان، در توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین نقش داشت، توانست به این خوبی تخلیه آنها را سروسامان بدهد. مدیریت او در این زمینه به خصوص از این جهت تعجب‌آور بود که طی سال‌ها مذاکره میان مصر و اسرائیل، شارون همواره با تخلیه این شهرک‌ها مخالفت می‌کرد و تنها عضو حزب لیکود در مجلس اسرائیل بود که به موافقت‌نامه صلح اسرائیل و مصر رأی مخالف داد. گذشته از این، در طول دوران خدمتش به عنوان وزیر کشاورزی (و بعد هم وزیر امور زیربنایی در دولت نتانیاو) هر کاری از دستش برمی‌آمد کرد تا این شهرک‌ها را گسترش دهد. برخی

۱. هواداران این نهضت و بعضی از ساکنان شهرک‌ها و نیز روان‌شناسان مدعی بودند که ریشه‌کن کردن این ساکنان باعث خواهد شد که «ضربه روحی ناشی از تخلیه» در سراسر عمر با آنها بماند. ضربه‌ای روحی که هرگز وجود خارجی نداشت. بعضی، این بحث‌های روان‌شناسی را برای دفاع از ایدئولوژی‌شان مورد استفاده قرار دادند و بعضی دیگر، برای حداکثر کردن پولی که دولت به آنها می‌داد.

از مخالفان شارون مدعی بودند که اشتیاق او به تخلیه شهرک‌های یهودی‌نشین سینا دال بر شخصیت دودوزه‌باز و خودخواه شارون است که برای منافع شخصی‌اش دست به هر کاری می‌زند. شارون در شرح حال خود، صفحات زیادی را به شرح مفهوم و اهمیت صلح با مصر اختصاص داده است. ولی بنزیمان در کتابی راجع به زندگی شارون، توضیح متفاوتی دارد و می‌گوید شارون تنها زمانی به موافقت‌نامه صلح تمایل نشان داد که خود او شخصاً درگیر مسئله شد و شخص او مسئولیت اجرای آن را به عهده گرفت.

همه این توضیحات ممکن است صحت داشته باشد و لزوماً یکدیگر را نفی نمی‌کنند. ولی آمادگی شارون برای اینکه هر بهایی پردازد تا مصر را (از اختلاف میان اسرائیل و اعراب) کنار بگذارد، با توجه به درک ژئوپلیتیکی شارون و بگین از درگیری‌های منطقه‌ای اسرائیل و فلسطین قابل فهم می‌شود. بخشی از این درگیری‌ها را ژئف شیف^۱ و اهود یعاری^۲ در کتاب‌شان با عنوان جنگ اسرائیل در لبنان شرح داده‌اند.^۳ تحکیم کنترل اسرائیل بر کرانه باختری و نوار غزه، به خصوص بعد از توافق کمپ دیوید که در آن بگین متعهد شد ظرف ۵ سال به آنها خودمختاری بدهد، مستلزم انهدام سیاسی تنها دشمن موجودیت دولت یهود بود. درحالی‌که دول عرب، براساس این برداشت، دشمنان سرسخت ولی قابل تحملی بودند، این تنها فلسطینی‌های فاقد دولت بودند که هم از نظر اخلاقی و هم از نظر تاریخی می‌توانستند مدعی کل موجودیت دولت یهود بشوند که در سال

1. Ze'ev Schiff

2. Ehud Yáari

۳. شیف، تحلیل‌گر باسابقه و مورد احترام (اگرچه محافظه‌کار) روزنامه‌ها آرتس، اولین کسی بود که از طرح شارون برای ایجاد نظم جدیدی در لبنان، چند ماه پیش از مداخله اسرائیل پرده برداشت و در مقاله‌ای به پیامدهای آن اشاره کرد. بعضی از افسران بلندپایه‌ای که سعی کردند اسرائیل را از این ماجراجویی بازدارند، احتمالاً خبر را به شیف دادند، ولی افشای آن نیز فایده‌ای نداشت.

۱۹۴۸ بر خرابه‌های جامعه آنها بنا شده بود.

متعاقب جنگ ۱۹۷۳ که مسئله آوارگان دوباره به صورت مشکلی سیاسی مطرح و مجدداً به عنوان موضوعی ملی-قومی بر آن تأکید شد، و پس از این که فلسطینی‌ها از قبول پیشنهاد شارون که اردن را همان فلسطین می‌دانست، سر باز زدند، از نظر شارون دیگر فقط انهدام سیاسی می‌توانست به این قضیه خاتمه دهد. ولی تنها راه اجرای این انهدام سیاسی بدون اینکه جنگ منطقه‌ای مهمی رخ دهد و در آن فلسطینی‌ها بتوانند با دولت‌های حمله‌کننده ائتلاف کنند، این بود که با نیرومندترین کشور عرب منطقه صلح شود.

انهدام سیاسی فلسطینی‌ها می‌توانست شامل از میان بردن زیربنای نهادی و نظامی در جنوب لبنان و احیاناً از بین بردن سازمان فتح و دیگر سازمان‌های سیاسی و نظامی آزادی‌بخش فلسطین باشد. از این نظر، این واقعیت سیاسی تازه می‌توانست فلسطینی‌های کرانه باختری و نوار غزه را وادارد تا هرگونه راه‌حلی را که اسرائیل تحمیل می‌کند بپذیرند. برای تحصیل این مقصود، تهاجم به لبنان و نیز برخورداری از حمایت جبهه‌ای متحد در درون این کشور ضروری بود. به علاوه، دیدگاه شارون وسیع‌تر از اینها بود. از دید او تنها اخراج سوری‌ها از لبنان و ایجاد دولتی که با اسرائیل دوست باشد و موافقت‌نامه صلح با آن امضا کند می‌توانست واقعیت ژئوپلیتیکی منطقه را تغییر دهد. از این طرح می‌توان فهمید که این خود بزرگ‌بین طرفدار قدرت، تا چه حد اطلاعاتش در مورد لبنان و به‌طور کلی در مورد فرآیندهای سیاسی-اجتماعی ناچیز است.

درواقع، متحد لبنانی او عملاً وجود داشت و آن جامعه مسیحیان مارونی لبنان بود. یکی از آرزوهای اولیه صهیونیست‌ها، ایجاد اتحادی مارونی (مسیحی، یهودی، دروزی، قفقازی و غیره) بود تا در مقابل اکثریت مسلمان منطقه تعادل ایجاد کند. از اواسط دهه ۱۹۵۰، مسیحیان مارونی لبنان درگیر جنگ‌های داخلی و خشونت‌هایی بودند که به دلیل از

دست دادن نفوذشان در کشور ایجاد شده بود. این وضعیت تا حدودی ناشی از سیاست بسط قلمروشان بود، سیاستی که باعث می شد گروه‌های غیرمارونی (مثل مسلمانان و دروزها) تحت کنترل آنها درآیند. آخرین اینها، آوارگان فلسطینی سال ۱۹۴۸ بودند که مارونی‌ها، آنها را باعث و بانی بی‌ثباتی داخلی کشورشان می‌دانستند. ولی در بهار ۱۹۷۶ بود که یکی از جناح‌های مارونی به نام حزب فالانژ^۱، به رهبری پی‌یر جمایل^۲ و پسرش بشیر^۳ مخفیانه برای دریافت کمک نظامی علیه ائتلاف فلسطینی-دروزی به رهبری کمال جمبلات^۴ به اسرائیل روی کردند. در مذاکراتشان، یک رهبر مارونی دیگر به نام دانی شمعون^۵ رو به هیئت اسرائیلی کرد و گفت «اسلحه به ما برسانید تا ما فلسطینی‌ها را سلاخی کنیم». این درخواست در دور اول نخست‌وزیری رابین صورت گرفت ولی او با احتیاط عمل کرد و از مداخله مستقیم سر باز زد، اما محموله‌های سلاح و مهمات شامل تفنگ ام-۱۶، موشک ضدتانک و تعدادی تانک قدیمی شرم‌ن برای شبه‌نظامیان مسیحی ارسال شد و افسری به نام بنیامین بن الیزر^۶ نیز نقش رابط را میان آنها و اسرائیل ایفا می‌کرد. اسرائیل رابطه دویستانه و مستقیم‌تری با روستاییان مرزنشین جنوب لبنان و شبه‌نظامیان مسیحی به رهبری سرگرد سعد حداد^۷ برقرار کرد که به‌طور رسمی منصوب ارتش لبنان بود، یعنی ارتشی که عملاً در منطقه حضور نداشت. این همکاری در دوره اول نخست‌وزیری بگین تقویت و نیز آشکار شد. بگین تحت تأثیر ادعاها و رفتار اشرافی رهبران مارونی قرار داشت و بارها اعلام کرد که «اسرائیل هرگز اجازه نسل‌کشی [مارونی‌ها] را در لبنان نخواهد داد». در مارس ۱۹۷۸، سربازان مرزی اسرائیل جنوب

1. Phalange Party

2. Pierre Gemayel

3. Bashir

4. Kamal Jumbalat

5. Danny Chamoun

6. Benyamin Eliezer

7. Sa'ad Haddad

لبنان را به طور موقت و طی عملیاتی به نام عملیات لیتانی^۱ (نام رودخانه‌ای که کمابیش منطقه نفوذ اسرائیل را مشخص می‌کرد) اشغال کردند، تا فعالیت چریک‌های فلسطینی را خنثی کنند و در ضمن قلمرو تحت کنترل سرگرد حداد را بسط دهند. این عملیات عملاً ناتمام ماند زیرا چریک‌ها از درگیری پرهیز کرده، به شمال گریختند تا پس از خروج اسرائیل دوباره بازگردند.

کمی بعد، مارونی‌ها تصمیم گرفتند که با سوری‌ها ائتلاف کنند و از آنها دعوت کردند که وارد کشور شوند و شبه‌نظامیان و شهروندان فلسطینی را قتل عام کنند. اما، سوری‌ها بعد از اینکه نوکر محلی شان، تونی فرنجه^۲، در یک انتقام‌کشی شخصی با بشیر جمایل کشته شد، تغییر موضع دادند و فالانژیست‌ها هم علیه شبه‌نظامیان مسیحی برخاستند. مسیحیان تلاش کردند که هم اسرائیل و هم سوری‌ها را که حضور نظامی شان روزافزون شده بود درگیر کنند و در این کار هم موفق شدند.^۳

در این دوره، اسرائیل رافائل ایتان^۴ را به عنوان رئیس ستاد ارتش منصوب کرد که به خاطر محدودیت افق‌های فکری، تمایلات خشن نسبت به اعراب و لذت از جنگ مشهور بود. بگین، نخست‌وزیر اسرائیل نیز که طی دوره مذکور و پس از استعفای وایزمن، وزارت دفاع را هم به عهده گرفته بود، معتقد بود که جنگ در لبنان هم به دلیل شکستی که در عملیات لیتانی نصیب اسرائیل شده بود و هم به سبب نفوذ سیاسی و نظامی روزافزون سوری‌ها در لبنان ضروری است. از همه اینها گذشته،

1. Litani

2. Tony Frangieh

۳. در لبنان لااقل سه گروه شبه‌نظامی مسیحی رقیب وجود داشت که هر یک دارای اصل و نسبی مشهور بودند. اسرائیل تلاش زیادی کرد که این شبه‌نظامیان را متحد و در یک واحد ارتش لبنان ادغام کند، ولی در این کار توفیقی نداشت. تنها بعد از قتل عام شبه‌نظامیان علیه یکدیگر بود که بشیر جمایل و فالانژیست‌های او توانستند بر دیگر گروه‌های شبه‌نظامی، البته به استثنای گروه حداد که تحت حمایت اسرائیل بود، غلبه کنند.

4. Rafael Eitan

انتخابات اسرائیل در راه بود و بخت توفیق دولت بگین هم چندان خوب به نظر نمی‌رسید. لذا، بگین، با همکاری ایتان در ماه مه ۱۹۸۱، دو تصمیم مهم اتخاذ کرد. اول اینکه راکتور اتمی عراق را نابود کند و دیگر اینکه مرز شمالی را متشنج سازد.^۱ بین ۲۹ مارس و ۳ ژوئیه ۱۹۸۱، اسرائیل هدف‌های فلسطینی را در لبنان از هوا و دریا زیر بمباران گرفت. فلسطینی‌ها که می‌دانستند اسرائیل می‌خواهد درگیری‌ها را تشدید کند، عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. روز ۹ ژوئیه، اسرائیل دوباره به مواضع فلسطینی‌ها حمله کرد ولی این بار فلسطینی‌ها پس از تحمل یک هفته گلوله‌باران بی‌وقفه، بندر اسرائیلی نهاریه^۲ را با موشک‌های کاتیوشا زیر آتش گرفتند. اسرائیل هم فوراً مقابله به مثل کرد و با اعزام نیروی هوایی خود، سرفرماندهی سازمان فتح و جبهه خلق را که در داخل ناحیه پرجمعیت بیروت قرار داشت، بمباران کرد. در جمع‌بندی نتایج این حمله، ژئف شیف و اهود یعاری می‌نویسند: «پیامد این اقدام، قابل پیش‌بینی بود. علی‌رغم دقتی که خلبان‌ها به خرج دادند تا فقط نقاط تعیین شده را بزنند، بیش از یک صد نفر کشته و متجاوز از ۶۰۰ نفر مجروح شدند. اما آماری که در اسرائیل ارائه شد این بود که تنها ۳۰ نفر کشته شدند که همگی جزو تروریست‌ها بودند». در مقابل، پاسخ فلسطینی‌ها هم بی‌رحمانه بود. آنها به مدت ۱۰ روز با توپخانه و راکت، زندگی را بر ساکنان شمال اسرائیل و از جمله شهرهای کیریات شمعون^۳ و نهاریه سیاه کردند و باعث شدند بخشی از مردم، این ناحیه را ترک کنند. توپخانه ارتش و بمب‌افکن‌های اسرائیلی علی‌رغم برتری فراوانی که داشتند قادر نبودند توپخانه سبک و متحرک چریک‌های فلسطینی را خاموش کنند. وقتی فرستاده آمریکا،

۱. از زمان بن‌گوریون، سیاستمداران اسرائیلی فهمیده بودند که بهترین راه برای انحراف افکار عمومی از مشکلات اقتصادی و دیگر مشکلات داخلی این است که توجه‌شان به درگیری اعراب و اسرائیل جلب شود.

2. Nahariya

3. Kiryat Shmone

فیلیپ حبیب، برای مذاکره با اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین وارد منطقه شد، بگین با آتش بس در روز ۲۴ ژوئیه موافقت کرد. این نخستین توافق غیرمستقیم میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین بود که هر دو طرف آن را دقیقاً مراعات کردند.

اما، حتی امروز هم مشخص نشده است که وقتی شارون، بگین را متقاعد کرد که در لبنان وارد جنگ شود، تا چه اندازه نیت کلی او و هدف های نهایی اش برای بگین روشن بود. (این مطلب حتی موضوع دو شکایتی شد که شارون علیه روزنامه ها آرتس و مجله تایمز اقامه کرد. این نشریات او را متهم کردند که بگین را فریب داده و هدف نهایی از حمله به لبنان را از او پنهان داشته است.) لیکن ظاهراً بررسی اسناد تاریخی این اتهامات علیه شارون را ثابت نمی کند. آنچه روشن است این است که کابینه اسرائیل هیچگاه به طور مستقیم این عملیات و یا اهداف سیاسی آن را تصویب نکرده بود. از وزرای کابینه خواسته شده بود که این عملیات را بخش به بخش و غالباً نسبت به آنچه انجام شده بود، تصویب کنند. برای مثال، تصمیم مهم مربوط به تصرف بزرگراه میان بیروت و دمشق به این بهانه در دستور کار کابینه اسرائیل قرار گرفت که احتمال داده می شد که سوریه در واکنش به انضمام بلندی های جولان به خاک اسرائیل در دسامبر ۱۹۸۱ بخواهد اقدامی انجام دهد. دیگر تصمیمات کابینه، تحت فشار و با توجه به تغییر سریع شرایط میدان جنگ و پس از اینکه شارون کابینه را بازی می داد، گرفته می شد؛ این مهارتی بود که شارون در زمان خدمت فعال نظامی آموخته بود و با ارائه گزارش های غلط درباره میدان جنگ و سوء استفاده از ناتوانی کابینه در خواندن نقشه های نظامی با هنرمندی انجام می داد.

بگین نظر شارون را درباره ضرورت اخراج سازمان آزادی بخش فلسطین از لبنان و نیز خطرات مربوط به درگیر شدن در یک جنگ محدود و یا تمام عیار می فهمید و با او توافق کامل داشت. او احتمالاً از طرح های

مربوط به ایجاد حکومتی جدید به زور سرنیزه و همچنین مذاکرات مفصلی که میان نمایندگان اسرائیل و همه رده‌ها و دسته‌های مارونی در جریان بود، آگاهی داشت. در همین زمان، وزیر خارجه آمریکا، الکساندر هیگ^۱، از منطقه بازدید کرد و این تصور را برای بگین و دولتش به وجود آورد که ایالات متحده، سوریه را یکی از اقمار شوروی می‌داند و به اسرائیل اجازه خواهد داد تا سیاست خشن‌تری در قبال سوریه اتخاذ کند. در همین ضمن، به فرمانده جبهه جنوب، ژنرال امیر دروری^۲ دستور داده شد تا طرحی جامع از مراحل مختلف مداخله در لبنان تهیه کند. (نام رمز عملیات در سطح محدود «عملیات کاج‌های کوچک» و نام رمز عملیات در سطح وسیع، «عملیات کاج‌های بزرگ» بود.)

سرویس اطلاعاتی مصر و شاید دیگر سرویس‌های اطلاعاتی، طرح حمله اسرائیل را به فلسطینی‌ها اطلاع دادند و باید برخی جزئیات آن را با سوری‌ها هم در میان گذاشته باشند. لذا، رهبری فلسطینی‌ها تصمیم گرفت که هیچ بهانه‌ای برای شروع این حمله به اسرائیل ندهد. مضاف بر این، مطابق تحقیقات شیف و یعاری، عرفات از طریق نماینده سازمان ملل، پیغامی خصوصی برای بگین فرستاد و گفت: «من به عنوان یک رهبر مقاومت از شما بیش از هر فرد دیگری درباره چگونگی ادغام سیاست با تاکتیک‌های نظامی درس آموخته‌ام... شما باید بهتر از همه بدانید که لزومی ندارد با من تنها در میدان نبرد رودررو شوید. نیروی نظامی علیه من اعزام نکنید. سعی نکنید مرا در لبنان خرد کنید. در این کار موفق نخواهید شد.» اما، این پیغام بی‌جواب ماند.

عصر روز ۳ ژوئن ۱۹۸۲، سفیر اسرائیل در لبنان را گروه ضربتی که ابو نضال^۳ از دمشق اعزام کرده بود، هدف گلوله قرار داد و به شدت

1. Alexander Haig

2. Amir Drori

3. Abu Nidal

زخمی کرد. پس از مصوبه شورای ملی فلسطین در ژوئیه ۱۹۷۴ در مورد ایجاد «دولت کوچک»، ابو نضال سازمان آزادی‌بخش فلسطین را ترک کرده و عرفات را خائن نامیده بود و چندبار هم تلاش کرده بود او را ترور کند. عرفات هم درمقابل او را به مرگ محکوم کرده بود. اقدام ابو نضال (در ترور سفیر اسرائیل) چنان که سرویس اطلاعاتی اسرائیل به خوبی می‌دانست، عملی خرابکارانه (بدون موافقت سازمان آزادی‌بخش فلسطین) بود. باین حال، صبح روز بعد که کابینه اسرائیل تشکیل شد، نخست‌وزیر این نکته را عمداً با کابینه در میان گذاشت (شارون وزیر دفاع در مأموریت مخفی به سر می‌برد ولی فوراً در همان روز بازگشت). بگین این اقدام تروریستی را به منزله اعلام جنگ و رد عامدانه موافقت‌نامه آتش‌بس با سازمان آزادی‌بخش فلسطین دانست. همان روز جمعه، کابینه اسرائیل تصمیم گرفت «مقر فرماندهی تروریست‌ها» را در بیروت بمباران کند. فلسطینی‌ها فوراً با گلوله‌باران شمال اسرائیل مقابله به مثل کردند. عصر روز شنبه، در جلسه‌ای که در منزل بگین تشکیل شد، نخست‌وزیر و وزیر دفاع از جزئیات یک عملیات نظامی پرده برداشتند که هدفش حفاظت شهرک‌نشینان شمال اسرائیل درمقابل گلوله‌باران تروریست‌ها از طریق ایجاد منطقه حائل بود که ۴۰ کیلومتر بالای مرز شمال اسرائیل را شامل می‌شد. اهداف دیگر این عملیات عبارت بود از اجتناب از درگیری با نیروهای سوری مستقر در لبنان و برقراری صلح پایدار با لبنانی آزاد و حائز حاکمیت ملی. اینها توضیحات زیرکانه‌ای از اهداف عملیات بود. بگین روز بعد در سخنرانی خود در مجلس اسرائیل این طرح را «عملیات صلح جلیلیه» نامید. شارون بعدها تأکید کرد که کل طرح در کابینه به تصویب رسیده، ولی وزرایی که از قبول مسئولیت در قبال این جنگ سر باز زدند، گفتند که مصوبه کابینه اسرائیل برای عملیات صلح قرار نبود که برای عملیات نظامی باشد، بلکه اعلام عمومی وجود وضعیت صلح کشور همسایه بود. به هر حال، حتی قبل از اینکه جلسه

مزبور کابینه تشکیل شود، واحدهای نخبه ارتش اسرائیل در حال پیاده شدن در خطوطی بسیار فراتر از ۴۰ کیلومتر اعلام شده بود.^۱

شارون که از انتقادات کابینه و شخص رابین نسبت به خود آگاه بود، در شرح حال خود در این خصوص می نویسد که برخلاف وزرای دفاع پیشین، او اطمینان داشت که «سیاسیون قویاً بر اوضاع جنگ کنترل خواهند داشت. در نتیجه، من می خواستم مطمئن شوم که کابینه از هرگونه تحول مهم و بالقوه‌ای مطلع است. لذا، از نظر من هر تصمیمی که در کابینه گرفته می شد و همه دستوراتی که به ارتش داده می شد، آنان اتخاذ کرده بودند.» از یک نظر حق با شارون است. وزرای دفاع قبل از او هیچ وقت از کابینه نمی خواستند که همه تحرکات میدان جنگ را تصویب کنند. اما، برخلاف شارون، هیچ یک از وزرای قبلی هرگز چنین جنگ ماجراجویانه‌ای را شروع نکرده بود.

ظاهراً از بدو کار، محاسبات ارتش اسرائیل غلط بود. زمان رسیدن به بیروت سه روز تخمین زده شده بود، ولی نیروهای اسرائیلی با مقاومت غیرقابل انتظار نیروهای فلسطین مواجه شدند. این درگیری‌ها باعث شد که گروهی معروف به بچه‌های آر.پی. جی.^۲ متشکل از نوجوانان فلسطینی ایجاد بشود که در مقابل نیروهای مسلح اسرائیل ایستادند. نیروهای اسرائیلی همچنین با نیروهای سوری درگیر شدند که (بعد از تحریکاتی که از سوی اسرائیلی‌ها دیدند) به واحدهای ارتش اسرائیل حمله کردند و تلفات زیادی به آنها وارد آوردند.

۱. اکثر رهبران حزب کارگر، حزب مخالف دولت، ژنرال‌های ارتش (اسحاق رابین، حیم بارلو، مردخای گور و غیره) و یا کسانی بودند که به نهادهای امنیتی مربوط می شدند، مثل شیمون پرز، و رابطه‌ای طولانی با سرفرماندهی ارتش داشتند. لذا، علی القاعده، از طرح‌ها و مقاصد نظامی بیش از اغلب اعضای کابینه مطلع بودند و آنها را درک می کردند. آنها همچنین تا وقتی که مردم اعتراضی نکردند به حمایت خود از جنگ ادامه دادند.

نخستین درگیری با فلسطینی‌ها در منطقه‌ای به نام تیرصیدون^۱ رخ داد که در آن هفت اردوگاه آوارگان البعث^۲، الهانیه^۳، رشیدیه^۴، بنی معشوق^۵، برج‌الشمالی^۶، عین‌الحلوه^۷ و شبرقه^۸ قرار دارد. فلسطینی‌ها به کمک واحدهای کوچک و متحرک خود از روش متعارف چریکی ضربه زدن و فرار کردن استفاده کردند. تیپ‌های نیمه‌منظم بزرگی (مثل الکاستل^۹ یا کرامه^{۱۰}) تقریباً هرگز وارد عملیات نشدند. از همان نخستین روز جنگ، فلسطینی‌ها جلوی حملات برق‌آسایی را که انتظار می‌رفت اسرائیل به لبنان بکند گرفتند و با بستن جاده‌هایی که به شمال منتهی می‌شد، مقاومت شدیدی درمقابل اسرائیلی‌ها کردند و تلفات زیادی به آنها وارد آوردند. در دوراهی البعث، در داخل اردوگاه عین‌الحلوه که تا روز ۱۷ ژوئن مقاومت کرد و به «استالینگراد فلسطینی‌ها» مشهور شد و نیز بعد از آن در درگیری‌های قلعه بیوفورت^{۱۱}، فلسطینی‌ها موفق شدند جلوی پیشروی ستون‌های ارتش اسرائیل را بگیرند.^{۱۲}

1. Tyre-Sidon

2. Al-Bass

3. Al-Hanina

4. Rashidiyah

5. Beni-Mashouq

6. Burj al-Shemali

7. Ain al-Hilweh

8. Shabriqa

9. Al-Kastel

10. Karameh

11. Beaufort

۱۲. بیوفورت قلعه‌ای متعلق به دوران جنگ‌های صلیبی است که در درون صخره‌ها کنده شده و ۲۲۰۰ پا (حدود ۶۶۰ متر) بالاتر از سطح دریاست. این قلعه بر منطقه جلیلیه علیا در اسرائیل و نیز بخش جنوب لبنان مشرف است و از آن برای گلوله‌باران سرزمین اسرائیل استفاده می‌کردند. نیروی هوایی اسرائیل بارها تلاش کرد که این قلعه را خراب کند ولی موفق نشد. بالاخره، یک واحد کوماندویی اسرائیل پس از درگیری سنگینی که منجر به کشته شدن هر ۱۸ فلسطینی مدافع قلعه شد، توانست آن را تصرف کند. بعد از این درگیری، شارون و بگین برای گرفتن عکس به قلعه آمدند و بگین اعلام کرد که این قلعه بدون وارد آمدن هیچ‌گونه تلفات به اسرائیل فتح شده است. شارون در شرح حال خود، رافائل ایثان را متهم کرده است که او این اطلاعات غلط را به بگین داده است.

روز ۱۱ ژوئن، آتش‌بس اعلام شد ولی نیروهای اسرائیلی به پیشروی به سوی بیروت ادامه دادند. مشکل دیگری که به وجود آمد این بود که شارون متوجه شد که بشیر جمایل و فالانژیست‌های طرفدار او مایل نیستند غرب بیروت را (که فلسطینی و مسلمان‌نشین بود) تصرف کنند و انتظار دارند سربازان اسرائیلی این کار را برای آنها انجام دهند. تنها کمک آنها در جنگ برای «آزادسازی لبنان از شر تروریست‌ها» تصرف ساختمان دانشکده علوم در محله ریحان در روز ۱۶ ژوئن بود، اقدامی که تا حدودی به اسرائیلی‌ها کمک کرد تا بر غرب بیروت مسلط شوند. درواقع، از ابتدای کار، مارونی‌ها نسبت به متحد بودن با اسرائیلی‌ها مردد بودند. از یک سو، به حمایت اسرائیل نیاز داشتند تا بتوانند درمقابل تهدید موجودیت و بقای‌شان به عنوان گروهی لبنانی از خود دفاع کنند. از سوی دیگر، می‌خواستند کماکان بخشی از دنیای عرب و فرهنگ آن تلقی شوند و از این جهت، اتحاد آنها با اسرائیل خیانت تلقی می‌شد.

امتناع فالانژها برای تصرف غرب بیروت باعث شد که شارون شهر را محاصر کند و از نیروها و رهبران فتح بخواهد شهر را تخلیه کنند. روز ۲۵ ژوئن، نیروهای اسرائیلی بالاخره منطقه بامدون-علی^۱، کاخ ریاست جمهوری و فرودگاه بین‌المللی بیروت را تصرف کردند. در این مرحله، فرماندهان دو تیپ شبه‌نظامی که مأموریت داشتند شهر را تصرف کنند سعی کردند شارون و ایتان را متقاعد کنند که این کار دیوانگی است و باعث تلفات زیادی به هر دو طرف می‌شود و غیرممکن است که بتوان مارونی‌ها را حاکم کرد و بشیر جمایل را به ریاست جمهوری لبنان رساند. دو تن از این افسران تذکر دادند که بشیر جمایل هم مثل ملک عبدالله و انور سادات ترور خواهد شد. وقتی شارون و ایتان دلایل این

افسران را رد کردند، یکی از آنان به نام سرگرد الی گوا^۱، به ستاد ارتش اعلام کرد که او هرگز چنین دستوری به سربازانش نخواهد داد، ولی مثل یک سرباز ساده با دیگر سربازانش خواهد جنگید. شارون فوراً گوا را اخراج کرد و درخواست ترک خدمت توسط یکی دیگر از افسران به نام ژنرال امرام میتزنا^۲ را نیز رد کرد.

در تمام این دوره، فرستاده‌های آمریکا، یعنی فیلیپ حبیب^۳ و موريس درپير^۴ تلاش کردند که برای خاتمه جنگ به نوعی توافق برسند و پیشنهاد تخلیه نیروهای چریکی سازمان فتح و سرفرماندهی آن از کشور لبنان، استقرار نیروهای بین‌المللی و خروج نیروهای اسرائیلی را عنوان کردند. بیروت محاصره شده، هفته‌ها زیر بمباران سراسری توپخانه اسرائیل، نیروی زرهی و نیروی هوایی اسرائیل قرار داشت. در روز ۱۲ اوت (پنجشنبه سیاه)، یک روز پس از اینکه کابینه اسرائیل هم با توافق‌نامه حبیب با سازمان فتح برای تخلیه لبنان موافقت کرد، این حملات به اوج خود رسید. اسرائیل بی‌وقفه هفت ساعت به بیروت حمله کرد و جان ۳۰۰ نفر را گرفت که غالب آنها غیرنظامی بودند. این عمل در شهری صورت گرفت که اماکن عمده آن تخریب شده بود، برق و آب آن قطع شده بود و ساکنان آن دچار قحطی و مواجه با بیماری‌های واگیردار ناشی از هزارها جسد دفن نشده، بودند. این بمباران، شبیه بمبارانی بود که متفقین در اواخر جنگ جهانی دوم روی درسدن^۵ انجام دادند. در همان روز، شارون تیپ شبه‌نظامی دیگری را نیز به خدمت فراخواند. بنا به گفته بنزیمان، وقتی کابینه اسرائیل از شارون سؤال کرد که چرا این تیپ اضافی را خواسته است، او دو دلیل ارائه داد: یکی برای حفظ جان سربازان اسرائیلی و دیگر برای مجبور کردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین به قبول

1. Eli Geva

2. Amram Mitzna

3. Philip Habib

4. Morris Draper

5. Dresden

پیشنهادهای حبیب. درحقیقت، به نظر می‌رسد شارون به تخلیه فلسطینی‌ها از بیروت علاقه‌ای نداشت بلکه می‌خواست با درگیری شدید آنها را به کلی از میان بردارد. این بار حتی بگین هم از دست وزیر دفاع خود عصبانی شد، چرا که او به روشنی به کوشش‌های حبیب برای تخلیه بیروت از سازمان آزادی‌بخش فلسطین لطمه می‌زد.

آخرالامر، روز ۱۳ اوت، بعد از فشارهای وارده از سوی آمریکا و فرستادگانش، حبیب و درپر، موافقت‌نامه‌ای امضا کردند که برخلاف تمایلات و نیات شارون بود. روز اول سپتامبر، آخرین کشتی حامل مبارزان فلسطینی (که مجهز به سلاح‌های سبک بودند) بیروت و دیگر نقاط لبنان را به سوی تونس و یمن ترک کرد. قبل از ترک این افراد، عرفات درخواست کرد که نیروهای چندملیتی وارد شوند تا فلسطینی‌ها را از انتقام‌کشی فالانژها حفظ کنند. شارون این درخواست را رد کرد و مدعی شد که فلسطینی‌ها درواقع می‌خواهند از جمع‌آوری سلاح‌های پنهان شده در اردوگاه‌ها و محلات خود جلوگیری کنند.

۱۱. حادثه دهشت‌بار صبرا و شتیلا

روز ۲۷ اوت، مجلس قانونگذاری لبنان با «حمایت» مسلحانه اسرائیلی‌ها بشیر جمایل را به ریاست جمهوری لبنان انتخاب کرد. به نظر می‌رسید که نیات کلی شارون می‌رفت تا جامعه عمل بپوشد و او صاحب پیروزی سیاسی بزرگی شود، حتی اگر این پیروزی به قیمت جان هزاران انسان و تخریب غرب بیروت به دست آمده باشد که یکی از زنده‌ترین و توسعه یافته‌ترین پایتخت‌های دنیای عرب بود.

آمار مربوط به کشته‌ها و زخمی‌های چریک‌های فلسطینی و شهروندان فلسطین و لبنان و نیروهای نظامی سوریه همگی تقریبی

هستند، ولی سر به هزاران نفر می‌گذارد. بنا به گفتهٔ رابرت فیسک^۱، طی سه ماه اول یورش اسرائیل، حدود ۱۸,۰۰۰ نفر از ساکنان مناطق اشغالی کشته شدند و تنها در غرب بیروت ۲۵۰۰ نفر زیر بمباران‌های هوایی، توپخانهٔ زمینی و توپخانهٔ نیروی دریایی اسرائیل از میان رفتند. وقتی عملیات شروع شد، مناخیم بگین حدس می‌زد که تلفات اسرائیل حداکثر ۲۵ نفر خواهد بود. روز ۱۴ ژوئن، رئیس ستاد ارتش، رافائل ایتان، اعلام کرد که اسرائیل ۱۷۰ کشته و ۷۰۰ مجروح داشته است. ولی سه روز بعد تعداد کشته‌ها به ۲۱۴ نفر و تعداد مجروحین به ۱۱۱۵ نفر رسید. تا سال ۱۹۸۵، وقتی که عقب‌نشینی عمدهٔ نیروهای اسرائیلی شروع شد، در جنگی که ویتنام اسرائیل نام گرفته بود، بیش از ۱۰۰۰ نفر کشته برای اسرائیل به جای مانده بود.

اطلاعات دریافتی حاکی از آن است که مناخیم بگین وقتی فهمید که چه‌طور شارون او را فریب داده، زندگی سیاسی را ترک کرد و دچار افسردگی شد، ولی به احتمال زیاد به جز چند مورد، نظیر حملهٔ هوایی گسترده به بیروت، بگین از جریان‌ات و لااقل از رئوس «عملیات کاج‌های بزرگ» اطلاع کامل داشت. به هر حال، مسئولیت حقوقی، اخلاقی و سیاسی او به هیچ عنوان کمتر از شارون نیست. خروج بگین از زندگی سیاسی ناشی از شکست در جنگ پرهزینه‌ای بود که نه برای دفاع از کشور بلکه برای رسیدن به هدف‌های سیاسی بود، جنگی که بگین با استفاده از تمامی اقتدار و حس تشخیصی که شغل او به عنوان نخست‌وزیر اسرائیل به او داده بود از آن حمایت می‌کرد.

انهدام سیاسی فلسطینی‌ها، علی‌رغم تلاش‌های مکرر شارون، کامل نشد، اما آنان شکست نظامی، سیاسی و معنوی سختی خوردند. تنها دستاورد عرفات، جدا از موفقیت در حفظ مبارزان و رهبران سازمان

آزادی بخش فلسطین، ماده چهار سند حبیب درپر بود که به موجب آن امنیت «فلسطینی‌های تابع قانون و غیررزمنده‌ای که در بیروت ماندند» باید حفظ شود، اگرچه معلوم نبود که چه کسی این امنیت را تضمین خواهد کرد.

اما برای اینکه شارون اعلام پیروزی کند بسیار زود بود. دقیقاً همان‌طور که برخی از افسران شارون پیش‌بینی کرده بودند، روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۲، در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر، یک عامل سوری با انفجاری قدرتمند در اشرفیه^۱ مرکز فرماندهی فالانژها، بشیر جمایل را ترور کرد. در آن لحظه، کل عملیاتی که به دقت طراحی شده بود، مثل خانه‌ای پوشالی فرو ریخت و شارون کنترل خود را بر حوادث متعاقب آن از دست داد، ولی سقوط او وقتی شروع شد که جهان از قتل عام صبرا و شتیلا آگاهی یافت.

عصر روز ۱۶ سپتامبر، واحدهای نخبه فالانژ به رهبری یک افسر ارشد اطلاعاتی شبه‌نظامیان مسیحی، به نام الیاس حبیقه^۲ و با همکاری نیروهای ارتش اسرائیل، به اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی صبرا و شتیلا (که در واقع بخشی از بیروت بود) وارد شدند. طی ۴۰ ساعت بعد از ورود خود، آنها بین ۷۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر مرد، زن و کودک را قتل عام و بسیاری را مضروب کردند و به بسیاری نیز تجاوز کردند.^۳ در همین حال فالانژهایی که داخل اردوگاه بودند سعی کردند که اجساد را به کمک بولدوزر در گورهای دسته‌جمعی دفن کنند. این قتل عام به روشی کاملاً استادانه انجام شد، یعنی شبه‌نظامیان به آرامی از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رفتند، لذا

1. Ashrafiya

2. Allies Houbeika

۳. کمیته تحقیقی که اسرائیل تشکیل داد (کمیته کاهن) ارقام ارائه شده سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل را پذیرفت که تعداد کشته‌ها را بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفر تخمین می‌زدند. صلیب سرخ فلسطین تعداد کشته‌ها را ۲۰۰۰ نفر برآورد کرد، درحالی‌که مقامات لبنانی برای ۱۲۰۰ نفر جواز دفن صادر کردند.

ساکنان خانه‌ها از چیزی اطلاع نداشتند تا بتوانند بگیرزند. تنها مورد استثناء، تبادل آتش سبکی بود که میان جوانان فلسطینی و مارونی‌هایی که وارد شتیلا شدند درگرفت. در تمام این مدت، نیروهای اسرائیلی اردوگاه‌ها را مسدود کرده بودند و حتی قرارگاه نظامی اسرائیل که در همان حوالی بود نمی‌دانست که درون اردوگاه چه می‌گذرد و چیزی غیرعادی مشاهده نکردند، اگرچه سوءظن‌هایی برده بودند که آن را به مقامات بالاتر خود گزارش دادند.

آنچه بعداً شایع شد این بود که این قتل عام عکس‌العمل آنی (یا انتقام) برای ترور بشیر جمایل بود که دو روز پیش از آن روی داده بود، ولی این ساده‌ترین تلاش و یا حتی بهانه برای توضیح این واقعه دهشتناک است. این قتل عام وقتی در زمینه سیاسی صحیحی بازبینی می‌شود، از این هم مصیبت‌بارتر به نظر می‌رسد. پس از اینکه سازمان آزادی‌بخش فلسطین و سوری‌ها از غرب بیروت و محله‌های مسلمان‌نشین بیرون رفتند، سؤالی که مطرح شد این بود که حالا چه کسی و چگونه باید جای آنها را بگیرد، زیرا تصور می‌شد که تسلیحات و مهمات زیادی از تروریست‌ها باقی مانده باشد. اسرائیلی‌ها، نیروهای مسیحی، مثلاً ارتش لبنان را، که اساساً وجود خارجی نداشت، ترجیح می‌دادند. شارون خود می‌نویسد:

ما (اسرائیلی‌ها) نمی‌خواستیم که با درگیری‌های خیابانی، سربازانمان را به خطر بیندازیم و کار تعقیب تروریست‌ها را لبنانی‌های عرب‌زبان و آشنا به لهجه محلی و نیز به روش خود سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شد انجام دهند. بعد می‌شد از نیروهای لبنانی خواست که همراه نیروی دفاعی اسرائیل وارد غرب بیروت شوند. وظیفه آنها نفوذ به محله‌ها و پاک کردن آنها از تروریست‌ها بود.

ترجیح بعدی اسرائیل این بود که این کار را فالانژها انجام دهند و در همه مدت حمله، اسرائیل کوشید تا این دو «ارتش» مسیحی (و دیگر شبه‌نظامیان مسیحی) را در هم ادغام کند و البته توفیقی نداشت. به هر صورت، هر دو این تشکیلات نظامی مسیحی می‌خواستند که بیروت از تروریست‌ها و به عبارت دیگر، از فلسطینی‌ها پاک شود ولی در عین حال می‌خواستند که این کار را اسرائیل صورت دهد. در واقع، مسیحیان لبنان آشکارا اسرائیل را به خاطر مسائلی که فلسطینی‌ها برای لبنان به وجود آورده بودند سرزنش می‌کردند و صهیونیست‌ها را مسئول بی‌خانمانی فلسطینی‌ها در سال ۱۹۴۸ و فرار آنها به لبنان می‌دانستند.

وقتی شارون از فالانژها خواست که وارد غرب بیروت شوند، برخلاف آنچه در بازجویی‌هایش در کمیته کاهن گفت، به خوبی از بی‌رحمی‌های گذشته و حال این شبه‌نظامیان مطلع بود و افسران اطلاعاتی و دیگر افسران اسرائیل و حتی همقطاران‌ش در کابینه چندین بار این نکته را به او گوشزد کرده بودند. همچنین باید در نظر داشت که در درگیری‌ها و جنگ‌های میان دسته‌های مختلف یک جامعه، کشتار جمعی و آزار و اذیتی که افراد غیرنظامی متحمل می‌شوند فقط ناشی از تنفر و تحریک احساسات نیست، بلکه همچنین نتیجه اقدامات حساب‌شده‌ای است که برای فراری دادن یک جماعت به جاهای دیگر و یا پاک‌سازی قومی یک ناحیه طراحی می‌شود، بدون اینکه دشواری‌های مربوط به فراهم آوردن تدارکات لازم برای خروج اجباری را تحمل کنند.^۱ جماعت مارونی هیچ‌گاه تمایلش را نسبت به اخراج فلسطینی‌ها از لبنان پنهان نمی‌کرد. تنها مشکل این بود که نمی‌دانستند فلسطینی‌ها باید به کجا بروند. نه سوریه آنها را می‌پذیرفت و نه اردن (و البته اسرائیل). به علاوه، اخراج آنها از

۱. از این رو، بگین در کتابش تحت عنوان شورش با افتخار می‌نویسد که اقدام سازمان شبه‌نظامی انتزل در دیر یاسین باعث شد که عرب‌ها خودشان از کشور بگریزند.

بیروت به نواحی دیگر لبنان هم برای مارونی‌ها پیروزی ناقصی محسوب می‌شد. همچنین میان اسرائیلی‌ها و مارونی‌ها پاره‌ای تضاد منافع هم وجود داشت. شیف و یعاری می‌نویسند که در مراحل اولیه این حمله، یکی از هدف‌های شارون و بگین این بود که نه فقط مبارزان، بلکه تمام ساکنان فلسطینی جنوب لبنان را به شمال این کشور برانند و به همین دلیل توپخانه و نیروی هوایی اسرائیل تا آنجا که می‌توانستند خانه‌ها را در این منطقه تخریب کردند و نیز اقداماتی برای جلوگیری از بازسازی خانه‌ها انجام گرفت. ولی این سیاست مدت زیادی دوام نیاورد چرا که آشکارا مخالف منافع گروه متحد اسرائیل (یعنی مارونی‌ها) بود.

بعد از این قتل عام، دولت اسرائیل کوشید که اهمیت و سنگینی آن را کم جلوه دهد و از مسئولیت خود در قبال آن بکاهد و امیدوار بود که خشم داخلی و بین‌المللی به زودی فروکش کند. برخورد عاری از عاطفه و قوم‌گرایی اسرائیل با این مسئله را می‌توان از اظهار عقیده بگین در این خصوص استنباط کرد که گفت: «دیگران یکدیگر را می‌کشند و آن را به گردن یهودیان می‌اندازند. خوب، یهودیان چه کار باید بکنند؟» اما، خشم افکار عمومی بیش از اینها بود. روز ۲۵ سپتامبر، حدود ۴۰۰,۰۰۰ نفر تظاهر کننده خشمگین در مرکز تل‌آویو گرد آمدند و تقاضا کردند که کمیسیون مستقلی برای رسیدگی به این موضوع تشکیل شود. چهره‌های برجسته، روشنفکران و دانشمندان نیز تقاضای رسیدگی به مسئله و استعفای مسئولان این قتل عام را داشتند. ده روز پس از تنش مداوم، بگین کمیسیون تحقیقی به ریاست رئیس دیوان عالی کشور اسحاق کاهن^۱ تشکیل داد.

درواقع، عصبانیت عمومی بی‌سابقه در مورد این قتل عام، بازتاب نارضایتی فزاینده‌ای بود که نسبت به جنگ به‌طور کلی در داخل و در جبهه‌ها احساس می‌شد. سربازان اسرائیلی تفاوت میان آنچه آنان

1. Yitzhak Kahan

می‌کردند و اطلاعات نادرست سخنگوی ارتش و بیانیه‌های نخست‌وزیر و وزیر دفاع را می‌دیدند. به علاوه، از درک منطق عملیات ارتش عاجز بودند. برای نخستین بار در تاریخ ارتش اسرائیل پدیده مخالفت آگاهانه بروز کرد، چرا که سربازان از خدمت در خاک لبنان سر باز می‌زدند. اگر این پدیده یک بار دیگر هم روی دهد، باز هم باید آن را به تلاش‌های شارون برای اجرای انهدام سیاسی فلسطینی نسبت داد.

عدم اعتماد به دولت و سیاست‌هایش به سرعت روبه رشد گذاشت. بعد از تلاشی که برای ترور اگروف^۱ سفیر اسرائیل در لبنان صورت گرفت و جاروجنجال وسیعی که در موردش راه انداختند و اقدام فلسطینی‌ها به گلوله‌باران شمال اسرائیل، عموم مردم و احزاب مخالف دولت در ابتدا تا حد زیادی از عملیات صلح جلیلیه حمایت می‌کردند. تا آنجا که جنگ به خوبی پیش می‌رفت و تلفات آن ناچیز بود، این حمایت عمومی ادامه داشت اما وقتی شمار زیاد تلفات اعلام شد، مغایرت میان هدف اولیه برای ایجاد منطقه حائل در شمال و اداره امور جنگ در عمل، به صورت مشکلی عمومی درآمد و اعتراضات مدنی به وجود آورد.

دیگر عوامل مؤثر در این ماجرا دسته‌های سیاسی مختلف لبنان و نیز جامعه بین‌المللی بودند. عرفات مکرراً از سوری‌ها کمک می‌خواست ولی آنها وقتی نمی‌گذاشتند. سوری‌ها تنها وقتی مستقیماً مورد تهدید قرار می‌گرفتند حاضر به نبرد با اسرائیل بودند. مداخله سوری‌ها در لبنان بلافاصله پس از انضمام بلندی‌های جولان صورت گرفته بود و آنها گمان می‌کردند که هدف اسرائیل از این تحریکات، به راه انداختن جنگ علیه سوریه و حکومت حافظ اسد است و به همین دلیل نمی‌خواستند هیچ بهانه‌ای به دست اسرائیل بدهند.^۲ دیگر شبه‌نظامیان لبنانی، فلسطینی‌ها را

1. Agrov

۲. بگین و شارون که در لبنان با وضعیت نابسامانی مواجه بودند، پیشنهاد کردند که

به چشم رقیب می‌دیدند ولی وقتی حضور اسرائیل در لبنان طولانی شد آنها هم علیه اسرائیل شدند. اتحاد شوروی و برخی از کشورهای اروپایی ابراز همدردی می‌کردند ولی هیچ کمک سیاسی و نظامی‌ای به لبنان نکردند. البته بازیگر اصلی خارجی در این جریان، آمریکای تحت ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. دولت ایالات متحده تعهد دوگانه‌ای به دو متحد پرمشکل خود یعنی عربستان سعودی و اسرائیل داشت. سعودی‌ها هرگز هوادار جدی سازمان آزادی‌بخش فلسطین و عرفات نبوده‌اند ولی وقتی دخالت اسرائیل را دیدند، احساس کردند که باید از نفوذ خود در ایالات متحده بهره بگیرند و مداخله کنند. واشنگتن از ابتدا برای اسرائیلی‌ها روشن ساخت که حمله به سفیر اسرائیل، اگرóf، دلیل کافی برای مداخله وسیع در لبنان نیست، اگرچه وزیر دفاع آمریکا، الکساندر هیگ که خود ژنرال ارتش و شخص تندرویی بود، زمینه‌های فکری مشترکی با شارون داشت و این احساس را برای شارون و دولت اسرائیل ایجاد کرده بود که دولت ریگان اجرای «یک عملیات نظامی تمیز» را (که تلفات زیادی نداشته باشد) علیه لبنان تحمل خواهد کرد. هیگ به قدری به اسرائیل تمایل داشت که چندین بار قول‌هایی به آن داد که دولت ریگان مایل به انجام آن نبود و مجبور می‌شد توضیحاتی در مورد حمایت‌های هیگ از اسرائیل بدهد که عملاً نقض قول و قرارهای او بود. بالاخره، هیگ مجبور به استعفا شد و جورج شولتز به جای او منصوب شد. تنش میان آمریکا و اسرائیل پیش از این شروع شده بود، یعنی وقتی اسرائیل بلندی‌های جولان را به خاک خود منضم کرد. در پاسخ به این اقدام، آمریکا «یادداشت تفاهم راهبردی» خود با اسرائیل را به حال تعلیق درآورد. این یادداشت یک پیمان نظامی کم‌اهمیت بود و به

کنترل یا نفوذ بر لبنان میان اسرائیل و سوریه تقسیم شود. جنوب کشور تحت کنترل اسرائیل و شمال آن تحت کنترل سوریه باشد. این حالت بین سال ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۰، که اهود باراک نیروهای اسرائیلی را از لبنان فراخواند، عملاً وجود داشت.

تازگی بین شارون و کاسپار واین‌برگر^۱، وزیر دفاع آمریکا، امضا شده بود. ظاهراً، واشنگتن سیاست روشنی در قبال مداخله اسرائیل در لبنان اتخاذ نکرد. سفیر آمریکا در تل آویو، ساموئل لوئیس^۲، سلسله مذاکرات مفصلی با بگین داشت. بگین او را متهم به مداخله در امور داخلی اسرائیل می‌کرد و لوئیس هم درمقابل، نه چندان سیاستمدارانه، بگین و شارون را متهم به فریب دولت آمریکا می‌کرد. جدای از این، فیلیپ حبیب و موریس به خوبی وظایف خود را انجام می‌دادند. درواقع، شارون تنها با دو عامل عمده محدود کننده مواجه بود که او را از اجرای نیت کلی‌اش باز می‌داشت: یکی فشار آمریکا و دیگری افکار عمومی اسرائیل که نه فقط به روشنی تحت تأثیر اخبار وحشتناک صبرا و شتیلا و تلفات سنگین اسرائیل قرار داشتند، بلکه احساس می‌کردند که دولت اسرائیل یک قرار نانوشته اجتماعی را نقض کرده است که به موجب آن، ارتش - که عمدتاً مرکب از سربازان ذخیره بود - تنها وقتی وارد عمل می‌شود که همگان در مورد جنگ به تفاهم رسیده باشند. چنانکه بعداً در بحث مربوط به بازگشت شارون به قدرت در سال ۲۰۰۰ خواهیم دید، او این درس را به خوبی فراگرفت.

در روز ۹ فوریه ۱۹۸۳، گزارش کمیسیون کاهن منتشر شد. به موجب این گزارش، برخی از افسران بلندپایه ارتش (از جمله رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش) به دلیل کوتاهی در انجام وظایف‌شان مقصر شناخته شدند و پیشنهاد شد که برخی از آنان اخراج شوند. این کمیسیون نتیجه‌گیری کرده بود که اگرچه نخست‌وزیر مستقیماً در این امور دخیل نبود، ولی تا حدودی باید مسئولیت آن را قبول کند. لیکن هیچ توصیه خاصی در مورد او نشده بود.

درواقع، دولت آمریکا به‌طور مستقیم و تا حدودی مسئول قتل عام

1. Caspar Weinberger

2. Samuel Lewis

صبرا و شتیلا است. چرا که مذاکره‌کنندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین به خوبی می‌دانستند که رهاکردن مردم غیرنظامی فلسطین تا چه حد می‌تواند خطرناک باشد. پس از ۴۰ روز درگیری، آنها حاضر شدند که بیروت را ترک کنند ولی تقاضا داشتند که آمریکا تضمین قاطعی بدهد. در روز ۲۰ اوت، آمریکا در یادداشتی به سازمان فتح چنین تعهد کرد: «فلسطینی‌های غیرنظامی و تابع قانون و از جمله خانواده‌های کسانی که بیروت را ترک می‌کنند، اجازه می‌یابند که در صلح و امنیت به زندگی در بیروت ادامه دهند... ایالات متحده براساس تضمین‌های دریافتی از دولت اسرائیل و دیگر گروه‌های لبنانی (یعنی فالانژها و ارتش لبنان) که با آنان در تماس است، این اطمینان را به آنها می‌دهد.» رشید خلیدی^۱، تاریخ‌نگار مشهور فلسطین که کتابی در مورد فرآیند تصمیم‌گیری در سازمان آزادی‌بخش فلسطین در جنگ تألیف کرده، مسئله جالب توجه دیگری را هم در مورد مسئولیت رهبران فلسطینی برای این قتل عام مطرح کرده است. او بر جدایی کامل فلسطینی‌ها از حامیان بالقوه‌شان و از جمله اعراب و دیگر قدرت‌های عمده و افکار عمومی، آن هم در زمانی که ادامه جنگ به تخریب کامل بیروت و رنج و زحمت فراوان مردم بیروت منجر می‌شد، تأکید کرده است. خلیدی نتیجه گرفته است که «مشکل است بتوان فهمید که چه طور یک رهبر سیاسی مسئول می‌تواند به انتخابی به جز آنچه آنان کردند (یعنی تخلیه بیروت) دست بزند، گرچه نتیجه کار بسیار بی‌رحمانه بود.» در هر صورت، کمیسیون کاهن، شارون را مسئول اصلی این قتل عام دانست:

بهترین قضاوت این است که مسئولیت این کار به دوش وزیر دفاع است که نتیجه انتقام‌کشی‌ها و خونریزی‌های فالانژها علیه ساکنان اردوگاه‌های آوارگان را پیش‌بینی نکرده و خطرات این کار را به

حساب نیاورده است... به باور ما، مسئولیت به عهده شخص وزیر دفاع است... لذا وزیر دفاع باید شخصاً در مورد اشتباهاتی که در انجام وظایفش مرتکب شده است تصمیم مناسبی بگیرد و در صورت لزوم نخست‌وزیر باید با استفاده از اختیارات خود... (و) پس از اطلاع کابینه از قصد خود، وزیر دفاع را از کار برکنار سازد.

به نظر می‌رسید که بعد از یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌های روشن کمیسیون کاهن، شارون به لحاظ اخلاقی و حتی حقوقی، یک مرده سیاسی است. با این حال، کمیسیون کاهن، مطابق متن حکمی که به آن داده شده بود، وظیفه داشت تنها در امور داخلی صبرا و شتیلا تحقیق کند و زمینه وسیع‌تر مداخله اسرائیل در لبنان و دلایل سیاسی و پیامدهای انسانی این جنگ را بررسی نکرد. اگر چنین تحقیقی صورت می‌گرفت، رهبران سیاسی و نظامی بیشتری، لااقل از نظر اخلاقی، جنایت‌کار جنگی تلقی می‌شدند و نه فقط به دلیل جنایت علیه فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها، بلکه به دلیل جنایت علیه مردم یهودی اسرائیل نیز مقصر قلمداد می‌شدند.

بخش دوم

مسیر شارون گرا

۱۲. از نافرمانی مدنی تا جنگ میان قومی

برای درک وضعیت فعلی سرزمین مقدس و پیامدهای احتمالی مختلف آن، لازم است به اختصار چهار پیشامد مهم مربوط به قبل از پیروزی شارون در انتخابات ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ را بررسی کنیم. این پیشامدها عبارت‌اند از: انتفاضه اول، موافقت‌نامه اسلو، مذاکرات ناتمام اهود باراک و یاسر عرفات در کمپ دیوید تحت هدایت بیل کلینتون و مراحل اولیه انتفاضه جاری یا انتفاضه الاقصی. هدف اصلی بخش دوم این کتاب مروری به دلایل اصلی دو تحول متضاد و مهم در روابط اسرائیل و فلسطین است. این دو تحول، یکی اولین تلاش مهم برای رسیدن به نوعی تفاهم است و دیگری ناکامی در رسیدن به این تفاهم و جنگ خونین میان قومی که هر دو جامعه را مختل کرد و صدمات زیادی به هر دو، البته به طرق مختلف، وارد آورد و فعلاً هم پایانی برایش متصور نیست.

در ۹ دسامبر ۱۹۸۷، حادثه‌ای روی داد که هم قابل پیش‌بینی و هم غیرمنتظره بود. پس از ۲۰ سال سکوت، قیامی مردمی علیه اشغال نوار غزه صورت گرفت که بعد به کرانه باختری گسترش پیدا کرد. شگفتی

رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در خارج از اراضی اشغالی از این قیام کمتر از اسرائیلی‌ها نبود. این قیام که بعدها انتفاضه نام گرفت، به صورت خودجوش شروع شد ولی بعد به خوبی سازمان یافت. کمیته‌های مردمی در سطح محلی و ملی شکل گرفت و به اصطلاح «رهبری متحد قیام» که در داخل اراضی اشغالی بود به جمعیت محلی خط و ربط داد. این خط و ربط‌ها که رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در خارج رسماً آن را تأیید می‌کرد، عموماً به صورت «بیانیه» توزیع می‌شد. یکی از نتایج انتفاضه این بود که برای نخستین بار پس از ۱۹۴۸، قدرت سیاسی جامعه فلسطین از رهبران تبعیدی به رهبران بی‌نام و نشان و جوان درون کشور انتقال یافت.

این قیام، قیام مردمی و اصیلی بود که به صورت تظاهرات در شهرها و اردوگاه‌ها، اعتصابات، به اهتزاز درآوردن پرچم ممنوعه فلسطین و اقدام جوانان و برخی از زنان به پرتاب سنگ بود که نیروهای اسرائیلی مستقر در مناطق اشغالی را هدف می‌دادند. از این رو، تصویر ذهنی بچه‌های آر.پی. جی جای خود را به تصویر ذهنی «بچه‌های سنگ» داد. همچنین پدیده «شهید» شکل گرفت و در آن جوانانی را که ضمن قیام کشته می‌شدند با این عنوان می‌نامیدند. گاهی غیرنظامیان و سربازان یهودی، عموماً به دست زنان جوانی که مجهز به چاقو بودند مضروب می‌شدند. گاهی نیز کوکتل مولوتف پرتاب می‌شد. ارتش اسرائیل که در مواجهه با این مقاومت درمانده بود، از گاز اشک‌آور، باتوم و بعدها گلوله‌های لاستیکی استفاده می‌کرد تا تظاهرکنندگان را متفرق کند.^۱

به جز چند مورد محدود، فلسطینی‌ها از درگیری‌های متعارف چریکی و فعالیت‌های تروریستی اجتناب کردند و موفق شدند تا حدود زیادی

۱. گلوله‌های لاستیکی مهمات واقعی محسوب می‌شوند. گلوله‌هایی که روی آنها لاستیک یا پلاستیک کشیده‌اند و مرگ‌ومیر ناشی از آنها کمتر از گلوله‌های معمولی است. با این حال، همین مهمات «نرم» برخی از فلسطینی‌ها را کشت و بسیاری را برای همه عمر زمین‌گیر کرد.

برتری نظامی وسیع اسرائیل را خنثی کنند. آنها درعین حال از وسایل ارتباط جمعی داخلی و خارجی استفاده می‌کردند تا پیام‌شان را که درخواست غیرقابل مصالحه برای آزادی بود به جهانیان برسانند.

اسحاق رابین، وزیر دفاع دولت ائتلافی، تلاش کرد که این قیام را با توسل به خشونت‌های بی‌رحمانه فیزیکی ولی بدون استفاده از اسلحه گرم سرکوب کند. او به سربازانش دستور داده بود که فلسطینی‌های سنگ‌پران را مضروب کنند، دست‌وپای آنها را بشکنند و هزاران نفر از آنان را بدون محاکمه تحت بازداشت نگه دارند. درگیری فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در اواخر هزارهٔ دوم با چرخشی جدی به جنگ با سنگ و باتوم مبدل شد. بااین حال، رابین که خود یک سرباز بود، از شورش فلسطینی‌ها و عکس‌العمل اسرائیل درمقابل آنها دو نتیجهٔ مهم گرفت. یکی اینکه اشغال بلندمدت، به نیروهای مسلح و امنیت اسرائیل آسیب می‌زند. ارتش اسرائیل که برای جنگ با مدرن‌ترین و پیچیده‌ترین تجهیزات نظامی تربیت شده بود، در خطر تبدیل شدن به نیروی پلیسی قرار داشت که قابلیت خود را برای جنگ‌های واقعی از دست می‌داد. منابع عظیم نظامی مصرف می‌شد تا از چند شهرک یهودی‌نشین کوچک، جاده‌ها و اتوبوس‌هایی که کودکان آنها را به مدرسه می‌برد، حفاظت شود. به علاوه، ارتش باید از فلسطینی‌ها نیز درمقابل یهودیان متعصب محافظت می‌کرد. رابین به این نتیجه رسید که چنین وضعیتی نه فقط منابع انسانی باارزشی را ضایع کرده بلکه بر نگرش نظامیان نیز اثر منفی گذاشته است. چرا که سربازان نه به خاطر مهارتشان در میدان نبرد، بلکه به خاطر شایستگی‌شان به عنوان پلیس ترفیع می‌گرفتند. دومین نتیجه‌ای که رابین در شغل وزارت دفاع به آن رسید درست برخلاف نتیجه‌گیری شارون در ۵ سال بعد از آن بود. او دریافت که هیچ راه‌حل نظامی‌ای برای درگیری میان فلسطینی‌ها و اسرائیل وجود ندارد. رابین هم مثل شارون به‌طورکلی به اعراب و به خصوص نسبت به فلسطینی‌ها، بی‌اعتماد بود.

نتیجه‌گیری‌های کلی و جهان‌بینی پیچیده رایین تا حدود زیادی اساس اقدام مهمی شد که ۵ سال بعد در مقام نخست‌وزیری اسرائیل به آن دست زد.

۱۳. اسلو

بعد از انتخابات ۱۹۹۲، ائتلاف اقلیتی به رهبری حزب کارگر و اسحاق رایین در اسرائیل به قدرت رسید. حزب کارگر به نیروهای حزب چپ مرکزگرای مرتز^۱ پیوسته بود و این ائتلاف اقلیت توانست تنها با حمایت دو حزب کوچک منتسب به رأی دهندگان عرب و کمونیست‌ها به قدرت برسد.^۲ مع‌هذا، به قدر کافی بزرگ بود که از تشکیل ائتلاف راست‌ها جلوگیری کند.

اگرچه حزب کارگر در مبارزات انتخاباتی خود قول داده بود که مسئله فلسطینی‌ها را حل کند، ولی هیچ طرح روشنی برای این کار نداشت. برخلاف موضع سنتی حزب کارگر که مخالف تشکیل دولت فلسطینی در جوار اسرائیل بود، غالب اعضای حزب مرتز و دو حزب حامی آن به‌طور اصولی با تشکیل چنین دولتی موافق بودند.

چنانکه گفته شد، رایین شخصاً به این نتیجه رسیده بود که برای قیام فلسطینی‌ها راه حل نظامی وجود ندارد. از این رو، وقتی به او پیشنهاد شد که گفت‌وگوهای میان دانشمندان اسرائیلی و برخی از افسران میان‌رتبه سازمان آزادی‌بخش فلسطین صورت بگیرد، از این امر استقبال کرد. این گفت‌وگوها که قرار بود به سرپرستی دولت نروژ و وزیر خارجه آن یوهان

1. Meretz

۲. حزب مرتز که شولامیت الونی مؤسس آن بود، خود از سه حزب کوچک‌تر تشکیل می‌شد که به «حزب حقوق بشر» تمایل داشتند. حزب شاس، یعنی حزب سنت‌گرای میزراهیم، شامل یهودیانی بود که از سرزمین‌های اسلامی به اسرائیل مهاجرت کرده بودند و قرار بود که این حزب هم به ائتلاف مذکور بپیوندد، ولی پس از اینکه رهبر سیاسی آن، آریل دری مشکلات قضایی پیدا کرد، از این ائتلاف بازماند.

یورگن هولست^۱ انجام شود، بعداً به تأیید شیمون پرز، وزیر خارجهٔ اسرائیل، رسید و یاسی بیلین^۲، معاون وزیر خارجه، این مذاکرات را البته به صورت کاملاً محرمانه و با اجازه رسمی دولت ادامه داد. به مجرد اینکه فلسطینی‌ها برای امضای این توافق موقت اعلام آمادگی کردند، دولت اسرائیل شروع کرد به بررسی راه‌هایی که درمقابل داشت. کمی پیش از این، فکر خروج از نوار غزه، یعنی ناحیه‌ای که پرجمعیت است، کنترل آن دشوار است و فاقد منابع است، میان بسیاری از سیاست‌گذاران اسرائیلی و برخی سیاستمداران راست‌گرا مطرح شده بود. مشکل این بود که تشکیلاتی را بیابند که بخواهد مسئولیت و کنترل نوار غزه را بپذیرد بدون اینکه خواستار خروج اسرائیل از همهٔ اراضی اشغالی باشد.

مطابق متن مذاکرات غیررسمی در اسلو، معلوم شد که سازمان آزادی‌بخش فلسطین آماده است مسئولیت نوار غزه و نیز به‌طور نمادی، بخشی از کرانهٔ باختری را به عهده بگیرد، بدون اینکه برگفت‌وگو دربارهٔ جزئیات وضعیت نهایی این سرزمین‌ها پافشاری کند. فرض بر این بود که این آمادگی بخشی از موافقت‌نامه‌ای خواهد بود که مرحله به مرحله به اجرا گذاشته خواهد شد و شامل ایجاد دولت ملی فلسطین در کرانهٔ باختری و نوار غزه و در نهایت، قرار گرفتن بخش‌های عمده‌ای از اراضی اشغالی به زیر کنترل سازمان آزادی‌بخش فلسطین خواهد بود.

در اوت ۱۹۹۳، این موافقت‌نامه رسمیت یافت و منجر به امضای «بیانیهٔ اصول» در روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۳ در واشنگتن شد. اولین مرحله مطرح در بیانیه، از اسرائیل می‌خواست که بخش عمده‌ای از نوار غزه (به جز شهرک‌های یهودی‌نشین محلهٔ کاتیف^۳ که شامل حدوداً صد خانوار می‌شدند و در منطقه‌ای سکونت داشتند که از نظر مساحت یک‌چهارم

1. Yohan Jurgen Holst

2. Yossi Beilin

3. Katif

پرتراکم‌ترین مناطق جهان محسوب می‌شد، و منطقه جریکو^۱، (بنا به موافقت‌نامه جهانی قاهره در ۴ مه ۱۹۹۴) به دولت تازه تأسیس فلسطین واگذار شود. در مراحل بعدی، قرار بود دولت فلسطین کنترل همه شهرهای فلسطینی و نیز اردوگاه‌های پرجمعیت کرانه باختری و نوار غزه (به استثنای مناطق یهودی‌نشین شهر هبرون) را به دست گیرد. کل منطقه‌ای که قرار بود تحت کنترل کامل فلسطینی‌ها درآید (منطقه الف) حدود ۴ درصد کرانه باختری و نوار غزه بود. همچنین موافقت شده بود که بقیه مناطق کرانه باختری و نوار غزه به دو قسمت تقسیم شود. یکی منطقه تحت اختیار کامل اسرائیل که شامل دره اردن، تمامی شهرک‌های یهودی‌نشین کرانه باختری و مسیرهای دسترسی به منطقه دی می‌شد و دیگری منطقه‌ای بود که تحت کنترل هر دو طرف قرار داشت و شامل مناطق روستایی کرانه باختری بود که حدود ۴۴۰ روستا و زمین‌های مربوط به آنها بودند (منطقه ب). در منطقه ب، دولت فلسطین بر مسائل اداری و اسرائیل بر امور نظامی کنترل داشت. همچنین قرار بود در منطقه ب گشتی‌های سواره مشترک اسرائیلی-فلسطینی مستقر شوند.

تصور بر این بود که اگر کار مرحله به مرحله انجام شود اطمینان دو طرف به یکدیگر تقویت می‌شود و قصد نهایی موافقت‌نامه که انتقال تدریجی تمام ساکنان کرانه باختری و نوار غزه (به استثنای اورشلیم شرقی و نواحی اطراف آن) به زیر کنترل فلسطین است تأمین می‌شود. شهرک یهودی‌نشین اراضی اشغالی (و از جمله مسیرهای دسترسی به آنها) و ساکنان آن زیر کنترل اسرائیل باقی می‌ماندند.

قرار بود این موافقت‌نامه موقت ۵ سال ادامه داشته باشد و طی این مدت، موافقت‌نامه نهایی با توجه به پیشرفت امور و از جمله تعیین تکلیف اورشلیم شرقی، مرزها، مسئله آوارگان، وضع نهایی دولت ملی

1. Jericho

فلسطین، تقسیم آب رودخانه‌ها و استفاده از فضای منطقه تنظیم و امضا شود. اسرائیل همچنین مکلف شد که بین دو قسمت سرزمین دولت ملی فلسطین، آزادی عبور و مرور مطمئن را تأمین کند، زندانی‌ها و دستگیرشدگان را آزاد سازد و همراه با ایالات متحده و اروپا، برای اجرای طرح‌هایی نظیر فرودگاه بین‌المللی و بندرگاه پرعمقی در غزه کمک مالی بکند تا زیربنای اقتصادی و اجتماعی نقاط تحت کنترل فلسطینی‌ها توسعه یابد. درمقابل، تنها قولی که فلسطینی‌ها، علاوه بر به رسمیت شناختن اسرائیل، دادند این بود که جنگ‌های چریکی علیه اسرائیل را متوقف کنند و تلاشی تبلیغاتی برای ممانعت از اعمال تروریستی علیه اسرائیل و اسرائیلی‌ها و حتی ساکنان شهرک‌های یهودی‌نشین اراضی اشغالی به عمل آورند. برای این منظور، موافقت شد که نیروی پلیس فلسطین و نیز نیروهای امنیتی گوناگون، نظیر نیروهای امنیتی بازدارنده، ایجاد شود.

دولت خودگردان فلسطین خود به دلایل گوناگون علاقه‌مند به ایجاد این واحدهای شبه‌نظامی بود. ایجاد پلیس فلسطین به بخش عمده‌ای از واحدهای شبه‌نظامی (و خانواده‌های‌شان) که قبلاً از لبنان به تونس تبعید شده بودند امکان داد که به فلسطین بازگردند. دیگر واحدهای ارتش آزادی‌بخش فلسطین نیز که میان چند کشور دیگر پخش شده بودند اجازه یافتند که برگردند. این واحدها همراه با نیروهای محلی (که عموماً سربازان قدیمی تر سازمان فتح بودند) با واحدهای بازگشته از تونس ادغام شدند و نیروی اصلی و قابل اتکای حکومت در حال تأسیس فلسطین را تشکیل دادند. امروزه این واحدها، درمقایسه با گاردهای جوان محلی، گاردهای قدیمی محسوب می‌شوند.

این تشکیلات، جزئی از سازوکار دیوان‌سالاری بزرگ‌تر با خصوصیات عمومی دولت‌های در حال توسعه و صنعتی نشده بود. در غیاب زیربنای اقتصادی مولد، این سازوکارها وظیفه‌ای بیش از پیشبرد اهداف نهادی ظاهری‌شان به عهده داشتند. اینها به عنوان منبع اشتغال و

درآمد برای قشرهای وسیعی از مردم، ورود منابع مشروع مالی را تسهیل و وفاداری به حکومت را تقویت می‌کردند. ارتش فلسطین با لباس و سازوبرگ خود (از اسلحه سبک تا نیمه سنگین)، نماد ملی لازم و خشنودکننده‌ای برای مردم فلسطین بود. مطابق موافقت‌نامه، شمار این شبه‌نظامیان می‌توانست به ۹۰۰۰ نفر برسد، اگرچه در عمل تعدادشان سریعاً از این رقم گذشت. بعدها و بیشتر به دلیل افزایش شورش‌های مسلحانه و اقدامات تروریستی علیه اسرائیل، مرز میان شبه‌نظامیان رسمی و دیگر گروه‌های مسلحی که به درجات گوناگون تحت حمایت و کنترل دولت خودگردان فلسطین بودند، چندان قابل تشخیص نبود. شناخته شده‌ترین این شبه‌نظامیان نیمه‌رسمی، فتح-تنظیم (یا سازمان) بود که از جوانان محلی تشکیل می‌شد و گروه دیگر مرکب از قدیمی‌ترهایی بود که از تونس آورده شده بودند و به سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت خودگردان و شخص عرفات وفادار بودند. آنان خود را سازمان امنیت داخلی تلقی می‌کردند که به پلیس ناکارآمد آبی‌پوش کمک می‌کند و هر وقت لازم باشد علیه اسرائیل خواهد جنگید.

مردم فلسطین خود در مورد به رسمیت شناختن اسرائیل و نیز ماهیت موافقت‌نامه‌های موقت اسلو که قرار بود دولت خودگردان براساس آنها تشکیل شود، نظرات گوناگون داشتند. حتی در بین خود بنیان‌گذاران فتح کسانی بودند که موافقت‌نامه را کلاً مردود می‌دانستند، اعضای جبهه دمکراتیک، جبهه خلق و نهضت اسلامی که دیگر جای خود داشتند. آنها موافقت رهبران فتح در تأسیس دولت خودگردان را - که احتمالاً بعدها به دولتی وابسته و غیرنظامی تبدیل می‌شد و در سرزمینی پاره‌پاره و شامل تنها بخش ناچیزی از سرزمین تاریخی فلسطین حکومت می‌کرد - مصیبت‌بار و عملی خائنه تلقی می‌کردند. مخالفت عمده مربوط به فلسطینی‌های تبعیدی بود که احساس می‌کردند رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین با واگذاری حق بازگشت، آنها را نادیده گرفته است.

آنها به اصل اساسی حق بازگشت فلسطینی‌ها، یعنی حق اساسی بازگشت افراد و جماعتی که با زور از سرزمین مادری‌شان رانده شده‌اند، استناد می‌کردند.

شاید مشهورترین مخالف این موافقت‌نامه، ادوارد سعید، منتقد صریح اللهجه و پیرو رویکرد شرق‌گرایی^۱ در مسائل مربوط به فرهنگ غرب بود. سعید که از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و شخص عرفات حمایت می‌کرد و به‌طور کلی فرد میانه‌رویی بود، فوراً با «بیانیه اصول» به مخالفت برخاست و موافقت‌نامه را تسلیم کامل به صهیونیسم و غرب اعلام کرد. بنا به این نظریه، اسرائیل راهبرد استعماری متعارفی را به خدمت گرفته بود که می‌کوشید با سوءاستفاده از سازش‌کاران فلسطینی و بهره‌گیری از برتری اقتصادی، فنی و نظامی خود، «کنترل مستقیم» نظامی را به «کنترل غیرمستقیم» مبدل کند.

دیگر منتقدان فلسطینی این موافقت‌نامه اکثراً افرادی خودی بودند که بیشتر عمر خود را تحت اشغال اسرائیل گذرانده بودند (مثل دکتر حیدر عبدالشریف، فعال سیاسی غزه، و محمد درویش، که شاعر ملی فلسطین محسوب می‌شود) و به‌طور اصولی با صلح با اسرائیل و به رسمیت شناختن آن موافق بودند، ولی به شرایطی که عرفات و عموم رهبران فلسطین به آن تن داده بودند اعتراض داشتند. از نظر آنها این شرایط اساساً قانع‌کننده نبود و در مورد قصد واقعی اسرائیل تردیدهای زیادی ایجاد می‌کرد. این مخالفان ضمن وارد کردن ایرادهایی به مواد متعددی از موافقت‌نامه، عمدتاً با باقی ماندن شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی (و بیشتر در قلب حبرون و نوار غزه)، تعویق

۱. Orientalist Approach، روشی که برخی محققان و مؤلفان غربی برای تفسیر تاریخ استفاده می‌کنند و آلوده به تعصب ناشی از برتری‌جویی، نژادپرستی و منافع خاص سیاسی است. این رویکرد درمقابل رویکرد کثرت‌گرا (Pluralist Approach) است که معطوف به تفاوت در فرهنگ‌هاست. - م.

گفت‌وگوهای مربوط به سرنوشت اورشلیم، تأخیر در آزادسازی زندانیان و ناچیز بودن منطقه‌ای که قرار بود به فلسطینی‌ها واگذار شود، مخالف بودند.

۱۴. تأسیس دولت خودگردان فلسطین

عرفات و حامیان او موقعیت سیاسی و شاید جان خود را با موافقت با شرایط اسرائیل که خودشان هم آن را شرایط بی‌نهایت دشواری می‌دانستند، به خطر انداختند. با این حال، امید آنها به توافق نهایی با اسرائیل بود که مطابق آن قرار بود برای نخستین بار در تاریخ، صاحب دولت و حاکمیت مستقلی بشوند. فرض بر این بود که این دولت، شامل بخش عمده‌ای از اراضی کرانه باختری و نوار غزه باشد، اورشلیم شرقی پایتخت آن بشود و تنها معدودی شهرک یهودی‌نشین در داخل مرزهای آن باقی بماند. فرض بر این بود که این دولت، «قانون بازگشت» را به تصویب برساند و بازگشت گزینشی فلسطینی‌های آواره در نقاط دیگر را به کشور جدید با توجه به قابلیت اقتصادی جذب آنان، نیازهای ایدئولوژیک و سرعت مناسب میسر سازد.

وقتی اکثریت رهبران فلسطینی موافقت‌نامه را امضا کردند، استنباط آنها این بود که این برنامه‌ای حداقل و مناسب برای کوتاه‌مدت است.^۱ به هر حال، برای اولین بار، فلسطینی‌ها به وضعیتی که برای خود دولتی

۱. روز ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸، شورای ملی فلسطین، در حضور رئیس‌جمهور آمریکا موافقت کرد که به عنوان اجرای بخشی از موافقت‌نامه، بندهایی از منشور ملی فلسطین را که مربوط به نابودی اسرائیل بود حذف کند و کمیته‌ای برای بازنویسی این منشور تشکیل دهد. تحولات بعدی باعث شد که این کار عملی نشود و هنوز هم وضع حقوقی منشور روشن نیست. روز ۱۲ دسامبر، هشت گروه مخالف از داخل سازمان آزادی‌بخش فلسطین، حماس و جهاد اسلامی در دمشق گردآمدند تا بر مخالفت خود با فرآیند اسلو و تغییر منشور ملی فلسطین تأکید کنند.

داشته باشند نزدیک شدند، یعنی ایجاد یک هویت سیاسی که در محدوده‌ای معین دارای کنترل مرکزی غیروابسته است، محدوده‌ای که بخشی از فلسطین تاریخی است و امید داشتند که این کنترل را بر این نواحی و ساکنانش گسترش دهند.

برای اولین بار پس از ۱۹۴۸، رهبری فلسطین، یا لاقلاً بخشی از آن، به فلسطین بازگشت و در میان مردم خود جای گرفت، چیزی که برای مردم و یا رهبران خیلی هم آسان نبود. سال‌ها جدایی و زندگی در شرایط ناامید کننده باعث شده بود که میان آنها تفاوت‌های فرهنگی، اختلاف در تفسیر علایق ملی و نیز تفاوتی که همواره میان دو نسل وجود دارد، بروز کند.

دولت خودگردان فلسطین برای خود آداب و اسباب دولتی به راه انداخت. رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین، رئیس‌جمهور شد. آنان که مسئولیت‌های مختلف دولتی داشتند (و تعدادشان در سال ۲۰۰۲ به ۳۵ نفر می‌رسید) وزیر نامیده شدند و ادارات مختلف نام وزارت‌خانه گرفت. دولت خودگردان برای خود پرچم و سرود ملی تدارک دید و نمایندگان سیاسی خود را به خارج فرستاد. دولت خودگردان یک ایستگاه رادیویی و چند فرستنده تلویزیون محلی درست کرد که بیشتر بیانیه‌های دولت را پخش می‌کردند و بعضاً جلسات شورای قانون‌گذاری را، که وظایفش بیشتر جنبه نمادی داشت، به‌طور زنده نشان می‌دادند. دولت جدید نظامی قضایی به راه انداخت که قرار بود از مقامات اجرایی مستقل باشد، ولی در این کار چندان توفیقی نداشت. کمی بعد از امضای توافق‌نامه اسلو، در روز ۲۵ ژانویه ۱۹۹۶، در سرزمین‌های تحت کنترل دولت خودگردان و تحت نظارت ناظران خارجی انتخابات عمومی انجام گرفت. فلسطینی‌ها بالاخره شاهد تأسیس «شورای قانون‌گذاری» خود شدند که شامل ۸۸ کرسی بود و به منزله مجلس قانون‌گذاری با همه اختیارات و اهداف متعارف آن بود.

سازمان فتح و نامزدهای منتسب به آن، اکثریت وسیعی از آرا را

به دست آوردند. تا امروز، این تنها انتخاباتی بوده که برگزار شده است. یکی از اهداف اولیه دولت خودگردان ایجاد خودآگاهی مشترک ملی برای همه فلسطینی‌ها، و در صورت امکان برای فلسطینی‌های در تبعید، بود. ابزار اصلی‌اش برای ایجاد این دیدگاه مشترک، تدوین یک نظام آموزشی با متون و کتاب‌های درسی مخصوص به خود بود که هویت جدید فلسطینی‌ها را چنان تعریف کند که منبعث باشد از هویت سیاسی و اجتماعی تازه‌ایی که دولت خودگردان نماینده آن است. تا آن زمان، نظام آموزشی فلسطین عمدتاً مبتنی بر برنامه آموزشی اردن بود و دانش‌آموزان را برای گذراندن امتحاناتی که منتهی به اخذ مدرک تحصیلی اردن می‌شد آماده می‌کرد. بقیه برنامه‌های آموزشی، در مدارس نمایندگی‌های کمک‌رسانی سازمان ملل متحد تدریس می‌شد. تلاش برای تنظیم برنامه درسی مستقل برای فلسطین که هدفش تدریس تاریخ ملی باشد و خودآگاهی ملی ایجاد کند در دهه ۱۹۶۰ در کویت و لبنان شروع شد ولی فقدان خودمختاری، تکمیل این کار را ناممکن کرده است. دولت خودگردان فلسطین کوشیده است بهترین آموزگاران و متفکران را برای تنظیم برنامه درسی و کتاب‌های درسی به خدمت بگیرد ولی مشخص شده است که این، کاری وقت‌گیر و پرهزینه است.

در تلاش برای پرکردن جای خالی نظام آموزشی فوق، وسائل ارتباط جمعی موقتاً به کمک گرفته شدند تا وظیفه ایجاد هویت فلسطینی را به عهده بگیرند. اگرچه برای ایجاد تصویر ذهنی «طرف دیگر» در مقابل «ما»، از نظر تعداد دشمنان و مخالفان هیچ کم و کسری وجود ندارد، مع‌هذا لازم است از توصیف بیگانه به شیوه‌ای زننده اجتناب شود. لذا، در بادی امر، وسائل ارتباط جمعی با معضل نیاز به پخش تبلیغات مثبت برای فرآیند صلح (البته پیش از فروپاشی فرآیند صلح در اثر برخوردهای مسلحانه) و رسیدن به نوعی مصالحه با اسرائیل، مواجه بودند و درعین حال نیاز داشتند که صهیونیسم، اسرائیل و آنهایی را که با آن

همکاری می‌کردند به عنوان دشمنانی زورگو معرفی کنند. مراعات این توازن ظریف، وقتی ترور رایین فرآیند صلح را به حال تعلیق درآورد، بسیار دشوارتر شد.

پیش‌ازاین، مجادلات مربوط به ماهیت دولت و جامعه فلسطین در آینده، مطرح بود و با مجادلات تلخ مربوط به ماهیت روابط با اسرائیل و یهودیت گره خورده بود. اکثریت، که به نظر می‌رسید حرفشان را پیش ببرند، علیه چندین گروه مخالف، عموماً با ماهیت اسلامی، مبارزه می‌کردند. نهضت اسلامی حماس از درون تقسیم شده بود به آنهایی که لااقل در مراحل اولیه فرآیند صلح با ادغام در حکومت جدید عرفات موافق بودند و آنهایی که هوادار پای‌بندی به هدف‌های سنتی جهاد علیه یهودیان، یعنی آزادسازی سرزمین مقدس و پس از آن تأسیس یک دولت اسلامی بودند.

نهضت اسلامی با توجه به موجه‌ترین منافع خود می‌دانست که بحث‌هایی له و علیه از سرگیری جهاد وجود دارد. ادغام در دولت باعث می‌شد که سازمان فتح مجبور شود که حماس را هم به حساب بیاورد و در حکومت خود جای مناسبی به آن بدهد. این بدان معنا بود که این گروه به رسمیت شناخته شود و در نهادهای ملی نماینده داشته باشد، ارزش‌های سنتی جامعه فلسطین حفظ شود و مهم‌تر از همه، برخی مناصب مهم به آنها داده شود و نیز از بودجه عمومی سهم ببرند. از نظر گروه‌های مخالف موافقت‌نامه مذکور، هدف از تجدید فعالیت‌های چریکی این بود که موافقت با اسرائیل را بی‌اعتبار کنند و ثابت کنند که حکومت خودگردان بر اراضی اشغالی سلطه‌ای ندارد و نمی‌تواند آنچه اسرائیل بیش از هر چیز نیازمند آن است، یعنی امنیت داخلی اسرائیل را تأمین کند. بین ۶ آوریل ۱۹۹۴ تا ۲۱ اوت ۱۹۹۶، حماس و جهاد اسلامی موفق شدند با استفاده از بمب‌گذاران انتحاری به تعدادی از شهرهای عمده اسرائیل حملات تروریستی بکنند. در مراکز شهری اسرائیل ده‌ها کشته و صدها نفر

مجروح شدند. همکاری عملیاتی نیروهای امنیتی اسرائیل و فلسطین که یکی از پایه‌های اساسی موافقت‌نامه بود و از نظر دولت و افکار عمومی اسرائیل شرط لازم برای ادامه فرآیند صلح به حساب می‌آمد، به تدریج بی‌معنا شد چرا که مقامات فلسطینی یا توان آن را نداشتند و یا مایل نبودند علیه برادران خود اقدامی بکنند. به نظر می‌آمد که نهضت اسلامی موافقت‌نامه‌ای را که وعده مصالحه بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها را می‌داد، و تو کرده است. رهبران هر دو جناح در مقابل مردم خود و نیز در مقابل یکدیگر شرمسار بودند.

در این مرحله، پاسخ رهبران و افکار عمومی اسرائیل نسبتاً ملایم و محدود بود. همین دو سال پیش، تسلیم سرزمین‌های درون اسرائیل به فلسطینی‌ها، یا به رسمیت شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین و مذاکره با عرفات (که افکار عمومی اسرائیل او را مظهر شرارت و بزرگ‌ترین دشمن اسرائیل پس از حکومت نازی‌ها در آلمان می‌شناخت) اعمالی به همان اندازه غیرقابل تصور تلقی می‌شد که بخواهند «فلسطین بزرگ» را مطابق آنچه مدنظر فلسطینی‌ها بود به آنها تسلیم کنند. مع‌هذا، توافق ناگهانی و شگفت‌آور میان اسحاق رابین و به عنوان یک رهبر ارتشی وطن‌پرست و به شدت مورد احترام ازبک‌سو، با یاسر عرفات که نماد مبارزه فلسطینی‌ها از سوی دیگر بود، از هر دو طرف با احساسی آمیخته از آسایش خاطر، امید، تردید، ابهام و امتناع همراه بود. در اسرائیل، مخالفان موافقت‌نامه، هیچ سیاست جایگزینی نداشتند و گروه‌های عمده در هر دو طرف که معمولاً با این «خیانت» مخالفت می‌کردند، هنوز اعتراضات خود را به خیابان‌ها نکشاده بودند (البته به استثنای تندروهای جناح راست، گروه‌های مذهبی صهیونیستی و برخی از فرقه‌های یهودی سنت‌گرا و به خصوص فرقه مذهبی شاباد^۱).

مع‌هذا، صدمات عظیمی که از حملات تروریستی به مراکز شهرهای بزرگ اسرائیل و به شهروندان آن وارد آمد، باعث شد که افکار عمومی که ابتدا نسبت به موافقت‌نامه نظر مثبت داشت، تغییر جهت دهد. این اقدامات باعث شد که ادعاهای مخالفان که می‌گفتند این موافقت‌نامه راه به صلح نمی‌برد، تأیید شود. هر بار که مشخص می‌شد که حملات تروریستی از سرگرفته شده، اسرائیل نقاط خاصی را مسدود، مناطقی را محاصره و محدودیت‌های همگانی را در مناطق زیر کنترل دولت خودگردان و نیز مناطق تحت کنترل خود اعمال می‌کرد. اسرائیل اجرای مراحل بعدی موافقت‌نامه را به تعویق انداخت (یعنی اقدامات مربوط به انتقال مناطق دیگری به کنترل دولت خودگردان، آزادسازی زندانیان و بازداشتی‌ها، آزادی رفت و آمد دانش‌آموزان بین کرانه باختری و نوار غزه، انتقال مالیات‌های دریافتی به دولت خودگردان و آزادی عبور کارگران فلسطینی شاغل در اسرائیل) و گفت‌وگوها را متوقف کرد. این اقدامات اسرائیل باعث نفرت بیشتر فلسطینی‌ها از اسرائیل شد و افراد و گروه‌های بیشتری به مبارزه مسلحانه روی آوردند. متعاقب گسترش حملات تروریستی در سال ۲۰۰۰، اسرائیل تصمیم گرفت نیروهای نظامی محدودی را علیه همه مخالفان و کسانی که مسئول مبارزات چریکی فلسطینی‌ها بودند وارد عمل کند و آنان را به‌طور منظم از میان بردارد.

دور تسلسل ترور در اراضی اشغالی، وضع اقتصادی ساکنان این مناطق را بدتر از پیش کرد (در نوار غزه گزارش‌هایی در مورد گرسنگی عمومی داده می‌شد) و اعتبار نهضت مقاومت اسلامی را بالا برد و باعث افزایش تعداد قهرمانان جدید فلسطین، یعنی «شهدا» شد. مشهورترین این شهدا، فردی به نام یحیی عیاش^۱ ملقب به «مهندس» بود که به احتمال قوی مسئول تجهیز و هدایت بسیاری از حملات انتحاری در این دوره

1. Yehiyeh Iyaash

است. عاقبت هم، کشته شدنش به دست مأموران اطلاعاتی اسرائیل باعث شد عمق اعتقاد به قهرمان بودن وی بیشتر شود.

در بادی امر، سرویس اطلاعاتی دولت خودگردان به قدر کافی کارآیی نداشت تا جلوی این فعالیت‌ها را بگیرد، لذا اقتدار و کل موجودیتش به خطر افتاده بود. عرفات هم شخصاً تمایلی به برخورد خشونت‌آمیز با این گروه‌ها نداشت بلکه ترجیح می‌داد بین آنها تفرقه باشد تا بتواند آنها را محدود سازد و یا با دادن مناصب و امتیازاتی مهارشان کند. به احتمال زیاد به‌طور طبیعی برای توقیف گروه‌ها و افرادی که مبارزه مسلحانه را گسترش می‌دادند و برخی از مردم فلسطین آنان را قهرمان و حتی از مقدسین و اولیاء به‌شمار می‌آوردند، تمایلی وجود نداشت. به‌علاوه، بعضی از شبه‌نظامیانی که دولت خودگردان از خارج آورده بود نمی‌توانستند همواره اعتماد و نظر مثبت مردم را جلب کنند. این فلسطینی‌ها که غالب‌شان در خارج متولد شده بودند، در نگاه جامعه محلی بیگانه قلمداد می‌شدند. وقتی دولت خودگردان اعلام کرد که اسلحه، مهمات و ابزار جنگی را از میان مردم جمع خواهد کرد، نهضت اسلامی صریحاً با آن مخالفت کرد. روز ۲۲ نوامبر ۱۹۹۴، در غزه رویارویی خونی بین شبه‌نظامیان فلسطینی و ساکنان محلی درگرفت که ضمن آن ده نفر کشته شدند.

یکی از امیدهای فلسطینی‌ها این بود که با تحویل سرزمین‌ها به دولت خودگردان، سطح زندگی‌شان که از زمان انتفاضه اول و اخراج فلسطینی‌ها از کویت (و توقف ارسال پول این کارگران به خانواده‌هاشان در اراضی اشغالی) رو به وخامت بود، بهبود خواهد یافت. این امید مبتنی بر وعده‌هایی بود که در مورد ورود سرمایه و وام‌های خارجی برای توسعه زیربنای اقتصادی و نهادهای اجتماعی داده شده بود. کل فرآیند صلح بر این فرض تردیدآمیز استوار بود که هر دو طرف از برقراری صلح نفع اقتصادی خواهند برد و اگر هم این منافع اقتصادی وجود نداشت، می‌بایست آنها را به‌وجود آورد. توصیف شیمون پرز از «خاورمیانه جدید»

نیز بر همین اساس مبتنی بود. مع‌ذالک، وقتی دشمنی‌های قومی و مذهبی شدیدی وجود دارد، اگر هم پای منافع اقتصادی در میان باشد، این منافع هرگز برای از میان بردن احساسات خصومت‌آمیز کهنه، به خصوص در زمانی کوتاه، کفایت نمی‌کنند. باید متذکر شد که فلسطینی‌ها، مثل سایر اعراب، از گسترش نوعی استعمار تجارتنی بی‌مناک بودند که می‌توانست جایگزین حاکمیت نظامی اسرائیل در منطقه شود.

تا سال ۱۹۹۸، ورود کمک‌های خارجی در واقع باعث بهبود اقتصادی شده بود، ولی این بهبود در سپتامبر ۲۰۰۰ دفعتاً و با شروع انتفاضه دوم و رکود اقتصادی عمیقی که دولت خودگردان با آن مواجه شد، بازایستاد. درآمد سرانه در سال ۲۰۰۰ به میزان ۱۲ درصد و در سال ۲۰۰۱ حدود ۱۹ درصد افت کرد. در پایان سال ۲۰۰۱، درآمد سرانه به حدود ۳۰ درصد رقم آن در سال ۱۹۹۴ (یعنی سالی که موافقت‌نامه غزه و جریکو امضا شد) رسیده بود. مطابق تخمین‌های بانک جهانی، ۵۰ درصد جمعیت دولت خودگردان زیر خط فقر زندگی می‌کردند. در سپتامبر ۲۰۰۰، حدود ۷۵ تا ۸۰ هزار فلسطینی شغل‌شان را در اسرائیل و شهرک‌های یهودی‌نشین و ۶۰ هزار نفر دیگر در درون سرزمین‌های خودگردان از دست دادند.

خودمختاری بدون شک در ابتدا امیدهایی برای زندگی بهتر ایجاد کرد، ولی این امیدها احتمالاً به جز برای قشر کوچکی از جامعه فلسطین که از تفویض اختیارات به دولت خودگردان منتفع می‌شدند، هیچ‌کدام صورت واقعیت به خود نگرفت. به‌طور کلی، باید گفت که خلاف آن به وقوع پیوست. سطح زندگی اغلب فلسطینی‌ها، خاصه آنهایی که در نوار غزه ساکن بودند، پایین آمد. کاهش عمومی ۲۵ درصدی در آن مشاهده شد. شایعات مربوط به فسادهای بزرگی که اغلب با نام رهبران دولت خودگردان گره خورده بود توسعه از پایین را میسر نمی‌کرد. در عوض، مخالفت‌ها را تشدید کرد، باعث تضعیف روحیه مردم شد و میزان جرایم را بالا برد.

طی ۲۵ سالی که اسرائیل سرزمین‌ها را در اشغال داشت، در جامعه فلسطین، سازمان‌ها و انجمن‌های غیردولتی و داوطلب توسعه پیدا کرده بودند. بسیاری از این فعالان و خدمات‌رسانان بابت کارشان مزد و حقوق دریافت می‌کردند. در آغاز دهه ۱۹۹۰، این مؤسسات حدود ۲۰ تا ۳۰ هزار کارمند داشتند، لذا در غیاب دولت مرکزی، فلسطینی‌ها سازوکارهایی فراهم کرده بودند که پاره‌ای از خصوصیات جامعه مدنی را داشت. ولی بودجه این سازمان‌ها و مؤسسات عمدتاً از خارج تأمین می‌شد. در طول اولین انتفاضه، این سازمان‌ها نقش روزافزونی پیدا کردند و در اواسط دهه ۱۹۹۰، حدود نیمی از خدمات بهداشتی و درمانی، ثلث خدمات آموزشی و نیز خدمات مشاوره‌ای برای حمایت از زندانیان سابق و افراد محتاج و تقریباً کل خدمات توان‌بخشی افراد معلول را تأمین می‌کردند.

با تأسیس دولت خودگردان، طبیعی بود که، اگر نه تمامی این خدمات، لاقلاً بخش عمده‌ای از وظایف این مؤسسات و انجمن‌ها به دولت واگذار شود. درواقع، در چهارچوب دولت خودگردان، وزارتخانه‌های گوناگونی برای همین منظور ایجاد شد. مع‌هذا، دشوار بود که بتوان خدمات شهری نهادینه شده‌ای ارائه کرد که مطابق معیارهای پذیرفته شده باشد، و عموماً این ادارات قائم به افراد بودند، افرادی که خود به رئیس دولت خودگردان منتسب بودند. دولت خودگردان حتی شروع کرد به اعمال قدرت بر سازمان‌های کمک‌های داوطلبانه، آن هم به روشی افراطی تا یا اختیارات و قدرت خود را به نمایش بگذارد و یا از این بیم داشت که به مرور زمان سازوکارهای موازی و غیرمطیع ایجاد شود. در هر دو صورت، معلوم بود که دولت در حال تشکیل، لاقلاً در مراحل اولیه آن، از این مؤسسات ناکارآتر است و خدمات کمتری ارائه می‌کند. این دولت حتی نتوانست راجع به این موضوع تصمیم بگیرد که آیا این مؤسسات را در درون خود هضم کند و یا آنها را به کلی منحل سازد.

۱۵. از موافقت‌نامه آماده امضا تا به بن‌بست رسیدن آن

روز ۱۴ نوامبر ۱۹۹۵، نخست‌وزیر اسرائیل، اسحاق رابین، به دست یک جوان افراطی ملی مذهبی که امیدوار بود از انتقال سرزمین‌های اشغالی به دولت خودگردان جلوگیری کند، ترور شد. این حادثه، اوج ماه‌ها هیجان و تظاهرات خشونت‌آمیز علیه موافقت‌نامه اسلو و به‌طورکلی علیه شخص رابین به خاطر پشت کردن او به ایده «سرزمین بزرگ اسرائیل» بود. روش‌های مخالفت شامل توزیع عکس‌هایی بود که رابین را در لباس افسران اس اس اس نشان می‌داد. چهره‌های مخالف، افرادی نظیر شارون و چهره سیاسی جدید بنیامین نتانیاهو بودند که با استفاده از شعارهای مهار نشده‌ای از خون، زمین و خیانت، نقش عمده‌ای در دامن زدن به این هیجانات داشتند.^۱ هم‌خوانی منافع مشترک نهضت‌های اسلامی و طرف‌های غیرمذهبی دست‌راستی و بنیادگرای اسرائیلی‌شان بسیار قوی‌تر از منافع مشترک آنهایی بود که موافقت‌نامه مسئله‌دار اسلو را حمایت می‌کردند.

چنانکه پیش از این گفتیم، دولت رابین دولتی اقلیت بود و بعد از کشته شدن رابین، همکار او شیمون پرز نتوانست در انتخابات ۱۹۹۶ پیروز شود. یکی از دلایل شکست او سلسله عکس‌العمل‌هایی بود که به دنبال ترور یحیی عیاش در روز ۶ ژانویه ۱۹۹۶ روی داد. پرز که در آن زمان کفالت نخست‌وزیری را به عهده داشت، برای اینکه پیش از انتخابات از خود تصویر خشن‌تری به دست دهد، اجازه «قتل عمدی» عیاش را صادر

۱. روز ۵ اکتبر ۱۹۹۵، شارون، نتانیاهو و رافائل ایتان در تظاهراتی در اورشلیم شرکت کردند و چنان شرکت‌کنندگان را هیجانی کردند که آنها شعار مرگ بر «جنایت‌کاران اسلو»، رابین و پرز، را سردادند. این واقعه بخشی از حافظه جمعی اسرائیل شده است.

کرد.^۱ عیاش کارشناس مواد منفجره و ساخت بمب گروه حماس بود و در نوار غزه بسیاری از او یک قهرمان ساخته بودند. از چندماه پیش از این قتل، حماس سکوت اختیار کرده بود و هیچ اقدام مهمی نمی‌کرد. این آرامش بعد از کشته شدن رابین نیز ادامه یافت. بعد از چهلیم فوت عیاش، حماس در یک سلسله بمب‌گذاری در اسرائیل دست به انتقام زد. عکس‌العمل یهودیان اسرائیل هم سریع بود. نظرسنجی‌ها نشان می‌داد که پیشگامی حزب کارگر و نیز حمایت از فرآیند صلح در شرف نابودی است و درعین‌حال حمایت از حزب لیکود و روش افراطی و راست‌گرای آن تقویت شده است.

پرز و حزب کارگر حمایت اعراب اسرائیلی را نیز از دست دادند. بسیاری از رأی دهندگان عرب اسرائیلی (و برخی از یهودیان) تصمیم گرفتند که به عنوان اعتراض به «عملیات خوشه‌های خشم» - که حملات هوایی علیه جنوب لبنان درمقابل گلوله‌باران حزب‌الله بود - از رأی دادن خودداری کنند. این حملات باعث شد که حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر از ساکنان این منطقه از خانه‌های خود بگریزند و گلوله‌باران اشتباهی کفر قانه^۲ سبب مرگ صد نفر از شهروندان لبنان شد.

در این مرحله، مهاجرنشین‌ها و راست‌گرایان، دوباره اعتبار سیاسی خود را به دست آوردند. آنها همه تلاش خود را برای انتخاب نتانیا هو به نخست‌وزیری به کار گرفتند. با این حال، برخلاف انتظار بسیاری از حامیان نتانیا هو، موافقت‌نامه بین‌المللی (یعنی اسلو) را کنار نگذاشت و حتی به گفت‌وگو با فلسطینی‌های تحت نظارت آمریکا ادامه داد. او به توافق‌های دیگری با فلسطینی‌ها رسید که بعضاً به اجرا هم درآمد، مثل استرداد شهر

۱. در واقع، برخلاف گذشته، حکومت اسرائیل مسئولیت این ترور را قبول کرد و وسائل ارتباط جمعی اسرائیل از این قتل ابراز شادمانی کردند.

2. Kafar Qana

حبرون (به جز محله یهودی‌نشین آن) و یادداشت تفاهم رودخانه وای^۱ (در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸). در چهارچوب این تفاهم‌نامه، کنترل مناطق بیشتری به دولت خودگردان واگذار شد و تمام جمعیت شهری فلسطینی (به استثنای اورشلیم) زیر کنترل دولت خودگردان درآمد. بخش‌هایی از این تفاهم‌نامه بعداً در دوره کوتاهی که باراک در قدرت بود به اجرا درآمد. مع‌هذا، در نتیجه تفاهم‌نامه وای، راست‌های افراطی حزب لیکود را ترک و «حزب اتحاد ملی» را تأسیس کردند که بالاخره باعث سقوط دولت نتانیا‌هو شد.

از همان ابتدای کار دولت نتانیا‌هو، تغییر فضای روابط میان اسرائیل و فلسطینی‌ها قابل احساس بود. اعتماد متقابل در حال فروریختن بود. جدا از خصومت دولت جدید نسبت به فلسطینی‌ها، گشودن تونل‌های دیوار غربی، توافق‌های شکننده موجود را ضعیف‌تر کرد. این تونل‌ها، که در زیر حرم شریف کشیده شده بود و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۶ گشوده شد، از نظر مسلمانان تهدیدی برای تغییر وضعیت اماکن مقدس محسوب می‌شد. گشودن این تونل‌ها باعث تظاهرات و آشوب‌هایی شد که طی آن ۴۰ فلسطینی کشته و یک صد تن مجروح شدند. گسترش طرح‌های ساختمانی به نواحی عرب‌نشین اورشلیم و شهرک‌های یهودی‌نشین نیز باعث افزایش این تنش‌ها شد. شعارهای تند ملی‌گرایانه و سرزنش‌آمیز خطاب به فلسطینی‌ها احساس بیگانگی را گسترش داد و سبب شد که نظارت و محدودیت‌های اعمال شده دولت خودگردان بر عناصر اسلامی (یعنی حماس و جهاد اسلامی) که فعالیت‌های تروریستی خود را در شهرهای اسرائیل از سر گرفته بودند، تضعیف شود. فقدان روزافزون امنیت فردی در میان جمعیت یهودی اسرائیل نیز به سقوط دولت نتانیا‌هو و بعد از آن دولت باراک کمک کرد، گرچه نحوه مدیریت این دو سیاستمدار و نیز عدم

1. Wye

قابلیت‌شان در حفظ روابط فردی احترام‌انگیز، در سقوط آنان بی‌تأثیر نبود. در ۱۷ مه ۱۹۹۹، اهود باراک به نمایندگی حزب کارگر و با شعاری که وعده «ادامه میراث رایین» را می‌داد، به نخست‌وزیری رسید. انتخاب او امیدهایی برای اعتمادسازی مجدد میان اسرائیل و فلسطین، به‌طور خاص، و دنیای عرب، به‌طور کلی، به‌وجود آورد. مع‌هذا، لااقل در شروع کار به نظر می‌رسید که باراک در فضای تیره‌وتار ضربه روحی ناشی از ترور رایین قرار دارد. او کوشید تا فرآیند دیپلماتیک را به کمک دولتی مرکب از «اکثریت پایدار یهودی» تجدید کند، یعنی بدون حمایت رأی دهندگان عرب اسرائیلی که ۹۵ درصدشان به او رأی داده بودند و در این نخستین انتخابات مستقیم نخست‌وزیری در اسرائیل، به آنان بسیار مدیون بود. اما در عوض، از همان ابتدا، این دولت با احزاب مذهبی و آنهایی که گرایش‌های دست‌راستی داشتند (مثل حزب ملی-مذهبی، شاس، و حزب مهاجران روسی) شروع به همکاری کرد و باعث شد حزب مرتز که بیش از همه به فرآیند همکاری معتقد بود از ائتلاف خارج شود و بدین ترتیب از هرگونه شباهتی با ائتلافی که رایین ایجاد کرده بود، فاصله گرفت.

با نگاهی به گذشته می‌توان فهمید که خیلی‌ها مثلاً یاسی بیلین، فکر می‌کردند که باراک به نحوی حرکت می‌کند که نشان دهد پیشنهادهایش سازش‌های بزرگی از سوی اسرائیل است، حال آنکه به خوبی می‌دانست که این پیشنهادها از نظر فلسطینی‌ها به کلی غیرقابل پذیرش‌اند. لذا او با این کار ظاهراً می‌توانست نقاب از چهره واقعی فلسطینی‌ها بردارد و اعلام کند «طرف مقابل اسرائیل، خواهان صلح نیست». محتمل‌تر این است که باراک واقعاً معتقد بود که اسرائیل به قدر کافی نیرومند هست که فلسطینی‌ها را وادار کند تا به توافقی با شرایط موردنظر او تن دردهند.^۱

۱. یک دلیل دیگر برای بی‌اعتباری ارزیابی بیلین این است که حتی سیاستمدار ناپخته‌ای مثل باراک، شخصیت سیاسی خود را فدا نمی‌کند تا صرفاً ثابت کند که فلسطینی‌ها قادر نیستند سخاوتمندانه‌ترین و یا سخت‌ترین پیشنهاد ممکن (از نظر اسرائیلی‌ها) را بپذیرند.

به‌همین دلیل، در اولین سال حکومت خود تلاش کرد که برای منزوی کردن فلسطینی‌ها، با سوریه به توافق برسد. به قول خود باراک: «رسیدن به صلح با سوریه، توان فلسطینی‌ها را برای بسط درگیری‌ها محدود خواهد کرد.» ولی حافظ اسد بیگانه‌گریز، در وضعیتی نبود که حتی درمقابل استرداد اراضی اشغالی ۱۹۶۷ و باز اشغال شده در ۱۹۷۳ با اسرائیل صلح کند چرا که با این کار مجبور بود دروازه‌های کشورش را به روی بیگانگان و ایده‌های خطرناک و جدید باز کند.

درواقع، روش باراک با رابین به کلی فرق داشت.^۱ او از ادامه اجرای مراحل موافقت‌نامه که قرار بود نهایتاً مطابق قطع‌نامه شماره ۲۴۲ مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل منجر به بازگشت کامل به مرزهای ۱۹۶۷ شود، سر باز زد. او فکر می‌کرد که با ائتلافی مرکب از احزاب دست‌راستی و میانه‌رو می‌تواند به نوعی توافق نهایی با فلسطین دست یابد که شامل تأسیس دولت غیرنظامی فلسطین و قبول «پایان دادن به درگیری‌ها» باشد، بدون اینکه عقب‌نشینی به مرزهای ۱۹۶۷ لزومی یابد. درعین حال، او امیدوار بود که مسئله آوارگان را به صورتی درآورد که تنها با قبول مسئولیت اخلاقی ایجاد آن از سوی اسرائیل سروته قضیه به هم آید و بتواند «حرم شریف» را تحت کنترل انحصاری یهودیان نگه دارد و از تخلیه شهرک‌های بزرگ یهودی‌نشین نزدیک خط سبز سر باز بزند. باراک فکر می‌کرد برای تأیید توافقی که مطمئن بود می‌تواند با رهبری فلسطین حاصل کند، از طریق مراجعه به آراء عمومی، مستقیماً به مردم

۱. در زمان نخست‌وزیری رابین، اهود باراک که رئیس ستاد ارتش بود، با موافقت‌نامه اسلو مخالفت کرد، نکته‌ای که او هنگام مبارزات انتخاباتی هیچ توضیحی در موردش نداد و وسائل ارتباط جمعی هم این امر را نادیده گرفتند و از او درمقابل نتانیاهو درست حمایت کردند. به نظر می‌رسد که افکار عمومی اسرائیل همه حوادث را جز آنچه اخیراً اتفاق افتاده باشد، فراموش می‌کند و مسئولیت‌پذیری در فرهنگ سیاسی اسرائیل محلی از اعراب ندارد؛ حقیقتی که در انتخاب و انتخاب مجدد آریل شارون به خوبی نشان داده می‌شود.

اسرائیل متوسل شود و دولت و مجلس اسرائیل را نادیده بگیرد - کاری که در فرهنگ سیاسی اسرائیل سابقه نداشت.

با این حال، موفقیت او در ابتدای کار (که البته بعدها مشخص شد) خارج کردن نیروهای مسلح اسرائیل از جنوب لبنان بود که اسرائیل در آن درگیر جنگی چریکی با حزب الله بود. این گروه در واکنش به حمله ۱۹۸۰ اسرائیل و علیه ارتش اشغالگر اسرائیل ایجاد شده بود.

به نظر می‌رسد که باراک در مورد نوع توافقی که نهایتاً مورد قبول فلسطینی‌ها باشد، هیچ ایده‌ای نداشت و احتمالاً در مورد توافق مورد انتظار خود نیز هیچ ایده‌ای نداشت، جز اینکه این توافق باید حداکثر واگذاری از سوی فلسطینی‌ها و حداقل هزینه سیاسی و سرزمینی را برای اسرائیل در برداشته باشد. او تجربه سیاسی لازم و کارکنان سیاسی خبره‌ای نیز در اختیار نداشت و مسئولیت‌های نخست‌وزیری را با استفاده از دیدگاه‌ها و رفتارهای یک افسر ارتش اداره می‌کرد. گذشته از اینها، اساساً هیچ مشخص نبود که رهبری و مردم فلسطین یا اسرائیل، در آن زمان که دیگر هیجانانگیز اولیه مربوط به توافق اسلو از میان رفته بود، آمادگی سیاسی لازم برای قبول سازش جهت «خاتمه دادن به درگیری‌ها» را داشتند یا خیر.

۱۶. شکست مذاکرات کمپ دیوید^۱

از ۱۱ تا ۲۵ ژوئیه سال ۲۰۰۰، بیل کلینتون رئیس‌جمهوری آمریکا با همکاری اهود باراک، جلسه صلح سران فلسطین و اسرائیل را در کمپ دیوید - محلی که بار نمادین مذاکرات صلح اسرائیل و مصر در ۱۹۷۹ را

۱. منظور از کمپ دیوید در اینجا، سلسله مذاکراتی است میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، شامل مذاکراتی در ماه مه ۲۰۰۰ در استکهلم، ژوئیه ۲۰۰۰ در کمپ دیوید و فوریه ۲۰۰۱، که عمدتاً در آمریکا و مصر (تابا) صورت گرفت.

با خود دارد - ترتیب داد. این جلسه سران با شکست مواجه شد و پیامدهای مصیبت‌باری را برای هردو طرف داشت. آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها گناه شکست این مذاکرات را به گردن فلسطینی‌ها و شخص یاسر عرفات انداختند، درحالی‌که فلسطینی‌ها انگشت اتهام را به سوی آمریکا و اسرائیل گرفتند. اگرچه با نگاهی به گذشته می‌توان فهمید که هردو طرف از نظر روش کار دچار سوء مدیریت بودند. سرزنش کردن طرف مقابل جزئی از درگیری‌های آنها شده است و هدف بخش حاضر، پرداختن به این موضوع نیست. ولی این موضوع برای فهم علل و عواملی که منجر به فروپاشی و تفرقه در میان طرفداران صلح در اسرائیل و بازگشت غیرمنتظره شارون به صحنه سیاست شد، اهمیت دارد.

یاسر عرفات از ابتدا چندان مایل به شرکت در جلسه سران نبود. او به دلایل درستی به اهود باراک اعتماد نداشت. باراک اجرای مراحل موافقت‌نامه موقت را (حتی آنهایی را که در زمان نتانیاهو در موردشان توافق شده بود) متوقف کرده بود؛ او از توقف ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین امتناع کرده بود و طی دوره کوتاه نخست‌وزیری‌اش، تعداد این شهرک‌ها بیش از ده درصد افزایش یافت. باراک از آزادسازی زندانیان و بازداشتی‌ها خودداری کرد و چنانچه قبلاً گفته شد، برای منزوی کردن فلسطینی‌ها به سوریه روی آورده بود. به علاوه، عرفات بر این باور بود که رئیس‌جمهوری آمریکا نمی‌تواند میانجی صدیق و بی‌طرفی میان اسرائیل و فلسطین باشد. گذشته از این، او معتقد بود که برای موفقیت جلسه سران باید بهتر از اینها ترتیب امور داده می‌شد و جلسه سران کلینتون و باراک با توجه به پیشنهادهای غیررسمی اسرائیل در جلسه ماه مه ۲۰۰۰ در استکهلم، بی‌موقع بود. احساس اولیه عرفات ممکن است پیش‌داوری در مورد یک واقعیت بوده و یا نبوده باشد، ولی نحوه رفتار قیم‌مآبانه کلینتون و تکبر غیرقابل قبول باراک، فضای راحتی ایجاد نمی‌کرد که در آن دو طرف بتوانند مذاکرات خلاق و مثمرتری داشته باشند. پیشنهادهای

باراک در اواخر مذاکرات و پیشنهادهای مصالحه‌ساز کلیتون چندان از آنچه مورد نظر گروه فلسطینی بود فاصله نداشت و می‌توانست اساس مذاکرات بعدی قرار گیرد، ولی به نظر می‌رسد که عرفات این پیشنهادها را شاید به خاطر فضای نادرستی که قبل و ضمن مذاکرات حاکم شد، رد کرد.^۱ شلومو بن امی^۲، نماینده اصلی باراک در مذاکره، موضع اولیه باراک را چنین توصیف می‌کند:

باراک نقشه‌ای را به من نشان داد که شامل دره بزرگ اردن و شکل شرح و بسط یافته «طرح آلون» بود. او با غرور به این حقیقت اشاره می‌کرد که مطابق این نقشه، یک سوم اراضی اشغالی برای اسرائیل باقی می‌ماند. اگر حافظه‌ام درست یاری کند، او تنها ۶۶ درصد اراضی را به فلسطینی‌ها مسترد می‌کرد. اهود (باراک) متقاعد شده بود که این پیشنهاد، فوق‌العاده منطقی است. او نوعی قیوموت برای خود قائل بود و خوش‌خیالی و راه‌کار ساده‌لوحانه‌ای داشت و با هیجان به من گفت: «ببین! همین دولت (فلسطین) است دیگر؛ از هر لحاظ که نگاه کنی شبیه یک دولت است.»

۱. برای ملاحظه پیشنهادهای اسرائیل در کمپ دیوید در مقایسه با پیشنهادهای پذیرفته شده طی مذاکرات تابا نگاه کنید به وب سایت لوموند دیپلماتیک: www.monde-diplomatique.fr/cartes/taaba2000. جالب است که مشابهت عجیبی در شرح تحرکات درونی این مذاکرات دیده می‌شود، حتی میان آنهایی که در مورد مسئول نهایی شکست مذاکرات اختلاف نظر دارند. اشاره من به بعضی و از جمله رابرت مالی، دستیار مخصوص کلیتون در امور اعراب و اسرائیل از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱ است که مسئولیت عمده شکست مذاکرات را به گردن تیم اسرائیل و آمریکا می‌اندازد، ولی دنیس راس فرستاده کلیتون به خاورمیانه بدون قید و شرط از مواضع مشترک باراک و کلیتون و شلومو بن امی، یکی از اعضای اصلی مذاکره کننده اسرائیل، و نیز شخص اهود باراک حمایت می‌کند.

علاوه بر عواملی که قبلاً ذکر شد، چندین عامل دیگر نیز به شکست قطعی مذاکرات کمک کرد. اولاً، هیچ‌یک از مذاکره‌کنندگان دیدگاه روشن و تعریف‌شده‌ای از اهداف خود نداشت. هدف فوری فلسطینی‌ها، که از نقاط ضعف خود آگاه بودند، این بود که ضرر وارده به خود را به حداقل برسانند. این امر سبب شد که رفتار منفعل محافظه‌کارانه‌ای داشته باشند که هم نمی‌گذاشت پیشنهادی ارائه کنند و هم هر پیشنهادی از سوی اسرائیل و آمریکا را - که به درستی گمان می‌رفت که تلاش‌های خود را با اسرائیل هماهنگ می‌کند - رد کنند. در مراحل اولیه گفت‌وگوها، این رفتار احتمالاً تاکتیک منطقی و درستی بود، زیرا باعث می‌شد اسرائیلی‌ها پیشنهادهای بهتری بیاورند، ولی وقتی رد پیشنهادها به‌طور خودکار و حتی زمانی که اسرائیلی‌ها پیشنهادهای واقع‌بینانه‌تری ارائه کردند، همچنان ادامه می‌یافت، دیگر مصیب‌بار شد. اگرچه لااقل یک‌بار عرفات انفعال خود را کنار گذاشت و پیشنهادی غیررسمی به کلیتون داد. بن‌امی در این مورد می‌گوید:

دیروز (۱۷ ژوئیه) عرفات پیشنهادی در زمینه طرح شب قبل به کلیتون ارائه کرد.^۱ او (یعنی عرفات) حاضر است استرداد بین ۸ تا ۱۰ درصد اراضی را نادیده بگیرد. او به کلیتون گفت: «من مسئله تبادل اراضی را به دست شما می‌سپارم. خود شما تصمیم بگیرید.» او آمادگی دارد تا در مورد ترتیبات امنیتی بعداً تصمیم‌گیری شود، تأکید او بر حضور نیروهای بین‌المللی است. ما در مورد مسئله آوارگان نیز می‌توانیم به راه‌حلی برسیم. همه چیز در حال حاضر

۱. دریک‌جا، بن‌امی ضمن بررسی یک مورد فرضی (قرینه‌سازی) با برخی از اعضای گروه مذاکره‌کننده فلسطینی به اشتباه نتیجه گرفت که مذاکرات درخصوص مسئله وضعیت به اصطلاح «حوضه مقدس» (Holy Basin)، که شامل همه اماکن مقدس سه دین مهم در اورشلیم است، از بن‌بست به‌درآمده است.

بستگی به تعیین تکلیف اورشلیم دارد. عرفات برای اورشلیم راه حلی طلب می‌کند که بتواند با آن ادامه بقا بدهد...» اما کمی بعد عرفات پیشنهادش را پس گرفت. او یادداشتی برای کلینتون فرستاده و ضمن آن، نظر خود را پس گرفت.

در واکنش به سرسختی فلسطینی‌ها، باراک تاکتیکی انتخاب کرد که بیشتر درخور چانه‌زنی‌های کاسب‌کارانه بود. او کار را با ارائه پرهزینه‌ترین پیشنهاد برای فلسطینی‌ها شروع کرد (یعنی چیزی شبیه به طرح آلون)، ولی در ضمن نشان داد که این فقط موضع اولیه اوست. شرکت‌کنندگان در این مذاکرات و شاید خود باراک، هیچ‌یک نمی‌دانستند که این فرآیند چانه‌زنی به کجا خواهد رسید. به علاوه، چون باراک مجبور بود نظرات رأی‌دهندگان اسرائیلی را نیز لحاظ کند، پیشنهادهای او همه «غیررسمی» یا «غیرمستند» و یا به زبان دیپلماسی نوعی استمزاج بود تا بتواند موقعیت خود را نزد کابینه مذهبی و تندروی اسرائیل حفظ کرده باشد. گذشته از اینها، تا آخرین مراحل مذاکرات، یعنی تا دسامبر و ژانویه، گروه مذاکره‌کننده او هیچ پیشنهاد جامعی برای حل و فصل مسائل حل نشده ارائه نکرد. در مورد هر مسئله‌ای مثل تبادل اراضی، مرزها، شهرک‌های یهودی‌نشین، آوارگان، نحوه استفاده از فضا و حق استفاده از آب رودخانه‌ها و غیره، در گروه مستقلی مذاکره می‌شد و این تاکتیک امکان بده و بستان را کم می‌کرد. هریک از طرفین مذاکرات هم با اشاره به داستان‌ها و اسطوره‌های فراتاریخی خود فکر و صحبت می‌کرد. مثال بارز این مورد، اختلاف نظر شدیدی بود در مورد اینکه آیا خرابه‌های معبد قدیمی سلیمان زیر «معبد دوم» قرار داشت یا خیر. عرفات بحث می‌کرد که زیر «حرم شریف» هیچ چیزی وجود ندارد و اگر هم «معبد اولی» وجود داشته، آن معبد در نابلس بوده است. این بحث‌های فراتاریخی، عمیقاً موجب نگرانی مذاکره‌کنندگان غیرمذهبی یهودی شد، چرا که فوراً نتیجه

گرفتند که عرفات بستگی تاریخی مردم یهود به اورشلیم و کل این سرزمین را نفی می‌کند. بیل کلینتون هم که خود مسیحی پروتستان بود آزرده شد و به عرفات گفت «نه فقط یهودیان، بلکه من هم معتقدم که آثار معبد سلیمان باید زیر معبد دوم باشد. این مطلبی است که یک‌شنبه گذشته کشیش ما در کلیسا به من گفت.» در اینجا یکی از دستیاران یهودی کلینتون به او تذکر داد و به عرفات گفت که این نظر شخصی کلینتون است و موضع رسمی دولت آمریکا نیست. لذا، از نظر هر دو طرف مذاکرات، حاکمیت بر «حوضچه مقدس» (یعنی ناحیه خارج از دیوار «شهر قدیم» که شامل شهر داوود و مدفن پیامبران در جاده متتهی به کوه زیتون می‌شود) به صورت مسئله عمده‌ای درآمد که کمتر از حق بازگشت آوارگان یا تخلیه اراضی اشغالی قابل مذاکره بود.

اما ضربه نهایی به فرآیند صلح، که ارتباطی قوی با بُعد اسطوره‌ای درگیری داشت، از بازدید نمایشی و پرسروصدای آریل شارون از حرم شریف وارد آمد که در مجاورت مسجدالاقصی، سومین مکان مقدس دین اسلام واقع است. این بازدید، دور تازه‌ای از اعتراضات و تظاهرات مردمی و واکنش خشونت‌بار اسرائیلی‌ها را به همراه داشت. ادامه مذاکرات در سایه این دور جدید خشونت‌ها صورت گرفت - خشونت‌هایی که خیلی زود نام انتفاضه الاقصی را به آن دادند که بار عاطفی و مذهبی داشت. اسرائیلی‌ها مطمئن بودند که این خشونت‌ها از قبل طرح‌ریزی شده بود تا امتیازات بیشتری در مذاکرات بگیرند اما رهبری فلسطینی‌ها آن را به مثابه تذکر مردم خود علیه هرگونه توافقی می‌دید که بوی تسلیم بدهد.

در این شرایط، گفت‌وگوی اسرائیل و فلسطین هیچ بختی برای رسیدن به توافق نداشت، خاصه اینکه توافق‌های اسلو براساس دکترین کیسینجر در مورد «ابهام سازنده» استوار بود، مفهومی که ذاتاً در این نوع درگیری‌ها کاربرد ندارد. ایده‌ای که در پشت دکترین «ابهام سازنده» قرار

دارد این است که طرفین مذاکره را به توافق روی اصول کلی وادارند و اجازه بدهند هرطرف آنها را به ترتیبی که مایل است تعبیر و تفسیر کند. این مفهوم احتمالاً فکر بکری برای رسیدن به توافق میان ایالات متحده و چین و یا ویتنام بود، زیرا این ملت‌ها هزاران مایل از یکدیگر فاصله دارند، ولی برای دو ملتی که از نظر قومی متفاوت‌اند و در مجاورت هم زندگی می‌کنند، هر برخورد یا حادثه کوچکی می‌تواند باعث بروز تنش عمیقی شود و به‌طور بالقوه آتشی مهارناپذیر پدید آورد.

ازاین‌رو، آنچه فلسطینی‌ها از توافق اسلو می‌فهمیدند این بود که واگذاری ۷۸ درصد سرزمین اصلی و تاریخی فلسطین و به رسمیت شناختن حق موجودیت دولت یهود در منطقه، مصالحه دردناک و بزرگی بود که درمقابل آن پاداش کافی وجود نداشت. لذا، بخش بزرگی از مردم فلسطین اقدام عرفات به امضای موافقت‌نامه را خیانت تلقی می‌کردند. درواقع، آنچه در ذهن رهبری عمل‌گرای سازمان فتح وجود داشت فرمولی نظیر فرمول اسرائیل و مصر بود: یعنی صلح و به رسمیت شناختن اسرائیل درقبال استرداد تمامی اراضی سال ۱۹۶۷. انتخاب نتانیا هو در سال ۱۹۹۶، از نظر فلسطینی‌ها نشانه این بود که اکثریت یهودیان اسرائیل، اصول و روح موافقت‌نامه اسلو را قبول ندارند و به این نکته بی‌توجه بودند که رد موافقت‌نامه اسلو و تأخیر در اجرای مواد مختلف آن نیز نتیجه خشونت‌هایی بود که فلسطینی‌ها، و به ویژه اسلام‌گراهای مخالف موافقت‌نامه، مرتکب شدند.

انتخاب اهود باراک امیدهای تازه‌ای آفرید، ولی این امیدها نیز به‌تدریج از میان رفت. حتی وقتی دولت خودگردان، غالب جمعیت شهرهای فلسطینی را تحت کنترل داشت، اردوگاه آوارگان و روستاها و جاده‌های میان آنها همه زیر کنترل اسرائیل بود. پایگاه‌های مرزی و نقاط بازرسی اسرائیلی، مهاجرنشین‌های مسلح و بستن معابر کماکان آزادی فلسطینی‌ها را محدود می‌کرد و ۶ سال پس از توافق اسلو، هر روز باعث

تحقیر آنها می‌شد. نهضت اسلامی در عوض به آنها جهان‌نگری تازه، اتکای به نفس و امید می‌داد. انتفاضه الاقصی طغیانی بود (و هنوز هم هست) علیه ستم و اشغال اسرائیل و درعین حال علیه رهبری و حکومت خود فلسطینی‌ها که به نظر آنان نه فقط بیش از حد درمقابل اسرائیل تسلیم بود بلکه فساد هم سراپای آن را فراگرفته بود. به علاوه، ترکیب ملی‌گرایی افراطی و بنیادگرایی مذهبی، خاصه درمواقع بحران، جاذبه‌ای قوی دارد و این امر در آن‌سوی برج و باروها (اسرائیل) نیز صادق است.

اولین انتفاضه، شورشی مدنی و واقعاً مردمی بود، ولی دومین انتفاضه به سرعت به شورشی مسلحانه تبدیل شد. برخلاف انتفاضه اول، ارتش اسرائیل در اردوگاه‌ها و شهرهای فلسطینی حضور نداشت و لذا خشونت علیه شهرک‌های یهودی‌نشین و در جاده‌ها و نیز علیه افراد غیرنظامی اسرائیل صورت می‌گرفت. در اوایل سال ۲۰۰۲ شبه‌نظامیان فلسطینی هم، به‌طور فردی یا گروهی، به درگیری‌ها پیوستند و از اسلحه گرم علیه اسرائیل استفاده شد و خشونت‌ها تشدید یافت و تبدیل به درگیری قومی میان اسرائیل و دولت خودگردان شد. اسرائیلی‌ها تلاش کردند که نیروهای امنیتی بازدارنده و کمیته‌های امنیتی فلسطینی را علیه حمله‌کنندگان فعال کنند ولی در این کار عموماً ناموفق بودند و درعین حال بدون همکاری با رهبری فلسطینی‌ها به عملیات انتقام‌جویانه دست می‌زدند.

وحشتناک‌ترین روشی که هر دو جناح شبه‌نظامی اسلام‌گرا، یعنی حماس و جهاد اسلامی به کار بردند، بمب‌گذاری انتحاری بود. بمب‌گذاری انتحاری را اولین بار جنبش مقاومت اسلامی به کار برد. این کار تقلیدی از روش اسلام‌گرایان اندونزیایی درمقابله با حکومت بریتانیا بود. پس از آن، گروه‌های دیگر و از جمله برخی واحدهای سازمان فتح هم که موفقیت این روش را ملاحظه کردند به آن متوسل شدند.

درابتدا، بمب‌گذاری انتحاری پاسخی بود به عدم توازن قدرت میان

ارتش اسرائیل و مبارزان فلسطینی. بمب‌گذاران انتحاری، به عنوان موشک‌های دقیقاً هدایت‌شونده انسانی، خسارات‌های سنگینی به شهروندان عموماً غیرنظامی اسرائیل وارد آوردند و زندگی روزانه را تقریباً فلج ساختند و به روحیه اسرائیلی‌ها صدمه بزرگی زدند. بمب‌گذاران انتحاری و خانواده‌شان، به عنوان شهدای عالی مقامی با هدف‌های وطن‌پرستانه، نزد فلسطینی‌ها احترام فراوانی پیدا می‌کردند. پیش از مذاکرات و طی آن، عرفات و کل رهبری دولت خودگردان در واکنش به اسلام‌گرایان و به خصوص پدیده بمب‌گذاران انتحاری، با معضل بزرگی مواجه بود. درگیر شدن آشکار با اسلام‌گرایان به منزله جنگ داخلی بود، اما ادامه جهاد آنان به اسرائیل بهانه خوبی می‌داد تا از اجرای موافقت‌نامه سر باز زنند. بعد از این که شارون به نخست‌وزیری رسید، همین امر (بمب‌گذاری انتحاری) دستاویز خوبی برای او شد تا ایالات متحده را وادارد که متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر، عرفات و کل دولت خودگردان را در مبارزه علیه «تروریسم جهانی» وارد سازد. لذا، عرفات تلاش کرد که به نوعی همکاری و توافق با اسلام‌گرایان دست یابد تا حملات تروریستی‌شان را، که صدمات غیرقابل جبرانی به نهضت ملی می‌زد، متوقف کند. اما، بالاخره موفق به این کار نشد چرا که عدم قابلیت او در برخورد با اسرائیلی‌ها، به نحوی که مورد انتظار فلسطینی‌ها بود، به حیثیت و اقتدارش لطمه زده بود. گذشته از این، افراد خود او (به ویژه واحدهای به اصطلاح الاقصی) برای رقابت با سایر گروه‌ها، دست به حملات تروریستی و از جمله بمب‌گذاری انتحاری می‌زدند. از این رو، عرفات در مخمصه عجیبی گرفتار بود: از یک سو نمی‌توانست ترورها را متوقف کند، زیرا ضعیف بود و قاطعیت نداشت و از سوی دیگر، ادامه حملات او را بیش از پیش تضعیف می‌کرد چرا که به توانایی او در مذاکرات کمپ دیوید و تابا صدمه می‌زد.

عاقبت، اسرائیلی‌ها راهی پیدا کردند که نه فقط با بمب‌گذاری‌های

انتحاری مقابله کنند، بلکه چنانکه بعداً خواهیم دید، از آن به سود مقاصد خود بهره بگیرند. آنان از وحشت ناشی از بمب‌گذاری‌های انتحاری استفاده کردند تا به بهره‌گیری از نیروی ارتش، بی‌فایده بودن دولت خودگردان و بی‌اعتبار کردن توافقاتی‌های اسلو مشروعیت داخلی و بین‌المللی بدهند.

بمب‌گذاری انتحاری، به‌خصوص، و افزایش زنجیره خشونت‌ها، به‌طور عام، به هیچ عنوان دلیل اصلی شکست مذاکرات کمپ دیوید و تابا نبود، بلکه این بمب‌گذاری‌ها به نحو قابل ملاحظه‌ای مشکلات هر دو طرف را تشدید می‌کرد.^۱ نتیجه فوری گفت‌وگوهای تابا و کمپ دیوید و تشدید فعالیت‌های تروریستی فلسطینی‌ها این بود که باعث شد همان مختصر حمایت یهودیان و فلسطینی‌ها از همکاری و مصالحه با طرف مقابل از میان برود. این موج ناامیدی و خشم، راه را برای بازگشت آریل شارون هموار کرد و پیروزی او در انتخابات به منزله کسب مجوز «مأموریت وطن پرستانه» برای نفی توافقاتی‌های انجام شده با فلسطینی‌ها، انهدام دولت خودگردان فلسطین، انهدام سیاسی فلسطینی‌ها و کنترل مجدد بر کل سرزمین اسرائیل تلقی شد. این یک پیروزی بی‌سابقه برای ملی‌گرایان خودگمارده اسرائیلی بود که وضعیت مغشوش موجود در منطقه را مغشوش‌تر کرد.

۱. درواقع، بمب‌گذاری‌های انتحاری قبل از گفت‌وگوها و تقریباً بلافاصله بعد از انتشار «بیانیه اصول» شروع شد. از آن به بعد، با حساب سرویس امنیتی اسرائیل که در پایان سال ۲۰۰۲ در وسایل ارتباط جمعی هم منتشر شده، ۲۰۶ بمب‌گذار انتحاری طی دهه گذشته به این‌گونه مأموریت‌ها اعزام شده بودند. در بعضی موارد از انفجار جلوگیری شده بود. طی دو سال اول انتفاضه الاقصی، فلسطینی‌ها ۱۴۵ بمب‌گذار انتحاری اعزام کردند که ۴۰ فقره از آن منتسب به سازمان فتح، ۵۲ فقره به مردان حماس و ۳۵ فقره به جهاد اسلامی بود و بقیه را نمی‌شد به گروه خاصی وابسته دانست.

بخش سوم

بازگشت شارون به قدرت

۱۷. تنوع در جامعه اسرائیل

تفوق فلسفه سیاسی آرل شارون - یا فرهنگ سیاسی و اجتماعی و واقعیتی که به او امکان داد تا در ژانویه ۲۰۰۳، بدون مواجه شدن با مخالفتی مهم، پذیرش مسئولیت و یا هیچ‌گونه حساب پس‌دادنی، دوباره انتخاب شود - امری تصادفی نیست. ایدئولوژی شارون وارد خلأ قدرتی شد که از نخبگان سیاسی اشکنازی^۱ به جای مانده بود. این نخبگان هیچ‌گاه همگن نبودند و باورهای اصلی آنها در مورد مسائل مهم تناقض زیادی داشت. با این حال، درست همین تناقض‌ها بود که به توفیق بی‌سابقه جنبش صهیونیسم کمک کرد و برای فهم این تناقض‌ها، بررسی قرائت اولیه از هویت ملی اسرائیل مفید است.

این هویت جمعی شامل دو جهت‌گیری اساسی است که هم مکمل و هم ناقض یکدیگرند و در واقع، تقریباً از هر دو طرف منحصربه‌فردند: یک

۱. اشکنازی اصطلاحی است برای اشاره به یهودیانی که اصل و نسب‌شان از شمال اروپاست و امروزه حدود نصف جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. - م.

هویت قبیله‌ای و سنتی است که امتزاجی از جهت‌گیری مذهبی و ملی‌گرایی است، درحالی‌که دیگری هویت مدنی مبتنی بر مفاهیم حقوق مدنی و حقوق بشر عام است. اهمیت و برتری نسبی این دو هویت، که قواعد حاکم بر رفتار دولت اسرائیل را شکل می‌دهد، همواره مرکز درگیری‌های مستمر میان بخش‌های گوناگون دولت و جامعه بوده است. مشارکت در حکومت سنتی منوط به هویت مذهبی و قومی است. مرزهای جامعهٔ مشروع به نحوی است که تمام یهودیان (و از جمله آن‌هایی که در غرب به سر می‌برند) را دربر می‌گیرد ولی غیریهودیان را به عنوان اعضای نابرابر جامعه مجزا می‌کند. قوانین ایده‌آل، مبتنی بر هالاچا^۱ یا مجموعه قوانین مذهبی و سنتی یهود است و هدف از آن، لااقل به عنوان یک آرزو، این است که نحوهٔ حکومت فعلی، مبدل به نظامی مبتنی بر قوانین شریعت یهود بشود. آنها جهان را به دو بخش تقسیم می‌کنند: یکی «ما» (یعنی یهودیان) درمقابل «آنها» (یعنی بقیهٔ جهان)، و «آنها» را سروه یک کرباس و دشمن تلقی می‌کنند. مبارزهٔ ابدی و غیرقابل اجتناب برای بقا، خصوصیت اصلی نظام جهانی است. تفاوت زیادی میان دشمنان تاریخی ملت یهود، مثل آسوریان، مسیحیان، نازی‌ها و اعراب وجود ندارد. در حافظهٔ جمعی یهودیان، همهٔ اینها کمر به نابودی یهودیان بسته‌اند. جنگ، با آنکه باید به تأخیر انداخته شود، امری اجتناب‌ناپذیر است. از این منظر، بقای یهودیان در اثر اجبار ذاتی آنان برای نابودسازی خود مورد تهدید است. اجباری یهودیان را وامی‌دارد تا فرهنگ یهودیت را کنار بگذارند و فرهنگ‌های مبتنی بر لذت‌جویی نظیر آداب یونانی، مسیحیت، روشنگری و نوگرایی را جایگزین آن کنند که انحطاط اخلاق و تضعیف فرهنگ را به دنبال خواهد داشت. از این قرار، مبارزه برای ادامهٔ بقا، شامل استفاده از سلاح درمقابل دشمنان خارجی و نیز خائنین داخلی

است. هرگونه انتقادی از یهودیان، دولت یهود و یا سیاست‌های آن، عملی ضدیهود تلقی می‌شود و خائنین یهودی نیز باید به شدت تقبیح شوند. بخش‌های سنتی‌تر جامعه، به خصوص گروه‌های افراطی که در آخر زنجیره قرار دارند، یهودیت را بی‌چون و چرا و به عنوان چراغ راهنمای شیوه حکومت، بر دموکراسی ترجیح می‌دهند. گروه‌های نخبه پیچیده‌تر، از «دموکراسی یهودی» سخن می‌گویند، نظامی که در آن تنها یهودیان مستحق حقوق جمعی یا مدنی هستند و اقلیت‌های غیریهود در بهترین حالت و در صورت لزوم، تنها از حقوق فردی برخوردار خواهند بود.

با این حال، یک دولت یهودی خالص و انحصاری، به هر معنایی که باشد، نظامی است که بر دیگر نظام‌ها کاملاً ارجحیت دارد. دموکراسی به وضوح برای یهودیت ارزش محسوب نمی‌شود و اگر هم برای حفظ ظاهر در داخل و خارج به کار می‌رود، منظور واقعی از آن، دموکراسی «نژاد برتر» است.^۱ بخش دوم هویت جمعی اسرائیل، یعنی بخش مدنی آن، اساساً بازتاب همان بخش اول است. عضویت در درون مرزهای اجتماعی و سیاسی این دولت مبتنی بر مفهوم شهروندی است. در اینجا تکالیف عمومی (نظیر پرداخت مالیات، خدمت سربازی و اطاعت از قانون) با حقوق عمومی (مثل رفاه، خدمات، تأمین اجتماعی، عدالت، نظم و قانون، آزادی‌ها و اختیارات مدنی) متعادل می‌شوند. قوانین، مطابق اصول غیرمذهبی عموماً پذیرفته شده و در مجلسی که مردم انتخاب کرده‌اند، تصویب می‌شود و مطابق موازین روشنگری غربی است که در

۱. در فرهنگ سیاسی جاری، هر دولتی باید مدعی باشد که دموکرات است و این امر تا حدودی به این دلیل است که دولت‌های غیردموکراتیک خود را در معرض حمله دولت‌های رقیبی قرار می‌دهند که می‌کوشند آنها را دموکراتیک کنند. این همان چیزی است که در افغانستان و عراق روی داد. در این خصوص، مهم است توجه شود که در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲، جورج بوش، رئیس‌جمهوری آمریکا، اعلام کرد که تأسیس یک دولت فلسطینی در آینده‌ای نامعلوم منوط به پایان دادن به ترورها و تغییر رهبری فلسطین (از طریق انتخابات) و مردمی کردن دولت خودگردان فلسطین است.

انقلاب‌های فرانسه و آمریکا شکل گرفته‌اند. جامعه، واحدی چندگونه تلقی می‌شود که به فرهنگ‌های جزئی‌تر تقسیم شده، در فضای عمومی و مشترکی عمل می‌کنند که بعضی وقت‌ها آن را جامعه مدنی می‌نامند. درگیری‌های آشکار و نهان، جزء لاینفک هر جامعه‌اند، ولی این درگیری‌ها به کمک سازوکار اجتماعی و سیاسی پیچیده‌ای نظیر دادگاه‌ها، ادارات دولتی و عوامل جامعه مدنی (مثل سازمان‌های غیردولتی، احزاب سیاسی و وسایل ارتباط جمعی) مدیریت، کنترل و حتی حل و فصل می‌شوند. در مرکز جامعه، فرد قرار دارد که از حقوق و منافع بهره‌مند است. روابط بین‌المللی مبتنی است بر شبکه‌ای از منافع متقابل، و دولت به عنوان بازیگر صحنه بین‌المللی، با توجه به منافع متغیرش، میان متحدان، رقبا و دشمنان خود تغییر موضع می‌دهد. جنگ، با استفاده از ترکیب عاقلانه‌ای از توان نظامی و دیپلماسی قابل جلوگیری است. درواقع، جهت‌گیری مدنی، دولت اسرائیل را از نظر مفهومی و روان‌شناسانه از محیط جغرافیایی و فرهنگی آن جدا ساخته و باعث شده است که دولت‌های دیگر خاورمیانه به آن به صورت نوعی حادثه تاریخی نگاه کنند.^۱ جنبه قبیله‌ای هویت اسرائیل، این کشور را در خاورمیانه مستقر می‌داند، ولی درعین حال آن را درگیر ابدی مخاصمات فرهنگی، سیاسی و نظامی با محیط اطراف آن می‌بیند.

اگرچه طبقات حاکم اولیه این جامعه یهودی-مهاجر، هم بخش قبیله‌ای و هم بخش جهانی هویت جمعی اسرائیل را دارا بودند، ولی می‌دانستند که چگونه بین آنها توازن ایجاد کنند و چگونه سیاست‌های دولت را شکل دهند تا با مجموعه اصول مورد قبول هردو بخش، لااقل در مورد صفت یهودیت جامعه، مطابقت داشته باشد. با این همه، امواج عظیم

۱. از اوایل دهه ۱۹۵۰، رؤیای بن‌گوریون و خیلی‌های دیگر این بوده است که اسرائیل را به عنوان عضوی کامل در درون اتحادیه در حال پیدایش اروپا بقبولانند. بسیاری از رویدادهای بین‌المللی، فرهنگی و ورزشی اسرائیل در اروپا برگزار می‌شود.

مهاجران باعث تحول سریع جمعیت و متعاقب آن تغییرات سیاسی و فرهنگی شد. طی سه دهه نخست موجودیت اسرائیل، نخبگان سیاسی رانده شده از اروپا (یا به اصطلاح اشکنازی‌ها)^۱ - که در فصل اول این کتاب در موردشان صحبت کردیم - توانستند با به انقیاد درآوردن سیاسی و فرهنگی مهاجران تازه رسیده و به خصوص آنهایی که از کشورهای مسلمان آمده بودند، نظم قدیم را حفظ کنند.^۲ وقتی این طبقه همگون کاهش دائمی‌اش را آغاز کرد، تعریف قوم پرستانه هویت جمعی از اسرائیل مطرح شد. این گروه‌های اقلیت هنوز دارای چنان قدرت و مهارت سیاسی نبودند که سازمان‌های مسلط خود را تشکیل دهند، لذا به مخالفان راست افراطی، یعنی به حزب هروت (و بعد هم به حزب لیکود) به رهبری مناخیم بگین روی آوردند تا بدین وسیله نفرت خود را به ظالمان «سوسیالیست» و فرهنگ غیرمذهبی «غیریهودی» که مجبور به قبولش شده بودند، نشان دهند. لذا، انتخابات سال ۱۹۷۷ نه تنها نتیجه ناخشنودی عمومی بعد از جنگ ۱۹۷۳ محسوب می‌شد، بلکه درعین حال نتیجه ائتلاف گروه‌های یهودی زیردستی بود که به شعارهای توده‌پسند و شوونیستی‌ای نظیر «انجام آنچه به نفع مردم است» و اکنش نشان داده و دور چهره‌های قیم‌مآبی نظیر مناخیم بگین جمع شده بودند.

۱. اگر نخواهیم بگوییم از نظر فرهنگی، از لحاظ اجتماعی اینها شبیه جمعیت زنبور زرد (Wasp) در آمریکای شمالی‌اند. زنبور زرد از نظر کشاورزی برای تعادل محیط‌زیست مفید تلقی می‌شود چرا که حشرات مضر برای محصول را از میان می‌برد و نمی‌گذارد جمعیت‌شان بیش از حد شود. - م.

۲. بسیاری از مهاجران تازه رسیده در سرحدات و از جمله در ۴۵۰ روستا و محله عربی که در سال ۱۹۴۸ تخلیه شده بودند، استقرار داده شدند. همچنین مشاغل آنها را تغییر دادند، یعنی خیلی از کسانی که از طبقات کاسب یا صنعتگر کشورشان بودند، مجبور شدند به کشاورزی بپردازند. فرهنگ آنها فرهنگی بدوی تلقی می‌شد و آنان را یهودیان درجه دو قلمداد می‌کردند. درعین حال، آنها را مجبور می‌کردند که در مورد عقاید مذهبی تعصب نداشته باشند.

دو فرآیند سیاسی دیگر هم به ایجاد ائتلافی پایدار و رشدیابنده از گروه‌های ناخرسند کمک کرد که البته همه‌شان هم دلیل خوبی برای ناخرسندی نداشتند. اولین فرآیند، تأسیس حزب شاس بود، که نهضت اجتماعی و سیاسی شرقیان نسل دوم و یهودیان مذهبی به حساب می‌آمد. درابتدا، رهبری شاس و به‌خصوص بنیان‌گذار آن خاخام اوادیا یوسف^۱ نظرات نسبتاً متعادلی در مورد درگیری‌های اعراب و یهودیان داشت. بااین‌همه، حامیان این نهضت، آن را واداشتند تا موضع تندتری بگیرد و اکنون دیگر بخشی از جناح راست سیاسی است.

دومین گروه مهاجران، که از بسیاری جهات شبیه به یهودیان مهاجر از کشورهای اسلامی‌اند، مهاجران روسی‌زبان هستند که در حال حاضر بیش از یک میلیون نفرند. در بادی امر، آنان امید سیاسی نخبگان یهودی اشکنازی محسوب می‌شدند. بسیاری از آنان متخصصان متعلق به طبقه متوسط با خصوصیات شبیه برگزیدگان حاکم بودند. بااین‌حال، آنان ترجیح می‌دادند که در داخل طبقه متوسط جذب شوند و درعین حال هویت فرهنگی مشخص خود را حفظ کنند؛ چیزی که زیادی تعدادشان امکان آن را فراهم می‌آورد. اینان اگرچه عموماً افرادی غیرمذهبی و مخالف روحانیت‌اند، ولی در عوض از احساسات ملی‌گرایی قوی‌ای برخوردارند که آن را از کشور خود آورده‌اند.^۲ در اتحاد شوروی اینها

1. Ovadia Yosef

۲. مطابق معیارهای مؤکد فقه یهود، قریب ۳۰ درصد آنها یهودی محسوب نمی‌شوند (فردی یهودی تلقی می‌شود که از مادری یهودی زاده شده باشد - نه پدری یهودی - و یا تغییر مذهب داده باشد. تغییر مذهب باید مطابق تعریف سنتی فقه یهود باشد). گذشته‌ازاین، حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد این مهاجران جدید مسیحیان دوآتشه‌اند. آنها گروه جدیدی را در اسرائیل تشکیل می‌دهند که از نظر ملیت یهودی (نه فقط اسرائیلی) و از نظر مذهبی مسیحی تلقی می‌شوند. یان لوستیک عالم سیاسی، معتقد است که مشکل جمعیت (که در بخش دوم کتاب راجع به آن بحث کردیم) دارد اسرائیل را از کشوری یهودی به کشوری غیرعرب مبدل می‌کند.

اقلیتی مورد اذیت و آزار بودند. ولی اکنون در سرزمین جدید بخشی از اکثریت شده بودند و لذا تفسیرشان از وطن پرستی، اذیت و آزار رساندن به اقلیت هاست. اینان که از سرزمینی پهناور آمده بودند، کوچکی سرزمین اسرائیل را مانع بزرگی می دانستند و نمی توانستند درک کنند که چطور یک کشور قدرتمند باید از بخشی از خاک خود بگذرد. مهاجران روسی، آمادگی اسرائیل برای واگذاری بخشی از اراضی به فلسطینی ها را به حساب ضعف اسرائیل می گذاشتند و حتی آن را خیانت می دانستند و رفتار سیاسی شان، رفع این نقاط ضعف را مدنظر دارد.

تغییر اجتماعی و سیاسی دیگری که در طی دو دهه اخیر روی داده، افزایش فعالیت سیاسی بسیاری از متدینین یهودی ضد صهیونیسم است که به جناح راست مجلس پیوسته اند. این امر به دلیل فعالیت های جوانان مذهبی صهیونیست میسر شد که در اواسط دهه ۱۹۷۰ با پیشگام شدن در جنبش شهرک سازی خاصه در کرانه باختری که قلب فرمانروایی باستانی و مذهبی محسوب می شود، نقش محوری در زندگی سیاسی اسرائیل ایفا کردند. این گونه فعالیت های صهیونیست های مذهبی، مرزهای میان مذهب و ملی گرایی را از میان برد و لذا شرکت در امور سیاسی برای احزاب ضد صهیونیسم آسان تر گردید.

این همبستگی میان خاستگاه اجتماعی و عضویت در گروه سیاسی راست، اگرچه مطلق نیست، ولی از نظر آماری، و به خصوص در مواقع بحرانی و بروز تضادهای سیاسی نظیر آنچه متعاقب مذاکرات کمپ دیوید به وجود آمد، امر درستی است. با این حال، بسیاری از یهودیانی که از روسیه و کشورهای اسلامی آمده اند، به احزاب چپ رأی می دهند و دیگر مهاجران رأی شان نوسان دارد و گاهی به احزاب چپ و گاهی به احزاب راست رأی می دهند.

تضعیف اخیر گروه چپ در مجلس نیز ناشی از کنار کشیدن شهروندان عرب اسرائیل از فرآیند انتخابات، متعاقب حوادث اکتبر سال ۲۰۰۰ بود.

در آن ماه، تقریباً ساکنان شهرها و روستاهای عرب‌نشین اسرائیل برای اعتراض به خیابان‌ها ریختند، جاده‌ها را مسدود کردند، سنگ‌پرانی کردند و علیه دولت و سیاست‌های آن شعار دادند. در بعضی از شهرهایی که ساکنان آن ترکیبی از عرب و یهودی‌اند (مثل ناصریه، آکره و حتی حيفا، شهری که به خاطر مناسبات قومی نسبتاً خوب، شهرت دارد) میان یهودیان و عرب‌ها درگیری‌هایی روی داد. پلیس با خشونت کنترل نشده و استفاده از مهمات جنگی که غالباً توسط نیروهای اشغالگر در کرانه باختری و نوار غزه به کار گرفته می‌شود، عکس‌العمل نشان داد. این بار، شهروندان خود اسرائیل هدف تیراندازی بودند. سیزده عرب و یک یهودی کشته، حدود هفتصد نفر مجروح و صدها نفر بازداشت شدند. شهروندان عرب اسرائیل احساس کردند که قدرت سیاسی‌ای را که طی دو دهه قبل از آن به دست آورده بودند به تدریج از دست می‌دهند. آنان همچنین احساس می‌کردند که اکثر هم‌قطاران یهودی‌شان که همراه آنها تلاش کرده بودند تا با تأسیس دولت فلسطینی در کنار دولت اسرائیل، سازشی تاریخی میان یهودیان و اعراب ایجاد کنند، به آنان خیانت کرده‌اند.

تمامی این تغییرات سیاسی و جمعیتی آونگ ملی‌گرایی اسرائیل را - که همواره میان مدنیون و سنت‌گرایان افراطی در نوسان است - به منتهی‌الیه سنت‌گرایی افراطی کشاند. تحولات سیاسی و نظامی توصیف شده در فصل سوم این کتاب در چنین بستری روی داد.

۱۸. شارون جدید

متعاقب اولین انتخاب شارون که در آن مردم مستقیماً برای انتخاب نخست‌وزیر رأی دادند، برخی تحلیل‌گران اسرائیلی و خارجی انتظار آریل شارونی را داشتند که حیاتی دوباره یافته - نسخه اسرائیلی دو

کلرک^۱ یا ژنرال دوگل که اسرائیل را از مسئله اراضی تحت استعمار خلاص خواهد کرد و اسرائیلی‌های سرگردان^۲ را به جای دیگری منتقل خواهد کرد.^۳ مگر نه اینکه شارون در آغوش حزب عمل‌گرای لیکود پروراندۀ شد و کسی بود که شهرک‌های یهودی‌نشین صحرای سینا را تخلیه کرد. و درواقع، با برخی معیارها، شارون سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ همان شارون سال ۱۹۸۲ نیست. او دریافته بود که باید حمایت داخلی و بین‌المللی را برای سیاست‌هایش بسیج کند و اینکه تحصیل اهداف بلندمدت با نیروی نظامی صرف میسر نیست. امروزه، شعارهای او در مقایسه با اعمالش، نسبتاً ملایم‌تر و مبهم‌تر است. او بارها اعلام کرده است که اگر فلسطینی‌ها سطح خواست‌های‌شان را پایین بیاورند، صلح

۱. de Klerk، رهبر آفریقای جنوبی.

۲. در متن اصلی از اصطلاح فرانسوی پا سیاه (pied noir) استفاده شده است. این اصطلاح را در مورد اروپاییانی به کار می‌برند که قبل از استقلال الجزایر در آن کشور زندگی می‌کردند و در سال ۱۹۶۲ تمامی آنها به فرانسه رفتند. - م.

۳. در ابتدا، نظام انتخاباتی اسرائیل، نظامی سراسری و فراگیر بود و رأی‌دهندگان به فهرستی از سیاستمداران و یا یک حزب رأی می‌دادند، رئیس‌جمهور، رهبر حزبی را که بیشترین کرسی‌ها را در کنست (مجلس) به دست می‌آورد دعوت می‌کرد تا حکومت ائتلافی تشکیل دهد. این کار از آن جهت ضرورت داشت که در تاریخ اسرائیل هیچ حزبی نتوانسته بود اکثریت مطلق را که ۱۲۰ کرسی کنست برای آن لازم بود، کسب کند. به نظر می‌رسد که این نظام، تقسیم کنست را مابین تعداد زیادی از احزاب کوچک میسر می‌کند و برای این احزاب امکان بده‌بستان را فراهم می‌سازد. برای اجتناب از این وضع، یک جنبش مردمی در اواخر دهه ۱۹۹۰، مجلس را واداشت نظام دوگانه‌ای را برای انتخابات تصویب کند که یکی انتخاب مستقیم نخست‌وزیر و دیگری انتخاب احزاب سیاسی گوناگون بود. نتانیاو و شارون، در انتخاب قبلی خود، هر دو به‌طور مستقیم انتخاب شدند. با این حال، این نظام جدید باعث تضعیف احزاب بزرگ شد و به رأی‌دهندگان اجازه داد تا به احزاب کوچکی رأی دهند که نماینده منافع خاص آنها بودند و سپس نخست‌وزیر را انتخاب کنند تا به این ترتیب الیت کلی خود را میان گروه‌های چپ یا راست نشان دهند. به این دلایل، نظام قدیم دوباره برقرار شد و انتخاب دوباره شارون نتیجه ریاستش بر حزب لیکود بود، حزبی که بیشترین کرسی را در کنست به دست آورد.

قابل دسترسی است و این کار مستلزم اعطای امتیاز به فلسطینی‌ها نیست که برای اسرائیل کاری دردناک است. او همچنین گفته است که ظرف حدود ۵ سال باید نوعی خودگردانی به فلسطینی‌ها اعطا شود و حتی در مقابل فشار وارده از سوی سیاستمداران تندروی جناح راست و از جمله بنیامین نتانیاهو، که پیش از انتخابات عمومی ۲۰۰۳ در همین مورد او را به مبارزه طلبید، نظر خود را پس نگرفت. در عین حال، قول داد که تحت هیچ شرایطی هیچ‌کدام از شهرک‌های یهودی‌نشین را تخریب نخواهد کرد. اما، شارون به عنوان سیاست‌مداری شجاع و به شدت پیچیده، هرگز جزئیات این برنامه‌ها را افشا نکرده همچنین هیچ نشانه‌ای دال بر اینکه او برداشت‌های اولیه‌اش دربارهٔ مخاصمات اسرائیل و فلسطین را تغییر داده باشد دیده نشد.

شارون در مصاحبه‌ای مفصل با روزنامه‌ها آرتس که سال گذشته منتشر شد، روشن ساخت که تکلیف تاریخی او کامل کردن کاری است که در جنگ ۱۹۴۸ ناتمام ماند:

جنگ استقلال خاتمه نیافته است. نه، جنگ ۱۹۴۸ تنها یک بخش از کار بود. اگر از من پرسید که دولت اسرائیل امروز قادر به دفاع از خود است یا نه، من می‌گویم آری، یقیناً هست. و اگر از من پرسید که آیا دولت اسرائیل با خطر جنگ مواجه است، می‌گویم خیر، نیست. ولی آیا ما در امن و امان زندگی می‌کنیم؟ نه، و بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که کار را تمام کرده‌ایم و حالا وقتش است که بر افتخارات مان تکیه بزنیم.

خبرنگار از او سؤال نکرد که منظور او از بخش دیگر در جنگ استقلال دقیقاً چیست و شارون در این سند منحصربه‌فرد، امکان تفسیرهای مختلف را دربارهٔ اهداف خود فراهم کرد و حتی در خصوص برداشت فراتاریخی از نقش خود تردیدی باقی نگذاشت.

شاید خردمندانه‌ترین حرکت سیاسی شارون بلافاصله پس از اولین دوره نخست‌وزیری‌اش این بود که به حزب کارگر فرصت داد تا به دولت به اصطلاح «اتحاد ملی» بپیوندد، علی‌رغم این واقعیت که او برای تشکیل دولت ائتلافی به آنها نیازی نداشت و قادر بود حکومتی کاملاً دست راستی تشکیل دهد. درواقع، این حرکتی حساب شده و هدفش جذب شیمون پرز و بنیامین بن الیزر (ملقب به فوآد) بود که در سال ۱۹۵۰ در کودکی از عراق به اسرائیل مهاجرت کرده بود و اولین فرد غیراروپایی بود که به رهبری حزب کارگر رسیده بود و نماد تلاش‌های حزب برای انطباق با تغییر واقعیات اجتماعی محسوب می‌شد. بن الیزر بخش اعظم زندگی‌اش (حدود سی سال) را در ارتش گذرانده بود و مدتی هم تحت فرماندهی شارون خدمت کرده بود. او به ستایش از مقامات مافوق (حتی در طول جنگ با لبنان) شهرت داشت. او از تندروهایی بود که در کابینه باراک شغل بی‌اهمیتی داشت و نمی‌توانست دعوت شارون را برای شغل وزارت دفاع رد کند چرا که امید داشت با این کار ضعف سوابق سیاسی‌اش را جبران کند. اما پرز داستان دیگری داشت. او که سیاستمداری سالخورده است، علی‌رغم احترام بین‌المللی، در خود اسرائیل آدمی همیشه بازنده تلقی می‌شود (آخرین بار رهبری حزب را به بن الیزر باخت) و سیاستمداری بدبین و مست‌عنصر است. پرز آدمی است که می‌تواند گرایش‌های خود را با هرگونه شرایط سیاسی‌ای وفق دهد، گاهی تندرو و گاهی ملایم باشد، گاهی حامی ایجاد دولت فلسطین و گاهی مخالف آن شود. قابل پیش‌بینی بود که بن الیزر و پرز پیشنهاد شارون را خواهند پذیرفت. البته آنها گفتند که هدف‌شان از پیوستن به کابینه، مهارکردن شارون و ایجاد موازنه در کابینه کاملاً دست راستی و نیز اطمینان از ادامه فرآیند اسلو است.^۱

۱. بنیامین نتانیاهو هم در پی جدایی حزب کارگر از حکومت ائتلاف ملی، پیشنهاد شارون را برای پست وزارت خارجه قبول کرد و در همین دام افتاد. دلیل نتانیاهو برای قبول این

علی‌رغم مخالفت شدید برخی از چهره‌های برجسته حزب کارگر، بن‌الیزر و پرز، این حزب شکست‌خورده در انتخابات را وادار کردند که به حکومت اتحاد ملی بپیوندد.^۱ به‌زودی روشن شد که حتی اگر وزیران حزب کارگر می‌خواستند بر کابینه شارون تأثیر بگذارند و یا از درون با او مخالفت کنند، هیچ بختی برای موفقیت نداشتند - و البته درباره اینکه آنان می‌خواستند چنین کاری بکنند تردید وجود دارد. بالاخره در ۳۰ اکتبر ۲۰۰۲، وقتی حزب کارگر به بودجه رأی مخالف داد و اعلام کرد که این بودجه به قیمت توسعه و رفاه شهرهای اسرائیل پول زیادی به اراضی اشغالی اختصاص داده است، حکومت اتحاد ملی سقوط کرد. درواقع، حرکت مذکور به این سبب صورت گرفت که چندین نظرسنجی نشان می‌داد که اگر حزب کارگر در ائتلاف باقی بماند، از صحنه سیاسی اسرائیل به کلی حذف خواهد شد و این مطلبی بود که نتایج انتخابات ژانویه ۲۰۰۳ به اثبات رساند.^۲

-
- پیشنهاد احتمالاً این بود که در پست وزارت خارجه در وضعیت بهتری قرار می‌گرفت و می‌توانست از سیاست‌های ملایم شارون در قبال فلسطینی‌ها انتقاد کند. ولی طبیعی بود که به عنوان یک عضو کابینه اسرائیل، کسی انتقادات او را جدی نمی‌گرفت.
۱. از میان مخالفان مهم باید از، داویش یوسی بیلین، ابراهام بورق و حیم رامون نام برد که به بن‌الیزر ایراد می‌گرفتند که حاضر است حتی ایدئولوژی حزب را صرفاً برای پیشبرد شخصیت سیاسی خویش بفروشد. این پیش‌بینی طی انتخابات سال ۲۰۰۳ کاملاً درست از آب درآمد. سیاستمدار افراطی دیگری که از حزب کارگر به حکومت شارون پیوست، افرایم سنه، فرماندار غیرنظامی سابق کرانه باختری بود. شارون حتی موفق شد خانم دالیا رابین فیلسوف، دختر اسحاق رابین را به عنوان معاون وزیر دفاع به کابینه بیاورد.
 ۲. امرام میتزنا، رهبر شکست‌خورده حزب کارگر ترجیح داد اعتبار و آرای از دست رفته حزب خود را به کمک مخالفان درونی بازسازی کند. شارون حزب مرکزگرای (و درواقع غیرمذهبی و افراطی) شینوئی را به جای حزب کارگر آورد. حزب مذکور به همت رأی‌دهندگان خودپسند طبقه متوسط در انتخابات نتیجه خوبی به‌دست آورده بود و رهبر آن روزنامه‌نگاری به نام یوسف (تامی) لاپید بود که نسخه اسرائیلی ژان ماری لو پِن فرانسوی محسوب می‌شد.

سود شارون از شرکت حزب کارگر در اولین حکومت او واضح بود: او توانست با تشکیل متنوع‌ترین حکومت در تاریخ اسرائیل، مخالفان داخلی خود را سرکوب سازد و مشروعیت داخلی بی‌سابقه‌ای کسب کند.^۱ مردی که بسیاری او را با هر معیاری جنایت‌کار جنگی می‌دانند و کسی که بدنام‌ترین سیاستمدار بیست سال اخیر بود، مشهورترین و مورد احترام‌ترین نخست‌وزیر کشور شده بود.

واقعیت دارد که بسیاری از کسانی که به شارون رأی دادند - یعنی جوانان و مهاجران جدید - هرگز چیزی از اعمال او نشنیده بودند و فضاحتی را که او در سال ۱۹۸۲ به بار آورد صرفاً موضوعی پیوسته به تاریخ می‌دانستند و آنهایی هم که از سوابقش مطلع بودند، او را مقصر نمی‌دانستند. برعکس، شارون قهرمان تلقی می‌شود، یک ناجی که نگذاشت مصر، اسرائیل را از صفحه روزگار محو کند. او کسی است که با لقب «شاه اسرائیل» خوانده می‌شود. اینکه رسانه‌های گروهی اسرائیل شرح زندگی او را قبل از انتخابات ۲۰۰۱ منتشر نکردند و اینکه زندگی‌نامه نسبتاً صادقانه او در مورد خودش هیچ‌گاه به زبان عبری منتشر نشد و اینکه کتاب شرح حال شارون، نوشته اوزی بنزیمان، تملق‌آمیز و عمدتاً متمرکز بر خصوصیات شخصی شارون است، همه و همه علائم وجود نوعی بیماری در فضای سیاسی جاری اسرائیل است.

لذا، تنها حزب صهیونیست مخالف، حزب مرتز است که یاسی سارید^۲ آن را با قدرت رهبری می‌کند. سارید در واقع، همان شعارهای متعارف طرفداران صلح را می‌دهد ولی فاقد جسارت لازم برای رهبری

۱. تنها دو حزب نسبتاً بزرگ یهودی که خارج از ائتلاف ماندند عبارت بودند از حزب چپ‌گرای مرتز و حزب مرکزگرای شینووی. بعداً بعضی گروه‌های افراطی راست در اعتراض به سیاست ملایمی که در قبال فلسطینی‌ها اتخاذ شده بود کابینه را ترک کردند، ولی از خارج از حکومت به حمایت از آن در مقابل گروه‌های چپ ادامه دادند.

2. Yossi Sarid

مقتدرانه حزب مخالف است. برخلاف بنیانگذار و رهبر اولیه حزب، یعنی شولامیت الونی^۱، که یک حقوقدان و فعال حقوق مدنی بود، سارید سیاستمداری محتاط بود که به شدت مراقب بود تا درون حوزه صهیونیسم (با مرزهایی که خودش آن را تعیین کرده بود) باقی بماند. این روش باعث شکست عمده حزب در انتخابات سال ۲۰۰۳ و برکناری سارید از رهبری حزب شد. این روش، قابلیت حزب را محدوده کرده است، آن هم درست در زمانی که این حزب بخت آن را دارد که جایگزینی واقعی برای حزب لیکود و کارگر بشود. حزب کارگر، با اینکه به صف مخالفان پیوسته، هنوز از نظر مواضع عقیدتی جایگزینی برای حزب لیکود تلقی نمی‌شود.

درواقع، آنچه باعث شده است که حزب مرتز نتواند به یک حزب مخالف واقعی تبدیل شود و جلوی فرآیند خود ویرانگری دولت اسرائیل را بگیرد، عدم تمایل این حزب به اقداماتی است که از نظر سیاسی خطرناک‌اند ولی درعین حال برای پایان دادن به بن‌بست فکری فعلی، اقداماتی لازم تلقی می‌شوند. برخلاف آنچه دیگر نمایندگان حزب مرتز، مثل نائومی چازان^۲ یا سیاستمدار سالخورده‌تری مثل خانم شولامیت الونی ادعا می‌کردند، دو موضوع عمده وجود داشت که سارید هیچ‌گاه معترض آنها نشد، این دو موضوع عبارت بودند از جنایات جنگی و معترضان آگاه. سارید و دیگر رهبران قدیمی‌تر و به اصطلاح لیبرال حزب، مثل امنون روبنشتاین^۳، مخالفت با جنایات جنگی و حمایت از معترضان آگاه را امری بیرون از دایره اتفاق نظر صهیونیستی تلقی می‌کردند و آن را خارج از حوزه مباحثات مجاز می‌دانستند.

1. Shulamit Alloni

2. Naomi Chazan

3. Amnon Rubinstein

۱۹. سومین تلاش برای انهدام سیاسی

اگرچه کسی از نیات شارون اطلاعی ندارد، ولی اعمال او - و گاهی، کوتاهی او در اقدام - روشن است و هیچ جایی برای تغییر و تفسیر باقی نمی‌گذارد. روز ۲۷ مارس ۲۰۰۲، شب اولین روز عید فصح، یک بمب‌گذار انتحاری ۲۹ نفر را کشت و حدود ۱۵۰ نفر را که در مراسم «جلای وطن»، مراسم شام عید فصح، شرکت کرده و در هتل کوچکی در شهر ساحلی نتانیا^۱ جمع شده بودند، مجروح کرد. دوازده روز بعد، اسرائیل تعداد زیادی از نیروهای ذخیره خود را فراخواند و شروع «عملیات سپر دفاعی» را اعلام کرد. این عملیات مدت‌ها قبل برنامه‌ریزی شده بود، ولی این حمله انتحاری که باعث تحریک افکار عمومی داخلی و جهانی شد، بهانه خوبی برای شروع فرآیند انهدام سیاسی ملت فلسطین فراهم ساخت.

تلاش برای انهدام سیاسی فلسطینی‌ها تازگی ندارد و بارها صورت گرفته است. نخستین بار با همکاری حاکمان منطقه ماوراء اردن (تحت قیمومت بریتانیا - م) و بعد از سال ۱۹۴۸، با مساعدت اردنی‌ها - ولی عملیات سپر دفاعی شکل تشدید شده این فرآیند بود. هدف این عملیات، به‌طور رسمی، «انهدام شبکه تروریستی فلسطینی‌ها» اعلام شده بود.^۲ موج تانک و واحدهای زرهی که هلیکوپترهای آپاچی از آنها حمایت می‌کردند، به نواحی تحت کنترل دولت خودگردان در کرانه باختری و بعد از آن به نوار غزه، شهرها، اردوگاه‌های آوارگان و حتی روستاها سرازیر شد (و فقط حبرون و جریکو در امان ماندند).

نیروهایی اسرائیلی تلاش کردند تا همه کس، اعم از شبه‌نظامیان

1. Netanya

۲. این اهداف شبیه همان اهداف «عملیات صلح جلیلیه» بود.

رسمی و غیررسمی را خلع سلاح و ذخایر اسلحه و مواد منفجره را پیدا کنند. آنها هزاران نفر از مظنونین را دستگیر و زندانی کردند. بنا به گزارش سازمان عفو بین‌المللی، از ۲۷ فوریه تا ۲۰ مارس سال ۲۰۰۲، حدود ۸۵۰۰ فلسطینی توقیف و برای بازجویی زندانی شدند. اغلب این افراد به تدریج آزاد شدند.^۱ اما نیروهای اسرائیلی به همین بسنده نکردند. آنان به‌طور منظم ساختمان‌ها و تأسیسات زیربنایی، ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون، پایگاه‌های آمار و اسناد را تخریب کردند و برخی از آنها را به عنوان ضایعات جنگ به اسرائیل انتقال دادند و نتیجه سال‌ها کار سخت فلسطینی‌ها در دوره پس از توافق اسلو را از میان بردند. دستگاه‌های تصفیه آب، کارخانه‌های تولید برق و جاده‌ها یا صدمه دیدند یا به کلی با بولدوزر تخریب شدند. در این اقدامات نه فقط سازمان‌های سیاسی و امکانات‌شان از میان رفت، بلکه نهادهای غیرنظامی مثل دانشگاه‌ها، مدارس، درمانگاه‌ها، کلیساها و مساجد، به بهانه اینکه تروریست‌ها در آنها مخفی شده‌اند، نابود شد. شبه‌نظامیان منظم و غیرمنظم فلسطینی مقاومت ناچیزی از خود نشان دادند. ظاهراً استنباط این بود که برتری ارتش اسرائیل به قدری بالاست که عاقلانه نبود که بهانه به دست‌شان بدهند تا همه نیروی خود را به کار گیرند و تخریب و خسارت‌های جانی را تشدید کنند. به استثنای نابلس، در تنها جای دیگری که نیروهای غیرمنظم فلسطین و نیروهای اسرائیلی درگیر شدند، اردوگاه آوارگان جنین بود.

۱. حدود ۲۰۰۰ نفر که در بازداشتگاه‌های موقت نگه‌داری می‌شدند طی ماه فوریه و مارس آزاد شدند، ولی آنهایی که بعد از ۲۹ مارس دستگیر شدند در شرایط بسیار سخت‌تر و برای مدت طولانی‌تر زندانی شدند. بنا به یکی از دستورات که در ۵ آوریل ۲۰۰۲ صادر شد، ارتش می‌توانست یک فرد را برای مدت ۱۸ روز تحت بازداشت موقت نگه‌دارد، بدون اینکه به حکم دادگاه نیاز باشد و بدون اینکه شخص بتواند با وکیل و یا خانواده خود تماس بگیرد. بعد از این مدت، ارتش می‌توانست از دادگاه تقاضا کند که زمان بازداشت را به ۹۰ روز افزایش دهد. در پایان ماه مه، کمتر از ۱۰۰۰ نفر در بازداشت مانده بودند، شرایط بازداشتگاه‌ها بهتر شده بود و اجازه بازدید به نمایندگان صلیب سرخ بین‌المللی داده شد.

فلسطینی‌ها در نابلس نیز مقاومت کردند، ولی چون به اسرائیلی‌ها تلفاتی وارد نشد، درگیری نابلس توجه زیادی به خود جلب نکرد. درگیری در نابلس بین ۲ تا ۲۱ آوریل و بیشتر در قسمت قدیم و در اردوگاه‌های کسبه^۱، بلاته^۲ و اصغر^۳ روی داد. بنا به اظهار فلسطینی‌ها، آنان ۸۰ کشته و ۳۰۰ مجروح دادند. نابلس به‌طور سنتی مرکز مقاومت فلسطینی‌ها و اردوگاه کسبه جایی ست که هیچ فرد خارجی اجازه ورود به آن را ندارد.

حتی پیش از اینکه اسرائیلی‌ها وارد اردوگاه جنین بشوند، شبه‌نظامیان مختلفی نظیر سازمان فتح، حماس و جهاد اسلامی در سرفرماندهی اردوگاه متحد شدند و اردوگاه را با تله‌های انفجاری مجهز کردند. نیروهای اسرائیلی که تلاش کردند به داخل اردوگاه نفوذ کنند، گرفتار تله‌های انفجاری می‌شدند و مدت سه روز بین ۲ تا ۵ آوریل نتوانستند اردوگاه را تسخیر کنند. اسرائیلی‌ها بالاخره با استفاده از بولدوزر و با خراب کردن دیوار یک‌یک خانه‌ها، مقاومت فلسطینی‌ها را درهم شکستند. آنها با همین روش دو اردوگاه مجاور در جنوب اردوگاه جنین، یعنی اردوگاه دماج^۴ و حواشین^۵ را نیز تخریب کردند.

روز ۱۹ آوریل، اسرائیلی‌ها درخواست آتش‌بس کردند تا بتوانند ۱۳ جسد و ۸ سرباز مجروح خود را از داخل ساختمانی که منفجر شده بود بیرون ببرند. در پایان مخاصمات، درگیری‌های خیابانی، که هر دو طرف نگران بروز آن بودند، تنها در اردوگاه جنین و در سطح محدودتری در مرکز شهر نابلس روی داد. در نتیجه این درگیری‌ها ۵۰ فلسطینی کشته و تعداد نامعلومی مجروح شدند و اموال زیادی نیز تخریب شد که حدود ۵۰۰۰ نفر را بی‌خانمان کرد. در درگیری اردوگاه جنین، ۲۳ سرباز

1. Casbah

2. Balata

3. Asqar

4. Damj

5. Hawashin

اسرائیلی کشته و یک صد تن زخمی شدند.

چون اسرائیل همهٔ راه‌های دسترسی به منطقه را مسدود و حتی حضور وسایل ارتباط جمعی و گروه‌های امداد را ممنوع کرده بود، شایع شد که در اردوگاه جنین، کشتار جمعی روی داده و اجساد بسیاری از فلسطینی‌ها در گورهای دسته‌جمعی در شمال دره اردن دفن شده است. البته بعدها معلوم شد که این شایعه صحت ندارد. مع‌هذا، خود اسرائیل پذیرفت که نیرویی بیشتر از عرف بین‌المللی در این درگیری به کار گرفته بود. در این درگیری، از روش‌های ایجاد سپر انسانی، گروگان‌گیری، ممانعت از کمک‌رسانی به زخمی‌ها استفاده شده بود که همهٔ اینها، بنا به تعریف، جنایت جنگی محسوب می‌شود. دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان، کمیته‌ای را مأمور بررسی حادثهٔ جنین کرد ولی اسرائیل به آنها اجازهٔ ورود به منطقه را نداد. صرف‌نظر از آنچه در جنین بر سر فلسطینی‌ها آمد، حوادث این اردوگاه دو بازتاب متفاوت داشت. از یک سو حکایت پیروزی قهرمانانهٔ فلسطینی‌ها بر ارتش قدرتمند اسرائیل نقل می‌شد (مثل حادثهٔ کرمه در سال ۱۹۶۸) و از سوی دیگر، داستان فلاکت و قتل‌عام آنان (شبهه آنچه در دیر یاسین، کفر قاسم، صبرا و شتیلا و یا تل‌الزعترا^۱ روی داد) شایع بود. بعداً حوادثی در مقیاس کوچک‌تر در حبرون نیز روی داد. غروب روز ۱۶ نوامبر، یک واحد کوچک فلسطینی در محلهٔ جبل جوارهٔ شهر حبرون، به روی یک خودروی نیروهای اسرائیلی آتش گشود.^۲ طی یک درگیری ۴ یا ۵ ساعته، ۹ سرباز اسرائیلی

1. Tal al-zaatar

۲. در شهر حبرون، حدود ۶۰۰ یهودی مذهبی تندرو در میان ۱۶۰،۰۰۰ فلسطینی ساکن هستند. این مهاجرنشینان یهودی، خود را ارباب شهر می‌دانند و دائماً اعراب را اذیت و آزار می‌کنند. یک تیپ کامل سربازان اسرائیل امنیت این شهرک کوچک را عهده‌دار است. از آنجا که این شهرک در مجاورت مسجد ابراهیم یا غار انبیا قرار دارد که مکانی مقدس برای یهودیان و مسلمانان است، جامعه یهودی حبرون منظمأ پذیرای هزاران

و از جمله فرمانده اسرائیلی منطقه کشته و ۱۴ سرباز مجروح شدند. به علاوه، سه غیرنظامی یهودی مسلح، و سه چریک وابسته به سازمان جهاد اسلامی نیز کشته شدند.

دو حادثه نیز طی عملیات سپردفاعی روی داد که قابل ذکر است. یکی محاصره کلیسای زادگاه مسیح و دیگری محاصره ساختمان‌های فرماندهی یاسر عرفات. بلافاصله پس از ورود اسرائیل در اوایل ماه آوریل به بیت لحم، گروه بزرگی از شبه نظامیان فلسطینی در داخل کلیسای زادگاه مسیح پناه گرفتند. آنها به درستی، فکر می‌کردند که اسرائیل به این مکان مقدس مسیحیان حمله نخواهد کرد. ولی این ماجرا باعث خشم مسیحیان، هم نسبت به یهودیان و هم نسبت به مسلمانان شد. این ماجرا نشان داد که ماهیت درگیری در «سرزمین مقدس» و مناسبات پیچیده میان سه مذهب تا چه حد حساس و منحصر به فرد است. وقتی درگیری‌ها به اطراف این کلیسا رسید، پاپ شخصاً مداخله کرد و بعضی از مقامات کشورهای اروپایی قول دادند تا به رزمندگان مسیحی پناهندگی اعطا کنند. قضیه ظرف یک ماه خاتمه یافت.

نخستین بار که اسرائیل وارد رام‌الله، بزرگ‌ترین، مدرن‌ترین و غیرمذهبی‌ترین شهر فلسطین شد، نیروهای اسرائیلی مجتمع فرماندهی عرفات را در این شهر محاصره کردند. عرفات همراه با دیگر سیاستمداران و مقامات دولت خودگردان عملاً در حبس خانگی قرار گرفتند.^۱ محاصره این مجتمع حتی در روز ۲۱ آوریل، که نیروهای

یهودی زائر است که در واقع بیشتر تظاهرکنندگان سیاسی هستند تا زائر. لذا، تعداد زیادی از ساکنان عرب این شهر غالباً در وضعیت منع رفت و آمد هستند. تعداد ساکنان شهرک یهودی‌نشین «کیریات عرب» در قسمت شرق حبرون حدود ۶۵۰۰ نفر است.

۱. در همین حال، دبیرکل سازمان فتح، مروان برغوتی، به اسرائیل آورده و در بازداشت موقت نگه داشته شد. برغوتی مظنون به این بود که فرمانده ارتش زیرزمینی فتح و یا تیپ شهیدان الاقصی است. بعد او را در یک دادگاه نمایشی سیاسی در اسرائیل

←

اسرائیلی از دیگر نقاط شهر بیرون رفتند، پایان نیافت، چرا که اسرائیلی‌ها خواستار تحویل افرادی بودند که درون این مجتمع پناه گرفته بودند.^۱ در طول مدت محاصره، سیاستمداران اسرائیلی، کارشناسان و روزنامه‌نگاران مختلف بحث می‌کردند که آیا عرفات باید کشته شود و یا باید او را به جای دیگری تبعید کرد و آیا جانشین مناسبی برای او وجود دارد یا خیر. طی این واقعه، عرفات حتی اجازه نیافت در کنفرانس سران عرب در بیروت شرکت کند. در این کنفرانس، تصمیم گرفته شد که در مقابل عقب‌نشینی اسرائیل به مرزهای ۱۹۶۷، ایجاد دولت فلسطین با مرکزیت شرق اورشلیم و حل منصفانه مشکل آوارگان، کشورهای منطقه با اسرائیل پیمان صلح امضا کنند.^۲ اسرائیل این پیشنهاد را، حتی به عنوان پایه‌ای برای مذاکرات بعدی، نپذیرفت.

این محاصره با مداخله آمریکایی‌ها و تأمین آزادی عرفات پایان یافت. در مقابل، عرفات هم افراد مورد نظر اسرائیل را به آمریکایی‌ها تحویل داد که آنها را در جریکو زندانی کردند. این ماجرا محققاً دارای پیامدهای بلندمدتی برای عرفات و همچنین برای دولت خودگردان شد. موافقت عرفات با تحویل دیگران برای اینکه خودش جان سالم به‌در ببرد به

محاكمه کردند. او صلاحیت دادگاه اسرائیلی را به رسمیت نشناخت و اظهار داشت که او رهبر سیاسی منتخب ملت دیگری است و هیچ دفاعی از خود نکرد.

۱. در میان کسانی که در این ساختمان پناه گرفته بودند، یکی احمد سادات، دبیر جبهه خلق بود که مسئول اعدام وزیر جهانگردی اسرائیل و رهبر حزب مولدت، رهاوام زیوی (کسی که آشکارا خواستار پاکسازی قومی و به قول خودش «انتقال» فلسطینی‌ها) بود، و دیگری بانکداری به نام فواد شبکی، که ظاهراً سازمان‌دهنده کشتی کوچک حامل سلاح برای فلسطینی‌ها به نام «کارین آ» بود. این دو نفر پس از مذاکرات طولانی به زندانی در جریکو که تحت نظر آمریکایی‌ها و انگلیسی‌هاست منتقل شدند.

۲. احتمالاً عرفات خود تمایلی به رفتن به خارج نداشت، هم به این دلیل که بیم داشت اجازه بازگشت به او داده نشود، و هم اینکه که پیشنهاد صلح عربستان سعودی برای او چندان روشن نبود، به ویژه اینکه آن را پیشنهادی با تأیید آمریکایی‌ها تلقی می‌کرد.

حیثیت و آبروی او لطمه زد. محاصره طولانی محل اقامتش بر ضعف و وابستگی به اسرائیل، آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی تأکید داشت. برای اولین بار، اعضای دولت خودگردان خواستار اصلاحات عمیق در دولت و دستگاه قضایی خود شدند. مع هذا، احتمال اینکه طی این دوره بحرانی اصلاحات واقعی صورت گیرد، ناچیز بود، حتی اگر عرفات مایل به آن بود و شورای قانون‌گذاری هم آن را تأیید می‌کرد. هم اسرائیل و هم ایالات متحده خواستار این اصلاحات بودند گرچه که نیت آنها به کلی با نیت شورای قانون‌گذاری دولت خودگردان متفاوت بود. آنها خواستار برکناری عرفات و ایجاد حاکمیت متفاوتی بودند که مقاومت فلسطینی‌ها را محدود سازد و خود را با توافقی‌های نامشخص بلندمدتی که منافع اسرائیل را تأمین کند، وفق دهد.

ستادکل ارتش اسرائیل مدت ۴ ماه از رهبران سیاسی درخواست می‌کرد که به آنها اجازه دهند اراضی فلسطینی و از جمله نوار غزه را دوباره تحت کنترل درآورند. ولی امکان چنین کاری به لحاظ سیاسی، و بیشتر به سبب واکنش‌های بین‌المللی، وجود نداشت. روز ۲۱ آوریل، اسرائیل رسماً پایان این عملیات را اعلام کرد. سپس، نیروهای ذخیره‌ای که برای اشغال نوار غزه فراخوانده شده بودند مرخص شدند. ولی واقعیت این بود که نیروهای اسرائیلی هر روز وارد شهرها و اردوگاه‌های فلسطینی می‌شدند و عده‌ای را دستگیر می‌کردند یا به قتل می‌رساندند. اسرائیل سیاست محاصره خود را در کرانه باختری ادامه داد و آن را به بخش‌های مجزا از هم تقسیم کرد. در همین حال، گروه‌های فلسطینی به اقدامات تروریستی، البته در سطح محدودتری، هم در داخل اسرائیل و هم علیه شهرک‌های یهودی‌نشین و هنگام رفت و آمد اسرائیلی‌ها در کرانه باختری، ادامه دادند. با این حال، کمی بعد بمب‌گذاری‌های انتحاری از سر گرفته شد. در ماه ژوئن، اسرائیل «منطقه الف» را در عملیاتی با عنوان

«عملیات مسیر معین» برای مدت نامعلومی اشغال کرد.^۱ این جنگ میان قومی، که هیچ تفاوتی برای جبهه و پشت جبهه، نظامی و غیرنظامی قائل نبود، باعث بروز واکنش زنجیره‌ای شد که به خشونت‌های فزاینده انجامید. یکی از جوانب این‌گونه جنگ‌های میان‌قومی این است که افراد هردو طرف در مورد نحوه اداره منازعات عمیقاً احساس مسئولیت می‌کنند و به شدت در آن درگیر می‌شوند. یکی از خصوصیت‌های چنین درگیری‌هایی نیز این است که هرگونه احساس، عاطفه و توجه به رنج و محنتی که طرف دیگر متحمل می‌شود، از میان می‌رود.

اگر نماد اولین انتفاضه، جوانان سنگ‌پران بودند، نماد انتفاضه الاقصی - برای هردو طرف - بمب‌گذاران انتحاری‌اند. واکنش هردو گروه در مورد بمب‌گذاری‌های انتحاری نشانه ناتوانی هر یک از آنها در درک طرف مقابل است. یهودیان اسرائیل این پدیده را دلیل قاطع بی‌رحمی، تندروی و بدوی بودن ذاتی فلسطینی‌ها می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که مذاکره با ملتی که جوانان خود را می‌فرستد تا خود و مردم بی‌گناه را بکشند امکان ندارد. وسایل ارتباط جمعی اسرائیل مملو از داستان‌هایی در مورد بمب‌گذارانی است که قهرمان و شهید تلقی می‌شوند و خانواده‌شان هم افتخار اجتماعی و منافع مادی کسب می‌کنند. تحقیقاتی نظیر آنچه دانشمندان مطالعات فرهنگی، ایدت زرتال^۲، انجام داده است نشان می‌دهد که خود اسرائیل نیز دارای شخصیت مرگ‌طلب است، اما نه به صورت بمب‌گذاری انتحاری، اما اسرائیلی‌ها این تحقیقات را نادیده می‌گیرند.^۳ عدم درک واقعیات باعث شده که بسیاری از اسرائیلی‌ها

۱. برای تعریف منطقه الف نگاه کنید به فصل ۱۲ از بخش دوم همین کتاب. - م.

2. Idit Zertal

۳. بمب‌گذاران انتحاری مکرراً مورد تمسخر قرار گرفته‌اند و اقداماتشان را مبتنی بر انگیزه‌های جنسی دانسته‌اند. گفته می‌شود که آن‌ها خود را به کشتن می‌دهند تا در

چشمان خود را بر فقر و فاقه، تهدید و آزار و تحقیر، ناامیدی و خشونت دائمی و کشتاری که زندگی بسیاری از فلسطینی‌ها را تباه کرده است، ببندند. اینها اقداماتی است که باعث شده تا جوانان فلسطینی به این عمل ناشی از ناامیدی محض دست بزنند، عملی که بی‌شباهت به حکایت کتاب مقدس در مورد سامسون، پس از دستگیری‌اش به دست فلسطینی‌ها نیست. به همین ترتیب، فقدان درک متقابل باعث شده که فلسطینی‌ها چشم بر اندوه و رنج و خشم یهودیان ببندند و متوجه نشوند که وقتی بمب‌گذاران انتحاری، شهروندان بی‌گناه را می‌کشند و بسیاری از فلسطینی‌ها بعد از هر عملیات انتحاری موفق، به شادی و پایکوبی می‌پردازند، بر شدت این اندوه افزوده می‌شود. مراسم تدفین قربانیان این حوادث غالباً در هر دو طرف مبدل به تظاهرات سیاسی خشن و ابراز انزجار از طرف دیگر می‌شود.

جدا از وضع مقررات حکومت نظامی، که بعضاً هفته‌ها طول می‌کشد، و مسدود کردن راه‌ها و اماکن، که باعث می‌شود تروریست‌ها در محله‌های کوچکی مجزا شوند، و هرگونه رفت‌وآمد و از جمله دسترسی به غذا و بهداشت و درمان را برای‌شان ممنوع می‌کنند، از نظر فلسطینی‌ها، خباثت‌آمیزترین اقدام اسرائیلی‌ها قتل هدف‌گیری شده فلسطینی‌هاست. از روز ۱۷ دسامبر ۲۰۰۰، اسرائیل سیاست اعدام بدون محاکمه (و یا به قولی کشتار هدف‌گیری شده) را در پیش گرفت که هدف آن از میان بردن کسانی بود که مسئول اقدامات تروریستی و مقاومت مسلحانه بودند. افسر نیروی «تنظیم»، سمیح‌الملابی^۱، جزء اولین کسانی بود که به قتل رسید.

بهشت به هفتاد باکره دست یابند. این انگیزه در اسلام عامیانه وجود دارد، ولی این توضیحی ساده‌لوحانه است و این حقیقت را نادیده می‌گیرند که بمب‌گذاران بعضاً مذهبی نیستند و یا حتی دختران و زنان به این کار اقدام می‌کنند، لذا انگیزه آنان باید سیاسی (ملی‌گرایی، مذهبی و یا ترکیبی از این دو) باشد.

درحالی که بسیاری از کسانی که بدین ترتیب اعدام شدند، مسئول عملیات تروریستی بودند، ولی به نظر می‌رسد که بقیه کشته شدگان، صرفاً اعضای رهبری فلسطین بود که دسترسی به آنان آسان بود. بعضی از تحلیل‌گران فکر می‌کردند که دولت اسرائیل این اعدام‌ها را از سر ناامیدی انجام می‌دهد تا شاید فلسطینی‌ها را وادارد که خشونت‌های خود را متوقف و یا کمتر کنند.^۱ این کشتارها به دو دلیل احساسات تندی میان فلسطینی‌ها و برخی از یهودیان برانگیخت. نخست اینکه مقتولان، چهره‌هایی مشهور و بسیاری از آنان مورد احترام فلسطینی‌ها بودند. دوم اینکه عملیات عموماً دقیق نبود و ضمن آن، بی‌گناهانی نیز همراه با فرد هدف‌گیری شده به قتل می‌رسیدند. مثلاً وقتی صالح شهاده کشته شد، نه کودک و هشت بزرگسال دیگر نیز زیر بمبی یک‌ثنی که بر ساختمان محل اقامت او انداخته شد جان سپردند. اما، آریل شارون این عملیات دقیقاً برنامه‌ریزی شده را یک موفقیت بزرگ خواند و آن را ستود.

متعاقب این عملیات، بعضی از مردم اسرائیل آشکارا آن را جنایت جنگی نامیدند و این از موارد نادری است که در تاریخ اسرائیل اتفاق

۱. به نظر می‌رسد که این نکته لااقل در مورد بعضی از اعدام‌ها صادق است. مثلاً روز ۳۰ دسامبر سال ۲۰۰۰، دبیرکل سازمان فتح در کرانه باختری، دکتر ثابت ثابت، روز ۱۴ ژانویه ۲۰۰۱، رعد الکرمی، رئیس پلیس تولکرم، روز ۴ آوریل، ایاض خضران، رهبر جهاد اسلامی در جنین، روز ۲۵ اوت ابوعلی مصطفی، دبیر جبهه خلق و روز ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۲، صالح شهاده، یکی از اعضای حماس به قتل رسیدند. بعد از این آخرین اعدام، «اکیوا الدار»، یکی از مفسران مشهور روزنامه‌ها آرتس نوشت: «از آنجا که شواهد مربوط به این موضوع کاملاً محرمانه است، هیچ راهی وجود ندارد که بتوانیم بفهمیم که سرویس اطلاعاتی اسرائیل که از تمامی اقدامات صالح شهاده و میهمانانش مطلع بود آیا همچنین می‌دانست که «تنظیم» در پایان هفته گذشته جلسه‌ای با حماس داشت و در آن از اعزام وی به مرخصی بلندمدتی صحبت شده بود یا خیر. به عبارت دیگر، در مذاکرات میان نمایندگان اتحادیه اروپا و احمد یاسین (رهبر سیاسی و روحانی حماس) به رهبر حماس گفته‌اند که این کافی نیست که جناح سیاسی حماس موافقت را امضا کند، بلکه جناح نظامی حماس هم باید با آن موافقت کند.»

افتاده است. اما فرمانده نیروی هوایی اسرائیل، ژنرال دان هالوتز^۱ در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ها آرتس به این اتهامات چنین پاسخ داد:

هالوتز: به نظر من همه کسانی که در مورد یک دستور آشکارا غیرقانونی صحبت و تهدید کرده‌اند که خلبانان را تحویل دادگاهی در لاهه خواهند داد، عوضی رفته‌اند. آیا اینها همان مردمی هستند که نیروهای دفاعی اسرائیل شب و روز به خاطرشان می‌جنگند؟ همه این سنگ‌دلانی که جرأت این را دارند که با روش‌های مافیایی، رزمندگان را تهدید و ارباب‌کنند، من به یاد نمی‌آورم که هیچ‌وقت تهدید کرده باشند که یکی از این سرکردگان تروریست را تحویل دادگاه لاهه بدهند، تروریست‌هایی که بسیاری از شهروندان اسرائیل را کشته‌اند. آنچه من باید در مورد این افراد بگویم این است که اینجا دموکراسی است و هرکس می‌تواند عقایدش را بیان کند ولی نمی‌تواند خائن به کشور باشد.

گزارشگر: نظر شما این است که اعضای گاش شالوم (گروه کوچک «اتحاد برای صلح»، که از فعالان سرسخت صلح‌اند) که این اظهارات را کرده‌اند باید به جرم خیانت به کشور محاکمه شوند؟

هالوتز: ما باید ماده قانونی مربوط را پیدا کنیم و آنها را بر همان اساس محاکمه کنیم. شما می‌خواستید با من در مورد اخلاق صحبت کنید. من می‌گویم دولتی که نتواند از خود مراقبت کند، غیراخلاقی عمل کرده

است. کشوری که از رزمندگان‌ش حمایت نکند، باقی نخواهد ماند. خوشبختانه، دولت اسرائیل از رزمندگان‌ش حمایت می‌کند. این اقلیت ناچیز ولی پرقیل و قال، دوران تاریخ اسرائیل را به یاد ما می‌آورند، زمانی که اقلیتی در میان ما برای بخش دیگری از ملت فتنه‌چینی کرد. این ماجرا نباید دوباره اتفاق بیفتد. چه کسی باور می‌کرد که روی اتومبیل خلبانان نیروی هوایی به خاطر مأموریتی که انجام داده‌اند، با رنگ شعارهای سبعانه بنویسند.^۱

افسران عالی‌رتبه و افسرانی که شغل‌های کلیدی در دولت شارون دارند، اخیراً اظهاراتی کرده‌اند که باید آنها را تلاش برای آماده کردن افکار عمومی اسرائیل برای اقدامات شدیدتری علیه فلسطینی‌ها دانست. برای نمونه، در روز ۳۰ اوت ۲۰۰۲، رئیس جدید ستاد ارتش، موشه یعلون در اولین گفت‌وگوی عمومی خود با روزنامه‌ها آرتس از «تشخیص مرض»

۱. درواقع، از دادستان کل کشور خواسته شد که گروه اتحاد برای صلح را محاکمه کند، چرا که این گروه از ارتش و مردم خواسته بود شواهد مربوط به جنایات جنگی سربازان اسرائیلی در اراضی اشغالی را جمع‌آوری کنند. ولی، تعقیب این گروه به‌زودی رها شد. چرا که بیم آن می‌رفت که این کار سبب برملا شدن چیزهایی شود که بررسی مجدد مفاهیمی نظیر «جنایات جنگی» و «وظیفه اطاعت از دستوراتی که آشکارا غیرقانونی هستند» را به دنبال خواهد داشت و دیوان عالی کشور اسرائیل در سال ۱۹۵۷، متعاقب محاکمه متهمین قتل عام کفرقاسم، آنها را پذیرفته بود ولی هیچ‌گاه مورد استفاده قرار نداده بود. کشورهای دیگر نیز احتمال محاکمه افسران اسرائیلی به خاطر جنایات جنگی را مورد بررسی قرار داده بودند. در ۳۰ سپتامبر سال ۲۰۰۲، اسکاتلند یارد تحقیق در مورد شاتول موفاز را به اتهام ارتکاب جنایات جنگی آغاز کرد. موفاز که برای جمع‌آوری کمک‌های پولی به بریتانیا رفته بود، با قبول پیشنهاد شارون برای وزارت دفاع به اسرائیل بازگشت. در پایان سال ۲۰۰۱، خانواده‌های قربانیان شکایتی را علیه آریل شارون، رافائل ایتان، امیر دروری و آموز یارون، یعنی افرادی که مسئول قتل عام صبرا و شتیلا بودند، مطرح کردند، که آنها را متهم به جنایت جنگی می‌کرد. در ژوئن ۲۰۰۲، این دادگاه به عدم صلاحیت خود رأی داد.

صحبت کرده که این گفت و گو فراموش نشدنی است و تنها می شود آن را با لحن و فحوای نشریه آلمانی ضدیهودی اشتورمر^۱ مقایسه کرد:

یعلون: مشخصات خطر (ناشی از فلسطینی ها)، مثل بیماری سرطان، قابل رؤیت نیست. آدم وقتی از بیرون مورد حمله قرار می گیرد، می تواند حمله را ببیند، چرا که مثلاً زخمی شده است. اما، سرطان داخلی است. لذا، من آن را نگران کننده تر می دانم، چرا که در اینجا تشخیص بیماری مهم است... به نظر من این سرطان است... تشخیص حرفه ای من این است که این پدیده ای است که موجودیت ما را تهدید می کند.

گزارشگر: آیا این بدان معناست که آنچه شما به عنوان رئیس ستاد ارتش در کرانه باختری و غزه انجام می دهید همان شیمی درمانی است؟

یعلون: برای درمان سرطان معالجات گوناگونی وجود دارد. بعضی می گویند لازم است که اعضای بدن قطع شود. اما در حال حاضر، بله، من دارم آن را شیمی درمانی می کنم.

و در جای دیگری یعلون با اشاره به نظرات شارون می گوید:

«من شکی ندارم که وقتی از نظر تاریخی به این دوران نگاه شود، این طور استنتاج می شود که جنگ استقلال مهم ترین حادثه در تاریخ ما بود و جنگ فعلی دومین جنگ مهم تاریخ ماست... زیرا این

جنگ ما را به دوره قبل از تأسیس دولت اسرائیل، جدایی سزمین‌ها و جنگ استقلال می‌برد... فلسطینی‌ها نه تنها مایل نیستند با ما به توافق برسند و دست از ادعاهای خود بردارند بلکه می‌خواهند درگیری به همین صورت بماند و زمان به نفع راهبرد مرحله به مرحله آنها برای از میان بردن ما پیش برود.»

مطابق معمول، گزارشگر به خود زحمت نمی‌دهد تا سؤال‌های دشوارتری از ژنرال پرسد، نظیر اینکه چه طور امتناع فلسطینی‌ها از قبول «سخاوتمندانه‌ترین پیشنهاد» باراک با آن به اصطلاح «راهبرد مرحله به مرحله» مطابقت دارد. گزارشگر همچنین معنای «تهدید غیرقابل رؤیت» و نیز علت این را که چرا این تهدید «داخلی» تلقی می‌شود روشن نمی‌کند، درحالی‌که عموم اسرائیلی‌ها، فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی را در خارج از مرزهای دولت اسرائیل قرار می‌دهند. شاید یعلون از شهروندان عرب اسرائیل نیز به عنوان سرطان نام می‌برد و یا شاید نه فقط اعراب بلکه دیگران هم مشمول سخن او هستند؟

یکی دیگر از امور بسیار حساس برای هردو طرف و نیز ابزاری برای سوء استفاده از افکار عمومی، کشتن عمدی و غیرعمدی کودکان است. روز اول اکتبر، یکی از گزارش‌های سازمان عفو بین‌المللی هردو طرف درگیری را به خاطر «نهایت بی‌توجهی» نسبت به از دست رفتن جان ۲۵۰ کودک فلسطینی و ۷۲ کودک اسرائیلی محکوم کرد. از زمان شروع انتفاضه الاقصی تا سپتامبر ۲۰۰۲، در ۱۴۲۸۰ حمله‌ای که طی دو سال صورت گرفت، ۶۲۸ اسرائیلی جان خود را از دست دادند. در همین مدت، تعداد ۱۳۷۲ فلسطینی به دست نیروهای ارتش اسرائیل به قتل رسیدند. جمع

مجروران اسرائیلی در همین دوره ۴۵۰۰ نفر و مجموع مجروحان فلسطینی بسیار بیش از این و مطابق آمار صلیب سرخ بین‌المللی حدود ۲۰,۰۰۰ نفر بود.

سؤال این است که در پایان اولین دوره نخست‌وزیری شارون، آیا او کماکان به صورت معما باقی مانده و یا رهبری است که مقاصدش به روشنی تعریف شده است؟ آیا او همانند دوگل است یا میلسویچ؟ پاسخ این سؤال هرچه باشد، روشن است که او به یکی از اهداف مهم دوره اول نخست‌وزیری اش رسیده است و آن انتخاب مجدد و کسب چهار سال فرصت است تا ایده‌هایش را به اجرا بگذارد.

۲۰. آنچه از جناح چپ باقی مانده است

پیش از تحلیل نیت احتمالی شارون و احتمال به اجرا درآمدن این نیت - که لزوماً همانند نیت افراطیونی که به او رأی دادند نیست^۱ - لازم است بدانیم بر سر جناح چپ و به‌طور مشخص بر سر جناح صلح‌طلبان اسرائیل چه آمده است. صلح‌طلبان که در دهه قبل از آن پا گرفته بودند و نظرات‌شان غالباً در پای صندوق‌های رأی مشخص می‌شد، ائتلافی ناپایدار بودند که از گروه‌های متنوع با نظرات و انگیزه‌های کاملاً متفاوت تشکیل می‌شدند.

باراک، شارون و بنیادگرایان مذهبی، از دو سو، هر کاری می‌توانستند

۱. بخش عمده‌ای از افراطیون حوزه انتخابیه او در انتخابات مقدماتی حزب لیکود به او رأی ندادند، بلکه به نتانیا هو رأی دادند (که می‌کوشید با اتخاذ مواضع تندتر به صحنه سیاست برگردد) و در انتخابات عمومی به جناح راست‌تر حزب اتحاد ملی یا حزب مذهبی ملی رأی دادند. با این همه، برای شارون بسیار ساده‌تر بود که خود را کاندیدای راست میانه جا بزند. این راهبرد در انتخابات ژانویه ۲۰۰۳ توفیق داشت، زیرا حزب لیکود در کسب بخش قابل ملاحظه‌ای از آرای متمایل به مرکز موفق بود و (با به دست آوردن ۳۸ کرسی در مجلس) به دومین حزب بزرگ اسرائیل مبدل شد.

کردند تا این ائتلاف را بشکنند. جناح صلح طلب افراطی ترکیبی بود از افراد و گروه‌های کوچکی که بر این اعتقاد بودند که اشغال سرزمین دیگران و ظلم بر دیگر مردمان و سرقت اراضی شان از نظر انسانی کار زشتی است، ولی کسان دیگری هم در جناح صلح طلب بودند که معتقد بودند اشغال اراضی، کشور اسرائیل را به یک دموکراسی «نژاد برتر» مبدل کرده و باعث انحطاط جامعه اسرائیل شده است. اکثر این ایده‌ها بعد از جنگ سال ۱۹۸۲ شکل گرفت و بیان شد، گرچه پیش از این هم به نوعی وجود داشت.

یک دلیل مهم برای رسیدن به توافق با فلسطینی‌ها، حتی اگر شامل موافقت با خروج از اراضی اشغالی و تخریب شهرک‌های یهودی‌نشین باشد، دلیل نظامی است. یک دولت فلسطینی غیرنظامی نمی‌تواند تهدیدی برای موجودیت اسرائیل باشد، ولی کنترل مردم شورشی اراضی اشغالی تهدیدی بلندمدت است، زیرا فرسایش نیروهای اسرائیلی در صورت بروز جنگ منطقه‌ای، خطری واقعی محسوب می‌شود. همین برداشت بود که احتمالاً باعث شد اسحاق رابین ابتکار فرآیند اسلو را به دست بگیرد و توافقات را به ترتیبی که انجام شد، سامان دهد. اخیراً، تاریخ‌نگار ارتش اسرائیل، مارتین فن کرولد^۱، در مصاحبه‌ای با تلویزیون استرالیا مطلب را به این ترتیب بیان کرده است: «اساساً همواره مسئله (توازن) رابطه نیروها مطرح است. اگر شما قوی باشید و با طرف ضعیف بجنگید، به تدریج رو به ضعف خواهید گذاشت... اگر قوی هستید و با طرف ضعیف بجنگید، هر کاری که می‌کنید جنایت محسوب می‌شود.»

این نحوه تفکر، اساس روش دیگری است که برخی افراد بعضاً به غلط به جناح صلح طلب نسبت می‌دهند و آن هم به روش جداسازی است. در همان مصاحبه، فن کرولد ایدئولوژی جداسازی را به خوبی بیان کرده است:

تنها راه حل عبارت است از ساختن دیواری حائل میان ما و طرف دیگر، دیوار بلندی که حتی پرندگان هم نتوانند از بالای آن بگذرند... و بدین ترتیب هرگونه تماسی برای مدت های طولانی در آینده میسر نخواهد شد... متأسفانه، ارتش اسرائیل برخلاف همه منطق های نظامی اصرار دارد که در هر دو طرف دیوار حاضر باشد. ما می توانیم رسماً مسئله را، لااقل در غزه، با کشیدن دیوار ظرف ۲۴ ساعت حل کنیم و بعد البته، اگر کسی خواست از بالای این دیوار بگذرد، او را می کشیم.

شکل های گوناگونی از این ایده در میان یهودیان اسرائیل بسیار جاافتاده و ساختن دیوار حائل به ابتکار وزیر دفاع پیشین، بنیامین بن الیزر، و کمابیش در طول خطوط سال ۱۹۶۷، شروع شد. درواقع، حفاظ دور نوار غزه مدت ها پیش به پایان رسید و این «نوار»، بزرگ ترین اردوگاه اجباری است که تاکنون وجود داشته است. هواخواهان جداسازی به آن بخش از جناح صلح طلب که مایل به مصالحه و همزیستی میان یهودیان و اعراب است تعلق ندارند، اگرچه بسیاری از آنان چپ تلقی می شوند زیرا مایل به ترک شهرک ها، استرداد اراضی اشغالی و قبول تأسیس دولت فلسطین برای رهایی از فلسطینی ها هستند. پاره ای از هواخواهان جداسازی حتی حامی استرداد بخش هایی از خاک اسرائیل اند که بیشتر جمعیت آن را اعراب تشکیل می دهند. آنچه مدنظر آنان است پاک سازی قومی نیست، اما در عمل همان نتایج عملی و روان شناختی را به بار می آورد.^۱ این امر ریشه در احساساتی درهم تنیده دارد: بی اعتمادی، ترس و نفرت از اعراب، همراه با تمایل به رهاندن اسرائیل از محیط

۱. این راه کار، کابوس شهرک نشینان است زیرا این کار نه فقط به معنای ترک کامل شهرک ها، بلکه به مفهوم رها کردن ایده اسرائیل بزرگ است. به همین دلیل است که شهرک نشین ها آن را «پاک سازی قومی یهودیان از سرزمین شان» می نامند.

فرهنگی و اجتماعی ای که آن را احاطه کرده است. اینها دلایلی است برای اینکه چرا اکثریت مردم اسرائیل - چنانکه در نظرسنجی های سال های اخیر نشان داده شده - به احزاب راست گرا یا مذهبی به رهبری حزب لیکود رأی می دهند که طرفدار حذف عرفات و درعین حال ایجاد یک دولت فلسطینی است. هواداران جداسازی همچنین مایل به ایجاد یک دولت وحدت ملی اند و امیدوارند که تندروهای حزب کارگر و میانه روهای حزب لیکود دست به دست هم بدهند تا اعراب را از سرزمین اسرائیل بیرون کنند. هواداران جداسازی، همان طور که هنگام رأی دادن به اهود باراک نشان دادند، تنها به طور موقت با جناح صلح طلب ائتلاف می کنند و اگر شارون نتواند حفاظ امنیتی، یعنی «دیوار بلندی را که هیچ پرنده ای هم نتواند از روی آن پرواز کند» بسازد، دوباره به سوی حزب کارگر روی خواهند آورد.

یکی از اجزای حیاتی جناح صلح طلب، احزاب و آرای شهروندان عرب اسرائیل است. در دهه گذشته، هر زمان که چپ گرایان در انتخابات پیروز شده اند، عمدتاً به خاطر آرای اعراب اسرائیلی بوده که حدود ۱۸ درصد افراد واجد شرایط برای رأی دادن را تشکیل می دهند. رأی دهندگان عرب اسرائیل در حمایت از یهودیان چپ گرا و صلح طلبان لااقل دو نفع می برند. یکی کسب آزادی و حق تعیین سرنوشت برای برادران عرب خود و دیگر اینکه امیدوارند حل اختلافات اعراب و اسرائیل باعث شود که وضع خود آنان هم بهبود یابد و در دولت یهود به برابری بیشتری، اگر نه کامل، دست یابند. اما، جریان چپ در مجموع آنها را طرد می کند. حتی در دوره رابین، احزاب عرب اسرائیل رسماً جزء ائتلاف نبودند و اگرچه از کمک های مالی استفاده می کردند ولی مناصب دولتی در اختیارشان نبود. در این وضعیت، آنها خود را از نظر سیاسی شبیه همسر صیغه ای احساس می کردند. طی دوره نخست وزیری باراک، شهروندان عرب اسرائیل در تظاهرات کشته می شدند. لذا دلسردی قابل توجیه آنها از

باراک و دیگر احزاب چپ باعث شد که تعداد زیادی از آنان از سیاست کناره بگیرند و این عمل تأثیر مخربی بر گروه‌های صلح طلب گذاشت.

با این همه، دلایل اصلی ضعف چپ‌گرایان عبارت بود از شکست باراک در رسیدن به توافق در کمپ دیوید، اظهارات خود او که «هیچ شریکی نیاز ندارد»، تصمیم حزب کارگر برای پیوستن به حکومت وحدت ملی، و بالاخره شکست حزب مرتز و جنبش وابسته به آن، یعنی «صلح فوری»، در حمایت از دو تلاش اساسی که می‌توانست اسرائیل را از مسئله دیرپای جنگ و صلح رهایی بخشد.

اولین تلاش، جنبشی بود مرکب از سربازان عادی و ذخیره که از خدمت در اراضی اشغالی امتناع می‌کردند. غالب این سربازان به مفهوم معمول کلمه صلح دوست نبودند (اساساً در اسرائیل جنبش صلح‌خواهی واقعی وجود نداشته است). امتناع آنان، امتناعی گزینشی بود، یعنی آنها آماده بودند به سربازی بروند و در هر جنگ غیرقابل اجتناب (جنگ ناگزیر) شرکت کنند ولی نمی‌خواستند در سرکوب طغیان فلسطینی‌ها، یا در دفاع از شهرک‌های یهودی‌نشین غیرقانونی در اراضی اشغالی و در ارتکاب آنچه جنایت جنگی یا جنایت علیه بشریت نامیده می‌شد، مشارکت داشته باشند. همه این افراد در دادگاه‌های نظامی محکوم می‌شدند و اغلب چندین بار و برای دوره‌های مختلف و در شرایط سخت به زندان افتادند.

پدر یکی از این مخالفان آگاه پیام زیر را از طریق اینترنت توزیع کرد: ماتانیا بن آرتزی در تاریخ یک‌شنبه، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۲، چنین نوشت:

دوستان! پسر من، جوناتان بن آرتزی^۱ روز جمعه ۸ نوامبر ۲۰۰۲، چهارمین دوره محکومیت خود به زندان را به پایان برد. امروز، یک‌شنبه، ۱۰ نوامبر، او را مجدداً خواستند. او از ارتش درخواست

1. Jonathan Ben-Artzi

کرد که به جای خدمت نظام به خدمت غیرنظامی اعزام شود و گفت که به دلیل اعتقاداتش نمی‌تواند در ارتش خدمت کند. درخواست او رد شد و او برای پنجمین بار برای مدت ۲۸ روز به زندان محکوم شد.

سرگردی که او را محکوم کرد اجازه نداد که او صحبت کند، ولی آنچه او می‌خواست بگوید و از من خواسته آن را توزیع کنم این است:

«مطابق گزارش سازمان عفو بین‌المللی، تنها طی ۷ ماه نخست سال ۲۰۰۲، تعداد ۵۰ کودک زیر ۱۲ سال فلسطینی به دست ارتش اسرائیل کشته شده‌اند. شما حتی یک نفر از مرتکبین این جنایات را محکوم نکرده‌اید. لیکن مرا برای پنجمین بار محکوم کردید، زیرا حاضر نشدم در این نوع عملیات شرکت کنم.»^۱

ذیلاً قسمتی از یک نامه مشهور دیگر که توسط شخصی به نام ایگال برونر^۲ به یک ژنرال اسرائیل نوشته، آمده است:

ژنرال عزیز،

شما در نامه‌تان به من نوشته‌اید که «با توجه به جنگ جاری در جودا و سامریه [کرانه باختری] و نوار غزه، و نظر به نیاز ارتش، از من خواسته شده تا در «عملیات ارتش شرکت کنم»... من این نامه را به شما می‌نویسم که بگویم من قصد ندارم به درخواست شما پاسخ مثبت بدهم.

طی دهه ۱۹۸۰، آریل شارون در قلب اراضی اشغالی تعداد زیادی

۱. یوناتان بن آرتزی در ژانویه ۲۰۰۲، هفتمین ماه متوالی محکومیت خود را آغاز کرد. او جمعاً به ۱۹۰ روز زندان محکوم شده است.

شهرک یهودی‌نشین ایجاد کرد؛ راهبردی که هدف نهایی‌اش انقیاد مردم فلسطین و تصرف سرزمین آنان بود. امروزه، این شهرک‌ها حدود نیمی از اراضی اشغالی را تحت کنترل دارند و برای شهرها و روستاهای فلسطینی محدودیت ایجاد کرده‌اند و رفت و آمد ساکنان آنها را اگر نگوییم به کلی ممنوع کرده‌اند، ولی برای‌شان مزاحمت درست کرده‌اند. شارون اکنون نخست‌وزیر است و از سال گذشته کاری را که بیست سال پیش آغاز کرده بود، به پیش برده است. درواقع، شارون به نوکر دست به سینه خود، وزیر دفاع (بنیامین بن الیزر) دستورات لازم را داده و این دستورات از آنجا به مراتب پایین‌تر از ارتش خواهد رسید.

من افسر توپخانه‌ام. من مهره کوچکی از ماشین کامل جنگی‌ام. من آخرین و کوچک‌ترین حلقه زنجیر فرماندهی هستم. بر من فرض است که دستورات را اطاعت کنم، وجود خود را در حد محرکات و واکنش‌ها پایین بیاورم تا بتوانم فرمان «آتش» را بشنوم و ماشه را بکشم و کل برنامه را کامل کنم. و بر من فرض است که همه اینها را به سادگی و با طبیعت آدم ماشینی‌ها انجام دهم که حداکثر می‌تواند لرزش ناشی از شلیک موشک از تانک به سوی هدف را حس کند. اما ببینید برتولد برشت چه نوشته است:

ژنرال، تانک تو وسیله قدرتمندی است
استحکامات را درهم می‌کوبد و یک صد مرد
را درهم می‌شکند
ولی فقط یک ایراد دارد:
این تانک راننده می‌خواهد
ژنرال، آدم، خیلی مفید است
او می‌تواند پرواز کند و آدم بکشد
اما او هم یک ایراد دارد:
او می‌تواند فکر کند.

و درواقع، ژنرال... من می‌توانم فکر کنم... شاید به چیزی بیش از این قادر نباشم، ولی می‌توانم ببینم مرا به کجا هدایت می‌کنید. من می‌دانم که ما می‌کشیم، تخریب می‌کنیم، زخمی می‌شویم و می‌میریم و پایانی بر این ماجرا نیست. من می‌دانم که «جنگ جاری» که از آن صحبت می‌کنید همین‌طور ادامه خواهد یافت. من درک می‌کنم که اگر «نیازهای ارتش» ما را به سوی محاصره، شکار و از پا انداختن، و گرسنگی دادن به جمعیتی هدایت کند، در آن صورت کار این «نیاز» باید از جایی به کلی خراب باشد. لذا، مجبورم از فراخوان شما اطاعت نکنم. من ماشه را نخواهم چکاند... بنابراین، ژنرال، پیش از اینکه مرا طرد کنید شاید شما هم باید فکر کردن را شروع کنید.

از آغاز انتفاضه الاقصی، بیش از ۱۸۰ سرباز وظیفه از خدمت در اراضی اشغالی امتناع کرده‌اند و بیش از این تعداد هم سوگندنامه امضا کرده‌اند که اگر به خدمت فراخوانده شوند، امتناع خواهند کرد. اگرچه این تعداد نسبتاً زیاد است ولی آنقدر نیست که منطق و ابزار و اسلوب اشغال را تضعیف کند. این مخالفان را گروه‌های چپ افراطی سازماندهی و حمایت می‌کنند.^۱ با این حال، حزب چپ‌گرای مرتز و شعبه آن، جنبش بزرگ و جاافتاده صلح فوری^۲، از حمایت آنها خودداری کرده، مدعی است که در یک حکومت مردم‌سالار، امتناع از خدمت سربازی، نه فقط غیرقانونی بلکه غیراخلاقی است.^۳

۱. نمونه این گروه‌ها یکی گروه قدیمی «ایش گول» «هر چیزی حدی دارد» و همچنین «هر چیزی مرزی دارد»، و نیز گروه تازه‌تأسیس «سابقه نو» و گروه «هاو متس لزارو» (جرات امتناع) هستند.

2. Peace Now

۳. این بحث معمولاً با این استدلال همیشگی کامل می‌شود که «اگر سربازان مذهبی و یا

لازم نیست ذکر شود که این استدلال به کلی بی معنا و با واقعیات اجتماعی و سیاسی اسرائیل بی ربط است. تعریف این استدلال از دموکراسی اسرائیل، تعریفی ملی‌گرایانه و مذهبی است و تنها شامل یهودیان است و میلیون‌ها آدمی را که تحت حکومت یا کنترل اسرائیل اند به حساب نمی‌آورد. اسرائیل از مدت‌ها قبل و از زمانی که اراضی اشغالی را دیگر موقت تلقی نکرد و شروع به انضمام این اراضی به دولت اسرائیل کرد و ساکنان این اراضی را از هر چهارچوبی که حقوق شهروندی و انسانی آن‌ها را تضمین کند کنار گذاشت، دیگر دموکراسی به حساب نمی‌آید. چنانچه پیش از این گفتیم، اسرائیل دیگر یک دموکراسی لیبرال نیست، بلکه به یک دموکراسی نژاد برتر مبدل شده است. اگرچه اسرائیل فرآیند دموکراسی را بعد از توافق اسلو شروع کرد، ولی این فرآیند بعد از ترور رایین و بعد از اینکه منافع دمکراتیک تحصیل شده در زمان او به تدریج از میان رفت، متوقف شد.

بنابراین، هر اقدام غیرخسونت‌آمیز که هدفش خاتمه دادن به اشغال اراضی است، بدون شک اقدامی دمکراتیک است. درست همین نکته است که جریان اصلی جناح چپ و جنبش صلح طلب با عدم حمایت از مخالفان آگاه و مشروع ندانستن آنان، از فهمش عاجز ماندند. لذا، برای مثال، عفو بین‌المللی در روز ۱۸ دسامبر ۲۰۰۲، خطاب به وزیر دفاع اسرائیل می‌نویسد:

اعضای نیروهای دفاع اسرائیل که مرتکب نقض حقوق بشر و جنایات جنگی، مثل کشتن کودکان و شهروندان غیرمسلح شده‌اند، یا مناطق مسکونی و پرجمعیت را گلوله‌باران کرده‌اند، یا خانه‌ها را بر سر ساکنانش خراب و آنها را در زیر آوار رها کرده‌اند،

راست‌گرا، با توجه به ندای وجدان، از دستور تخلیه مجتمعات یا تخلیه اراضی اشغالی خودداری کنند چه باید کرد؟»

به پیشگاه عدالت آورده نشده و مسئول اعمالشان شناخته نشده‌اند... در عین حال احضار شدگان و ذخیره‌هایی که از رفتن به خدمت سربازی امتناع می‌کنند، تا در این گونه اقدامات شریک نباشند، برای ماه‌ها به زندان فرستاده می‌شوند. چنین سیاستی چه پیامی برای مردم اسرائیل می‌تواند داشته باشد؟

ارزیابی گروه‌های صلح‌طلبی که به آنها اشاره کردیم این بود که حمایت از مخالفان آگاه باعث می‌شود که این پدیده تقویت شود. به سختی می‌شود نحوه برخورد دولت و به خصوص ارتش را با هزاران مخالف آگاه و خانواده‌های حامی آنها درک کرد.^۱ در واقع، این نحوه برخورد حاکی از تحول بزرگی در فرهنگ نظامی اسرائیل و مستلزم شهادت اخلاقی و اشتیاق برای قبول خطر سیاسی است که جناح چپ اسرائیل همواره فاقد آن بوده است. نافرمانی مدنی در این ابعاد باعث شکاف عمیقی در جامعه اسرائیل می‌شود، مع‌هذا، بدون چنین گذشتی، مشکل می‌شود تصور کرد که چطور باید به این معضل مصیبت‌بار خاتمه داد.^۲ یک روشنفکر

۱. شمار زیاد و نامعلومی از کسانی که از رفتن به سربازی سر باز زدند، کسانی هستند که بهانه‌های گوناگون دارند. خیلی‌ها امتناع خود را به لحاظ اخلاقی و ایدئولوژیکی آشکار نمی‌کنند و تقاضا می‌کنند که به دلایل پزشکی، شخصی و یا خانوادگی از خدمت معاف شوند. ارتش هم به خوبی از این پدیده آگاه است و معمولاً این معافیت‌ها را می‌دهد تا بر مخالفت‌های اخلاقی یا سیاسی دامن نزنند. گذشته از اینها، برای نظام بسیار سنگین است که هزاران نفر را که اکثرشان تحصیل کرده و از خانواده‌های متوسط هستند به علت نرفتن به سربازی زندانی کند. مجازات نسبتاً سبک که معمولاً ۲۸ روز است و گاهی چندبار تکرار می‌شود، و اگر شخص واندهد او را معاف می‌کنند، نشانه سردرگمی ارتش در برخورد با این پدیده است که در فرهنگ اسرائیل غیرمعمول است. مخالفان عقیدتی معمولاً تقاضا می‌کنند که در داخل خط سبز خدمت کنند یا به خدمت غیرنظامی اعزام شوند (حق انتخابی که بیشتر به زنان جوان مذهبی می‌دهند) ولی با مردان موافقت نمی‌شود و آنها را به دادگاه می‌برند.

۲. معمولاً چنین اصطکاکی میان ارزش‌ها، و در این مورد بین تفسیر قبیله‌ای و مدنی از

اسرائیلی به نام تنیا راین هارت^۱ تخمین زده است که «جناح صلح طلب هوادار ایدئولوژی» قریب یک سوم شهروندان اسرائیل اند. این رقم احتمالاً عرب‌های اسرائیل را نیز شامل می‌شود که هیچ‌گاه به خدمت سربازی احضار نمی‌شوند. یهودیان هوادار ایدئولوژی که از تخلیه کامل و یا تقریباً کامل اراضی اشغالی حمایت می‌کنند، حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت یهودی را تشکیل می‌دهند. این رقم شامل هواداران جداسازی نیست، که نه به همزیستی مسالمت‌آمیز با فلسطینی‌ها اهمیتی می‌دهند و نه به شهرک‌های یهودی‌نشین. جناح صلح طلب اگرچه در اقلیت قرار دارد ولی ضعف آنها در تعدادشان نیست، بلکه در این است که آنها فعالانی راحت طلب‌اند. به اقلیت کوچکی که فعال شود - مثل مخالفان آگاه - فوراً، حتی همقطاران چپ‌گرای‌شان، انگ چپ تندرو می‌زنند. با این حال، اگر این گروه به اندازه شهرک‌نشینان فعال بودند - کسانی که از خودگذشتگی شخصی و جمعی قابل ملاحظه‌ای نشان می‌دهند و برای عقایدشان خطرات بزرگی را به جان می‌خرند - در آن صورت نافرمانی مدنی وسیع می‌توانست تمامیت نظام استعماری و ظلم را به زانو درآورد. گناه بزرگ حزب مرتز و شخص یاسی سارید این است که از مخالفان آگاه که مورد حمایت گروه‌های کوچک اصول‌گراست، غفلت کرده و لذا فرصت تحولی عمده را از دست می‌دهد.

یک فرصت کوچک‌تر ولی از نظر نمادی مهم‌تری نیز با قصور حزب کارگر در فشارآوردن به حکومت قبلی اسرائیل برای امضای منشور رم

یهودیت، بدون نوعی جنگ داخلی قابل حل و فصل نیست، ولی هرگونه حمایت از خشونت علیه جمعیت شهری غیرمسلح اساساً کاری غیراخلاقی است. اما، اسرائیل نمی‌تواند یک جنگ داخلی را تحمل کند، اگرچه مدت‌هاست درگیر ستیز فرهنگی سختی بوده که همیشه هم خیلی آشکار نبوده است. نافرمانی مدنی در سطح وسیع، جنگ داخلی نیست ولی همان پیامدها را دارد.

برای ایجاد دادگاه جنایات بین‌المللی، از دست رفت. این پیمان که به موجب آن، دادگاه جنایات بین‌المللی ایجاد شد به امضای ۱۲۰ دولت و از جمله روسیه، فرانسه، و بریتانیا رسید. ایالات متحده، چین، لیبی، عراق، قطر، یمن و اسرائیل علیه آن رأی دادند. منشور رم در اول ژوئیه سال ۲۰۰۲، به اجرا گذاشته شد. دولت‌ها برای اینکه بتوانند در معرفی و انتخاب قضات و بازپرسان آن شرکت داشته باشند باید تا ۳۱ نوامبر ۲۰۰۲ آن را تصویب می‌کردند. بدون تصویب، و تنها امضای منشور، به منزله اطلاع از آن بود.^۱ اگرچه اسرائیل در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۲، منشور جنایات جنگی بین‌المللی را امضا کرد، ولی امضای یک پیمان بین‌المللی تنها ابراز موافقت کلی با آن است. کشور امضاکننده تا زمانی که دولت آن را تصویب نکرده، مقید به اجرای مفاد پیمان نیست. اسرائیل هنوز آن را تصویب نکرده است.

منشور رم، جنایات جنگی را نقض جدی مفاد پیمان چهارم ژنو می‌داند و آن را جنایت علیه بشریت، جنایت علیه صلح و جنایت ناشی از تجاوز و تعرض تعریف کرده است. در این منشور، اعلام شده که جنایات جنگی «نقض جدی قوانین و قواعد متعارف در درگیری‌های مسلحانه

۱. اسرائیل و ایالات متحده از دیرباز تلاش‌های جهانی مربوط به تأسیس یک دادگاه جنایی بین‌المللی با قضات بین‌المللی را تضعیف کرده‌اند. مثلاً در مباحثات مربوط به دادگاه جنایات جنگی در رم، ایالات متحده تقاضا داشت که آمریکا و شهروندانش باید در قبول بازپرسی در دادگاه جنگی مخیر باشند. تصور کنید که اگر مطابق قوانین آمریکا، متهمین جنایی در قبول بازپرسی مخیر می‌بودند، چه می‌شد؟ اسرائیل و آمریکا نگران این بودند که پیگردکنندگان متعصب و سیاست‌زده ممکن است علیه‌شان ادعاهای پوچ و یا تحریف‌شده‌ای را عنوان کنند. دلیل دیگر مخالفت‌شان این بود که عملیات تروریستی در منشور رم گنجانده نشده بود و شاید هم به این علت که تعریف آن دشوار و بحث‌انگیز بود، همان‌طور که تعریف تروریسم دولتی دشوار و بحث‌انگیز است. با این حال، در بسیاری از مواد این منشور اقدامات شبه‌تروریستی عملی جنایت‌کارانه تلقی شده است اما از واژه تروریسم به خاطر دشواری تعریف آن ذکری به میان نیامده است.

بین‌المللی در چهارچوب قوانین پذیرفته شده بین‌المللی است.^۱ این منشور، نقطه اوج تلاش‌هایی است که برای محدود کردن خشونت در جنگ‌ها صورت می‌گرفت. تلاش‌هایی که از اواسط قرن نوزدهم آغاز و در جلسات و توافق‌های چندملیتی در لاهه در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ تنظیم و مدون شد. در مقدمه پیمان ۱۹۰۷ آمده است که «هم ساکنان و هم متجاوزان به یک سرزمین، تحت حمایت و حاکمیت اصول قانون ملل، به ترتیبی که ناشی از کاربرد متعارف این قوانین میان ملل متمدن و نیز ناشی از قوانین بشری و برخاسته از وجدان جمعی است، قرار دارند.»

یک جنبش مخالف به معنای واقعی کلمه که معتقد به حقوق بشر و اصول اخلاقی عموماً پذیرفته شده است، باید از فرصتی که منشور رم فراهم آورده و توجه جهانیان به این منشور استفاده کند تا افکار عمومی اسرائیلی‌ها و خاصه ارتشیان آن را از ماهیت دقیق جنایات جنگی که مرتکب می‌شوند، آگاه سازد.

به دلایل زیاد، آگاه کردن جامعه اسرائیل از این جنایات، وظیفه

۱. فهرست موارد نقض قوانین حاکم بر جنگ‌ها، فهرستی طولانی است، ولی فهرست موارد نقضی که به درگیری اسرائیل و فلسطین مرتبط به نظر می‌رسد، در ذیل آمده است: الف) حملات عامدانه علیه جمعیت غیرنظامی و یا اشخاصی که مستقیماً در مخاصمات شرکت ندارند؛ ب) حمله علیه اهداف غیرنظامی، یعنی اهدافی که نظامی نیستند؛ ج) حمله عامدانه به افراد، تأسیسات، اموال، واحدها، یا وسایط نقلیه‌ای که مشغول رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه‌اند و یا براساس منشور سازمان ملل متحد مأموریت حفاظت از صلح را دارند؛ د) حمله عامدانه، حمله‌ای است که باعث خسارت‌های جانی و یا جراحت به غیرنظامیان می‌شود و یا اهداف غیرنظامی را تخریب می‌کند و یا به محیط طبیعی خسارت جدی و بلندمدت وارد می‌آورد و به روشنی در مقایسه با امتیاز نظامی مستقیمی که از آن تحصیل می‌شود، افراط و زیاده‌روی است؛ ه) حمله یا بمباران شهرها، روستاها، اماکن مسکونی یا ساختمان‌هایی که بی‌دفاع‌اند و اهداف نظامی محسوب نمی‌شوند، به هر وسیله‌ای که باشد؛ و) انتقال مستقیم یا غیرمستقیم بخشی از جمعیت نیروی اشغالگر به اراضی اشغالگر، یا انتقال تمام یا بخشی از جمعیت اراضی اشغالی به جایی دیگر در داخل همین اراضی و یا به خارج از آن.

دشواری است. بسیاری از یهودیان معتقدند که یک ارتش یهودی هرگز چنین جنایاتی مرتکب نمی‌شود و جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت همواره علیه یهودیان صورت گرفته نه به دست یهودیان. اگر ارتش اسرائیل اقدامی کرده که دقیقاً «مطابق قوانین» نیست، این کار برای دفاع از خود بوده و یا دلیل موجه دیگری داشته است. بعضی دیگر، اگرچه نه لزوماً آشکارا یا آگاهانه، معتقدند که پس از این همه رنج و بلایی که یهودیان از سوی مذاهب دیگر متحمل شده‌اند، کاملاً محق‌اند که در مورد غریبه‌های خشن و مدعی باشند.^۱ یک عامل دیگر، تمایل به نوعی تقدیس مذهبی ارتش است. ترکیب این عوامل باعث می‌شود که سیاستمداران و احزاب سیاسی از بحث درباره جنایات جنگی که اسرائیل ممکن است مرتکب شده باشد، امتناع کنند، امتناعی که قابل فهم ولی غیرقابل توجیه است. لذا، تنها یک گروه کوچک ولی صریح‌اللهجه، یعنی «جبهه صلح» به سرپرستی روزنامه‌نگار قدیمی و فعال غیرسازش‌کار صلح، یوری اونری^۲، تلاش کرده است تا توجه عموم را به دادگاه جنایات جنگی جدید و ارتباط آن با اقدامات جنگی‌ای جلب کند که هر دو طرف، اسرائیل و فلسطین، مرتکب شده‌اند. ولی تلاش‌هایش چندان به جایی نرسیده است. جبهه صلح احتمالاً این قدر ساده‌اندیش نبود که فکر کند می‌تواند افسران و رهبران اسرائیل را به دادگاه جنایات جنگی بکشانند (مگر نه اینکه فاتحان هرگز به خاطر جنایات جنگی محاکمه نمی‌شوند)، بلکه امیدوار بود که این مسئله را در افکار عمومی مطرح کند تا شاید مانع برخی اقدامات علیه

۱. یکی از سازوکارهای مربوط به محق بودن که به بدترین وجه از آن استفاده می‌شود، خاطره کشتار جمعی یهودیان در جنگ جهانی دوم است. یکی از بحث‌های متداول در اختلاف‌نظرهای داخلی میان خود یهودیان هنگامی که درباره ستیز میان یهودیان و غریبه‌های گفت‌وگو می‌کنند، «سخن گفتن از طرف قربانیان کشتار جمعی یهودیان» یا بازماندگان آنهاست.

فلسطینی‌ها شود، اقداماتی نظیر ویرانی‌هایی که در جنین صورت دادند، اعدام‌های خودسرانه، بازداشت‌های وسیع و یا گرسنگی دادن به جمعیت. شرکت حزب کارگر در دولت شارون در دور اول نخست‌وزیری او، حملات بی‌ملاحظه به شهروندان اسرائیلی در قلب این کشور و شکست گفت‌وگوهای کمپ دیوید باعث تفرقه در صفوف جناح صلح‌طلب و فلج کردن اغلب اعضای آن شد، ولی درعین حال، گروه‌های کوچک و سازمان‌های غیردولتی بشردوستانه را تقویت و اصول‌گراتر کرد. این امر همچنین سبب شد تا ده‌ها گروه جدید به وجود آید. در میان این گروه‌ها باید از گروه تاعیوش^۱ نام برد که در اکتبر سال ۲۰۰۰ ایجاد شد و شامل جوانان و دانشجویان عرب و یهودی است که فعالیت‌های بشردوستانه را سازمان می‌دهند و مثلاً برای نیازمندان فلسطینی آذوقه و لوازم می‌فرستند، درعین حال که اعتراضات سیاسی هم به پا می‌کنند و یا در اعتراضات سیاسی سازمان داده شده دیگران مشارکت می‌کنند.^۲ گروه «صلح فوری» که در اواخر دهه ۱۹۷۰ تأسیس شد، این گروه‌های کوچک را تحت سازماندهی خود قرار داده است. این گروه دارای یک دبیرخانه است و برخی از رهبران و روشنفکران کمابیش میانه‌رو (مثل آموس اوز^۳، ای. بی. یهوشوا^۴) با آن همکاری دارند، ولی این گروه فاقد یک دستورکار سیاسی روزآمد است (اگرچه شعارهایش را روزآمد کرده است). این گروه‌های کوچک و پراکنده، جای خالی احزاب چپ را پر می‌کنند ولی درمقابل احزاب راست‌گرا، دارای قدرت همسنگ نیستند.

1. Ta'ayush

۲. در یک کتاب جدید و جالب که به زبان عبری تحت عنوان در این ماجرا من کجا قرار می‌گیرم؟، یک فعال حقوق بشر به نام دافنا گولان اکنون درباره فعالیت‌های بشردوستانه مربوط به حقوق بشر و اقدامات سیاسی خود و دیگران صحبت می‌کند. خانم دکتر گولان که در حال حاضر استاد دانشکده حقوق دانشگاه هبرو است، همچنین بر شمار قابل ملاحظه زنان در این سازمان‌های غیردولتی تأکید می‌کند.

3. Amos Oz

4. A.B.Yehoshua

۲۱. جنگ چریکی غیرخشونت‌بار

این بخش ماقبل آخر کتاب را به چاپ مجدد سه گزارش تهیه شده در سه سازمان غیردولتی و نیز بخش‌هایی از بررسی انجام شده به همت یک گروه از محققان فلسطینی اختصاص داده‌ایم. این سه گزارش، که همه براساس گفته‌های شاهدان عینی تهیه شده، هر یک به روش خاص خود نشان می‌دهند که فعالیت سیاسی گروه‌های بین‌المللی و اسرائیلی تا حد رساندن کمک‌های انسان‌دوستانه در سطح محلی تنزل کرده است. این‌گونه واکنش درقبال خشونت را می‌توان نوعی جنگ چریکی غیرخشونت‌بار درمقابل رژیم اشغال‌گر دانست. فعالیت‌هایی که یهودیان اسرائیل، فلسطینی‌های اسرائیلی و دیگران به آن دست می‌زنند. بررسی محققان فلسطینی، آثار عمیق خشونت ناشی از انهدام سیاسی جاری را روی کودکان دبستانی فلسطینی مستند کرده است.

سه گزارش اول در دو نکته مشترک‌اند: این گزارش‌ها، فعالیت‌های مشخصی را در چهارچوب عمومی درگیری اسرائیل و فلسطین توضیح می‌دهند. اینها گزارش‌هایی معتبرند که حاوی اظهارات شاهدان عینی و حاکی از طعنه و کنایه‌های ظریف در مورد وضعیت جاری و نقش خود این افراد در آن است. اولین ماجرا، از گزارش روزانه اعضای یک سازمان غیردولتی گرفته شده است به نام سازمان ماچسام واچ^۱ که واژه ترکیبی از عبری و انگلیسی به معنای «دیده‌بان پست بازرسی» است. سربازان در این پست‌ها باید یکایک فلسطینی‌هایی را که می‌خواهند از اراضی اشغالی بیرون بروند بازرسی کنند. دلیل رسمی برای وجود چنین پست‌های بازرسی، ممانعت از ورود تروریست‌ها، بمب‌گذاران انتحاری و دیگر مظنونین، به داخل اسرائیل است. اما درعمل، این بازرسی‌ها هیچ امنیتی

برای اسرائیل به ارمغان نمی‌آورند، چرا که فلسطینی‌هایی که قصد خرابکاری دارند، هزارویک راه برای ورود به اسرائیل می‌دانند.^۱ سازمان ماچسام واج در فوریه ۲۰۰۱ به همت زنان داوطلب یهودی و فلسطینی تأسیس شد تا بر پست‌های بازرسی نظارت کنند و مانع از تهدید و آزار فلسطینی‌ها به دست سربازان شوند. با این حال، سربازانی که در این پست‌ها خدمت می‌کنند با خود این ناظران نیز بدرفتاری می‌کنند. در گزارش‌هایی که در ذیل آمده حداقل ویراستاری صورت گرفته است تا سندیت و اعتبارشان حفظ شود.

گزارش شماره یک

یک شنبه صبح، ۳ نوامبر ۲۰۰۳، معبربندی‌های الخدر^۲ و مدرسه راهنمایی دخترانه

اعضای گروه: چایا ا.،^۳ لورن ئی.،^۴ مایا آر.،^۵

کلیات: درحالی که در اسرائیل، این هفته مصادف بود با پایان کار حکومت ائتلافی میان حزب کارگر و حزب لیکود (که البته با تأخیر زیاد صورت گرفت ولی به هر حال باید آن را به فال نیک گرفت) و ابهامی که برای آینده به وجود آورد. ولی در فلسطین ماجرای همیشگی کشتار، حکومت نظامی، معبربندی‌ها و بازداشت‌ها ادامه داشت. از میان این موارد خشونت بار، مورد آخر شایان توجه است. باید به خاطر داشته باشیم که روزی نمی‌گذرد که در آن

۱. با این همه، برخی از بمب‌گذاران انتحاری و دیگر حمله‌کنندگان، همین پست‌های بازرسی را هدف قرار داده‌اند. بعضی مدعی‌اند که علت واقعی وجود این پست‌های بازرسی، آرام کردن جمعیت یهودی وحشت‌زده از طریق به نمایش گذاشتن این نکته است که نیروهای امنیتی اسرائیل از آنها حفاظت می‌کنند.

2. al-Khader

3. Chaya O.

4. Lauren E.

5. Maya R.

فلسطینی‌ها بازداشت و حبس نشوند. بعضی روزها، تعداد زندانیان جدید بین ۳ تا ۵ نفر و در روزهای دیگر به ده‌ها نفر می‌رسد. یورش به اردوگاه جنین که حالا در پایان دومین هفته آن هستیم، باعث شد که ۱۶۰ نفر دیگر زندانی شوند. این بدان معناست که بازداشتگاه‌های اسرائیل مملو از هزاران فلسطینی است (گمان کنم که تعداد آنها بین ۷ تا ۸ هزار نفر است، اگرچه ممکن است اشتباه کنم - مایا) که اکثرشان از زمان شروع «عملیات سپر دفاعی» تاکنون دستگیر شده‌اند. غالب آنان محاکمه نشده‌اند و بسیاری از آنها «بازداشتی فاقد حکم» تلقی می‌شوند. خانواده‌های‌شان اجازه ملاقات با آنها را ندارند. برخی از این خانواده‌ها که عموماً خانواده‌های افرادی هستند که در مراحل اولیه انتفاضه و یا قبل از آن دستگیر شده‌اند (زندانیان قدیمی)، بیش از دو سال است که نتوانسته‌اند پسر، برادر، شوهر و یا پدر خود را ملاقات کنند.

تخریب خانه‌ها اکنون کار روزانه نیروهای دفاع اسرائیل شده است. در این مورد نیز به نظر می‌رسد که جمع خانه‌های تخریب شده در چند ماه اخیر بیش از همه خانه‌هایی باشد که از پایان انتفاضه اول تخریب شده است. اگر این کار ادامه یابد به زودی چیزی از جنین باقی نخواهد ماند...

در شهر حبرون، ۴ روز در هفته مقررات منع رفت و آمد اجرا می‌شود، یعنی روز مراسم یادبود «قرائت تورات» و روزهای قبل و بعد از آن. اینها مراسمی است که شهرک‌نشینان یهودی و بازدیدکنندگان‌شان به آن اقدام می‌کنند. ترتیبات مقرر شده برای حسن برگزاری این مراسم، حتی بر شهر مجاور، یعنی ناحیه بیت لحم هم تأثیر گذاشته و این شهر شاهد معربندی‌ها و حضور وسیع‌تر نظامیان از روز پنج‌شنبه تا یک‌شنبه است.

نوبت کاری ما:

به محض آنکه به تقاطع الخدر و معبربندی آن نقطه رسیدیم (حدود ساعت ۷/۲۰ دقیقه صبح) ملاحظه کردیم که «ترتیبات» تازه‌ای در حال اجراست: دو سرباز عادی در میان تعداد زیادی فلسطینی ایستاده بودند که می‌خواستند از معبربندی عبور کنند و به آنها فرمان می‌دادند که به صف شوند تا کارت شناسایی‌شان را کنترل کنند. بعضی از زنان و سالخورده‌گان، بازرسی نشده و بی‌توجه به سربازان از پشت آنها گذشتند ولی بیشتر افراد بدون هیچ سؤال و یا نشانه دلخوری اطاعت می‌کردند. یک فلسطینی و بعد هم خود سربازان به ما گفتند که علت این کار اخطاری است که [در مورد یک بمب‌گذاری انتحاری در منطقه] دریافت کرده بودند. باید متذکر شد که این سربازان خشونت به خرج نمی‌دادند و سعی داشتند افراد معطل نشوند (چند ثانیه طول می‌کشید که هر کس کارت شناسایی‌اش را نشان بدهد و بگذرد). اما کار بازرسی فلسطینی‌هایی که در داخل ناحیه کرانه باختری رفت و آمد می‌کنند، و حالا دیگر مکرر و معمول شده، بسیار آزاردهنده است.

در کمتر از صد متر در طرف شرق این تقاطع، در ایستگاه کهنه و کثیف تاکسی‌ها و مینی‌بوس‌ها که درست پشت معبربندی بعدی قرار دارد، بحث داغی بین ما و رانندگان تاکسی مسیر الخدر به رام‌الله درگرفت. حال و روز این افراد چنان بد بود که وقتی سلامی به آنها کردیم نزدیک بود منفجر شوند. معلوم بود که روز بدی داشتند. آنها ساعت یک پس از نیمه‌شب برای نوبت صف کشیده بودند. در ساعت ۷/۵ صبح، بعضی‌شان که حتی موتورشان را هم روشن نکرده بودند، نزدیک بود اشک‌شان درآید. ابتدا سر ما

(ناظران) داد زدند که در زمان و در جاهایی که به ما نیاز دارند، پیدایمان نیست و روز شنبه صبح و پنجشنبه بعدازظهر در این جهنم دره (آنطور که رک و راست به ما گفتند) خبری از ما نبود. اولی مربوط به زمانی است که کارکنان و کارگران از جنوب کرانه باختری به محل کارشان در مناطق رام الله و جریکو می‌روند و دومی زمانی است که برای تعطیلات آخر هفته به خانه‌هایشان برمی‌گردند. ارتش و پلیس مرزی دو زمان بیشتر از همیشه مورد نفرت‌اند، چرا که تاکسی‌ها را ساعت‌ها معطل می‌کنند (بعضی می‌گفتند آنها را مجبور کرده‌اند که ۴ و حتی ۵ ساعت وسط این بیابان که جاده این جهنم دره از میان آن می‌گذرد معطل بمانند). راننده‌ها بعد از اینکه شکوه‌هایشان در مورد بی‌فایده بودن کار ما تمام شد، آرام‌تر شدند و ماجر را تعریف کردند. مردانی که ما با آنها صحبت کردیم بخشی از یک گروه حدوداً ۱۵ نفره از رانندگان تاکسی ناحیه حبرون بودند. همه آنها خاطره خوبی از دوره قبل از سپتامبر ۲۰۰۰ داشتند، زمانی که می‌توانستند به هر جا که می‌خواستند بروند، از جنوب حبرون در جنوب گرفته تا جنین در شمال و پل آلنبی^۱ در شرق (روی رودخانه اردن، مرز میان کرانه باختری و خاوری) و گاهی هم وارد خاک اسرائیل می‌شدند. اگرچه مالیاتی که دولت خودگردان از آنها می‌گرفت بالا بود، ولی درآمد ماهانه‌شان از ۸۰۰۰ شکل^۲، حدود ۱۵۰۰ دلار، کمتر نبود. کمی بعد از شروع انتفاضه و اجرای کامل سیاست معبربندی، همان‌طور که ما بارها در گزارش‌های خود متذکر شده‌ایم، دیگر اجازه نداشتند در جاده‌های اصلی «ممنوع برای اعراب»

1. Allenby Bridge

۲. Shekel، واحد پول اسرائیل.

رفت و آمد کنند و مجبور بودند از جاده‌های فرعی (غالباً خاکی) رفت و آمد کنند که در مسیر آنها نیز پست‌های بازرسی، معبربندی‌ها و موانع متعدد وجود داشت. خلاصه این ماجرای دوساله این است که این ۱۵ راننده تصمیم می‌گیرند خانه‌ای در الخدر (نزدیک معبربندی‌ها) اجاره کنند. چون تعداد مسافران روزانه که به خارج از این منطقه می‌رفتند به‌طور بی‌سابقه‌ای کم شده است (و در نتیجه موانع بی‌شمار مسیر و نیز بحران اقتصادی، خیلی از افراد نمی‌توانند کرایه ۱۵ شکلی از الخدر تا رام‌الله را بپردازند) هر راننده فقط یک راه می‌تواند برود و برگردد. حتی این کار هم مستلزم این است که راننده در صف نوبت قرار بگیرد و با راننده‌های دیگر قرار و مدار لازم را بگذارد تا رقابت و درگیری پیش نیاید.

بنابراین، فکرش را بکنید، روز را از یک بعد از نیمه‌شب شروع کنی و گاهی ۷، ۸ و حتی ۱۲ ساعت در انتظار بمانی که فقط یک بار مسافر ببری و برگردی که آن هم با توجه به شرایط این جهنم‌دره ممکن است سفر اول و آخرت باشد. درواقع، آنها تقریباً همه روز و شب‌شان را در اطراف «ایستگاه» سپری می‌کنند. همان‌جا فلافل چرب و نه چندان تمیزی می‌خورند. قهوه تلخی می‌نوشند و دائماً با هم اختلاط می‌کنند. هنگام غروب به خانه اجاره‌ای خود می‌روند و چند ساعت بعد برمی‌گردند. آخر هفته هم یک روز تعطیل را به خانه و به کنار خانواده خود می‌روند. یوسف، راننده‌ای که بیشتر از بقیه با ما صحبت کرد، پدر ده بچه و اهل روستای یاتا است. او درآمد ماهانه خود را که پس از این همه مشقت به دست می‌آورد بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ شکل (۲۰۰ تا ۳۰۰ دلار) تخمین می‌زند و می‌گوید هیچ‌وقت بالاتر از ۲۰۰۰ شکل پول در نمی‌آورد.

ما با دلی غمگین راننده‌ها را ترک کردیم و به مدرسه راهنمایی دخترانه رفتیم، و در آنجا در حیاط مدرسه، مدیره آن، خانم ام شادی^۱ به ما خوشامد گفت. همراه او خانم خوش پوشی بود که به ما گفتند ناظر تربیت بدنی در وزارت آموزش و پرورش منطقه بیت لحم است. هم مدیر مدرسه و هم این خانم علاقه مند بودند با ما صحبت کنند و ام شادی فوراً ماجرای روز گذشته (شنبه، ۲ نوامبر) را تعریف کرد. او گفت ابتدا نیروهای ارتش وسیله نقلیه مشکوکی را که نزدیک باشگاه الخدر و در فاصله‌ای نه چندان دور از مدرسه دخترانه پارک شده بود، ملاحظه می‌کنند و تصمیم می‌گیرند بدون هرگونه اخطار و معطلی‌ای آن را منفجر کنند (آنها حتی به خود زحمت ندادند در مورد صاحب آن پرس‌وجو کنند). ام شادی با عجله می‌رود تا شاگردان مدرسه را از قبل آماده و آرام کند. باین حال، کمی بعد از انفجار و بدون هیچ دلیلی، سربازان شروع به پرتاب گلوله‌های اشک‌آور در اطراف مدرسه می‌کنند. باد هم گاز اشک‌آور را به داخل مدرسه که دختران در آن در حال ورزش بودند و بعد هم به درون کلاس‌ها برد. ام شادی فوراً سه خانم معلمی را که حامله بودند به در اتاقی در عقب مدرسه برد و بعد به سراغ بچه‌ها رفت که خیلی‌شان دچار سرگیجه شده بودند و حال‌شان خوب نبود. اگرچه او سعی کرد همه را آرام کند، ولی در آن شرایط، برقراری مجدد کلاس‌ها میسر نبود و مدرسه را تعطیل کردند.

بعد از تعریف این جزئیات، خانم خوله^۲، معلم ورزش مدرسه هم به ام شادی و ربیحه عطاالله^۳ (ناظر آموزش و پرورش) پیوست و

1. Um Shadi

2. Khawla

3. Rabiha Atallah

ام شادی به موضوع‌های نسبتاً بهتری مثل ژیمناستیک و آموزش زبان و نیز به تفاوت‌های میان شائول موفاز (وزیر دفاع جدید و رئیس سابق ستاد ارتش) و بنیامین بن الیزر پرداخت. این سه نفر از نسل دوم آوارگان‌اند (و درواقع خوله از نسل سوم است). خانوادهٔ ام شادی اهل عین‌الکرم^۱ (محلّه‌ای در اورشلیم شرقی)، رییحه از زکریا^۲ و خوله از جوهره^۳ (نزدیک موشاو اورا)^۴ هستند و همگی فوق‌العاده پرانرژی و پرکارند و مشتاق‌اند که با ما بیشتر تماس و همکاری داشته باشند.



گزارش بعدی نامه‌ای است که سیلويا پیترومن^۵، پس از شرکت در مسابقهٔ زیتون‌چینی برای پسرش نوشته است. ماه اکتبر و نوامبر، فصل زیتون‌چینی است. زیتون محصول اصلی کشاورزی فلسطین و پایهٔ بسیاری از صنایع روستایی است که پس از فشردن، روغن‌زیتون و صابون، عطر و غیره تهیه می‌کنند. در پاییز سال ۲۰۰۲، شهرک‌نشینان یهودی تصمیم گرفتند که برای تثبیت مالکیت خود بر این اراضی از شر روستاییان خلاص شوند و خودشان محصول زیتون را برداشت کنند. چندین گروه صلح‌طلب، عمدتاً تحت هدایت یکی از فعالان گروه صلح‌طلب صلح فوری، و نیز فعالان دیگری به نام آدام کلر^۶ و یهودیت هارل^۷، از سازمان جبههٔ صلح^۸ و اعضای گروه تاعیوش تصمیم گرفتند به کمک روستاییان فلسطین بشتابند که محصول‌شان به سرقت رفته بود.

1. Ein-Karem

3. Jura

5. Sylvia Piterman

7. Yehudith Harel

2. Zakaria

4. Mashav Ora

6. Adam Keller

8. Peace Bloc

پسرم،

دیروز ما دوباره به مأموریت زیتون چینی در اراضی اشغالی رفتیم، ولی این بار نزدیک بود جانمان را بر سر آن بگذاریم. گروهی شامل ده نفر اسرائیلی و دیگر شتملیت هبلودیم و نیز راننده مان که یک فلسطینی از اهالی اورشلیم شرقی بود. درواقع، گروه کوچکی بود و این البته حسن کار بود چرا که طی چند هفته گذشته، ارتش گروه های بزرگ تر ما را بارها متوقف کرده بود و خیلی دیر به روستاها رسیدیم... ما به روستای عین عباس^۱ می رفتیم، روستای کوچکی در مجاورت شهرک یهودی نشینی به نام ایتزار^۲ که ساکنانش به سبب تندرو بودن نام بدی در کرده اند.

وقتی به عین عباس رسیدیم، بلندگوی مناره مسجد این خبر را پخش کرد که یک گروه داوطلب صلح از راه رسیده و آماده است که به روستاییان برای برداشت زیتون رسیده کمک کند. ما به دو گروه تقسیم شدیم و به طرف دو باغستان زیتون به راه افتادیم. تنها چندتا فلسطینی به گروه کوچک ما پیوستند که عبارت بودند از یک زن میان سال (مادر ۱۲ بچه)، مادر سالخورده همین زن، یک پسر بچه که سوار الاغ بود و یک پسر دیگر. راننده ما هم با ما همراه شد و تنها آدمی بود که به هر دو زبان عربی و عبری صحبت می کرد.

ده دقیقه ای راه رفته بودیم که شخصی را دیدیم که معلوم بود یکی از شهرک نشینان است. او بالای تپه ایستاده بود. او فریاد زد و به زبان عبری از ما خواست که برگردیم به همان جایی که از آن آمده

1. Ein Abus

2. Itzhar

بودیم. ما به راه خود به طرف باغستان ادامه دادیم و شهرک نشین مزبور به سوی ما شلیک کرد. خیلی ترسیدیم و روی زمین دراز کشیدیم. سرپرست گروه ما، هیلل^۱، تلفن همراهش را درآورد و به ارتش، پلیس، رادیو و هرکس که دیگر که فکر می کرد ممکن است کمک کند تلفن کرد.

بعد به نظر آمد که شهرک نشین مزبور تیراندازی را متوقف کرده است و ما هم از روی زمین بلند شدیم. بنا به درخواست ما، فلسطینی ها به نقطه ای رفتند که از بالای تپه دیده نشوند. آنها تعدادی کیسه به ما دادند و یک قطعه بزرگ کرباس که زیر درخت ها روی زمین پهن کنیم تا زیتون ها روی آن بریزد و ما به طرف باغستان به راه ادامه دادیم. بالاخره به آنجا رسیدیم و شروع به چیدن زیتون کردیم.

اما کمی بعد متوجه شدیم که حدود ده دوازده نفر از شهرک نشینان از آن سوی تپه به طرف ما می آیند. وقتی به ما نزدیک شدند شروع به داد و فریاد کردند و تیر هوایی هم شلیک کردند. آنها به ما بدو بیراه گفتند و ما را نازی خواندند. ما محلی به آنها نگذاشتیم و به کار چیدن زیتون ادامه دادیم. درعین حال، سرپرست گروه ما با ارتش و پلیس صحبت می کرد و از آنها می خواست که از ما در مقابل شهرک نشینان محافظت کنند. بعد یکی از شهرک نشینان با تحکم از ما خواست کارت شناسایی مان را به آنها نشان بدهیم. ما از او پرسیدیم که اگر او پلیس است کارت شناسایی اش را نشان بدهد، که البته او کارتی نداشت. این شخص به ما گفت اگر باردیگر به آنجا برویم ما را خواهند کشت.

شهرک نشینان، که عرق چین های بزرگی سر تراشیده شان را

1. Hillel

می‌پوشاند و طره موئی از دو سوی صورت‌شان آویزان بود، به وضوح از اینکه نتوانستند ما را برگردانند عصبی بودند. آنها سعی کردند ما را بترسانند، به طرف ما خیز برمی‌داشتند و تفنگ‌های‌شان را به سوی ما می‌گرفتند. یک بار هم به پایین تپه رفتند و ما را نگران کردند که نکند به فلسطینی‌ها حمله کنند. لذا دو نفر از ما هم پایین رفتیم تا به روستاییان هشدار بدهیم، ولی این کار ضرورتی نداشت. روستاییان پیش از این فرار کرده بودند. بالاخره، ارتش، یعنی سه سرباز بسیار جوان، از راه رسیدند. آنها به ما گفتند که فوراً آنجا را ترک کنیم زیرا ما از ارتش برای آمدن به آنجا مجوز نگرفته بودیم. ما گوش نکردیم و به آنها گفتیم ما مجوز داریم و اصرار کردیم که آن را ببینند. ما درعین حال به چیدن زیتون ادامه دادیم، لذا سربازان به ما گفتند که اگر فوراً آنجا را ترک نکنیم آنها پلیس را خبر خواهند کرد و پلیس ما را جلب خواهد کرد. ما به چیدن ادامه دادیم.

بعد هم گروه دیگری از داوطلبان به سرپرستی یاکوف^۱ که یکی از افراد شناخته شده در مسابقه زیتون‌چینی بود، به باغستانی که در آن بودیم رسید. معلوم شد که سریکی از آنها از سنگی که یکی از شهرک‌نشینان پرتاب کرده بود زخمی شده است و آمبولانس او را به بیمارستان برده است. گروه او تصمیم گرفته بود که دورتر نرود و به طرف ما آمده بود. حقیقت این است که زیتون زیادی هم در باغستان باقی نمانده بود و شهرک‌نشینان قبلاً بسیاری از درختان را از زیتون لخت کرده بودند. ما زیتون‌هایی را که چیده بودیم داخل گونی‌هایی ریختیم و آنها را به پایین تپه به روستا بردیم. وقتی به روستا رسیدیم، فلسطینی‌ها به گرمی با ما برخورد کردند. و اگرچه

1. Yaakov

ما زبان یکدیگر را نمی دانستیم، ولی زبان اشاره برای بیان احساس دوستانه شان نسبت به ما کافی بود.

امروز یک گروه ۶۰ نفره از داوطلبان به عین عباس بازگشت تا کار ما را تمام کند... در باغستان تعداد زیادی از سربازان نیروی دفاعی اسرائیل به سرپرستی یک سروان ذخیره به ما پیوستند. روی درختان آنجا زیتون کمی باقی مانده بود. به نظر می رسید که شهرک نشینان به خوبی خدمت درختان رسیده اند. نتوانستم خودم را نگه دارم و از همان سروان پرسیدم که آیا منصفانه است که روستاییان نتوانند زیتون شان را بچینند، مگر اینکه گروهی از داوطلبان به کمک شان بیاید و ارتش را وادارند که حائل میان ما و شهرک نشینان شود.

این سروان رفتاری بسیار دوستانه داشت و آدم جذابی بود. او قسم خورد که اگر روستاییان از ارتش کمک خواسته بودند، ارتش به کمک شان می آمد. متأسفانه، ذره ای حقیقت در آنچه به من گفت وجود نداشت. حقیقت این است که ارتش با شهرک نشینان همراهی کامل داشت و به هزار بهانه نمی گذاشت روستاییان به باغستان خودشان بروند. این سروان تأکید کرد که یک گروه خطرناک از افراد حماس در روستاست و برای همین هم شهرک نشینان اسلحه حمل می کنند. جالب این است که ارتش فکر نکرده بود که وقتی ما آن روز و روز قبل به روستا رفته بودیم باید ما را در مقابل خطر مذکور حفاظت می کرد.

من همچنین از این سروان پرسیدم که شهرک نشینان ها در آنجا چه می کنند. او گفت که حضور شهرک نشینان در آن تپه ها مسئله ای سیاسی است که روز ۲۸ ژانویه (روز انتخابات) در مورد آن

تصمیم‌گیری خواهد شد.^۱ از آنجا که این سروان یکی از مشاوران شارون است، این بدان معناست که اگر شارون در انتخابات برنده شود، در آن صورت شهرک‌نشین‌ها ایتزار، ایتامار^۲، تاپوآش^۳ و حبرون (که افراطی‌ترین شهرک‌نشین‌های کرانه غربی محسوب می‌شوند) مشمول «تسلیم دردناک زمین درمقابل صلح» نخواهند شد [گفته خود شارون]. این هم چیزی جز یک دوره بی‌پایان درگیری و سقوط اقتصادی نیست.

پسرم، باید بدانی که بازدید من از عین عباس چیزی جز خشم و خستگی بی‌حد و حصر برایم باقی نداشت و هنوز که هنوز است نمی‌دانم با این خشم و خستگی روحی چه کنم. آیا توصیه مناسبی برایم داری؟

دوستدار تو، ایما



در آمریکای شمالی، بسیاری از گروه‌های مسیحی پروتستان حامی بی‌چون‌وچرای اسرائیل‌اند حتی مسیحی صهیونیست شناخته می‌شوند. با این همه، مسیحیان دیگری هم هستند که زندگی‌شان را وقف کمک‌های نسان‌دوستانه به فلسطینی‌ها کرده‌اند. یکی از این سازمان‌های غیردولتی،

۱. نویسنده این گزارش که خود شاهد عینی ماجرا بود به مؤلف کتاب حاضر گفت که: در یک مورد دیگر، ارتش ما را متوقف کرد و این‌طور صحنه‌سازی کرد که گویا در یک اتومبیل مواد منفجره کشف کرده است. ما را بیش از ۴ ساعت معطل کردند و به همین دلیل ساعت ۳ بعدازظهر به روستا رسیدیم. در آن وقت از روز دیگر کار زیادی نمی‌شود کرد. با این همه، ما یعنی گروهی که از اورشلیم آمده بودیم، به کفریانوم رفتیم و به یک خانواده در چیدن زیتون کمک کردیم. این مواد منفجره، مهم‌ترین مواد منفجره‌ای بود که در طول انتفاضه «کشف شد». آن را مکرراً در رادیو اعلام کردند و روزنامه‌ها آرتس در شماره سوم نوامبر ۲۰۰۲، نصف صفحه خود را به آن اختصاص داد.

2. Itamar

3. Tapuach

گروه مسیحی میانجی صلح^۱ است که یک گروه کاری جهانی برای مأموریت‌های صلح‌جویانه در سراسر جهان است. این گروه تحت سرپرستی مسیحیان منوئی یا محافل کلیسایی برادران و دوستان قرار دارد.

در یکی از گزارش‌های آنان چنین آمده است:

گزارش شماره سه

به روز شده در هبرون، دوشنبه، ۱۸ نوامبر، ۲۰۰۲
مقررات منع رفت و آمد در تمام شهر (هبرون) برقرار است. این گروه تعداد زیادی درخواست تلفنی از خانواده‌هایی که به خاطر برقراری حکومت نظامی بدون غذا مانده‌اند دریافت کرد. گروه برای خرید مواد غذایی به مکان‌هایی که می‌دانست باز هستند رفت و عمدتاً شیر و نان خرید و آنها را میان خانواده‌های مختلف این ناحیه تقسیم کرد.

گرک رولینز^۲ و جان لینز^۳، یکی از بازدیدکنندگان گروه بتسلم^۴ - که یک گروه هواخواه حقوق بشر در اسرائیل است - را با خود به محله جبل جوهر^۵ بردند تا محل تیراندازی روز ۱۴ نوامبر را بازدید کنند. شهرک نشینان، چندتایی چادر در منطقه برپا کرده بود و ارتش مشغول ساختن دیوار در جاده‌ای بود که به محل تیراندازی منتهی می‌شد. رولینز، سورودز^۶ و دو بازدیدکننده، مقداری

۱. یکی از فرقه‌های مسیحیت که در قرن ۱۶ پایه‌گذاری شد و هنوز در آمریکا و اروپا فعال است. این گروه مخالف شرکت افراد در ارتش و دولت است. رهبر این فرقه سیمون منو (۱۴۹۲-۱۵۵۹) بود. - م.

2. Greg Rollins

3. John Lynes

4. B'Tselem

5. Jabel Johar

6. Sue Rhodes

مواد غذایی به خانه‌های مردم رساندند. وقتی از پست بازرسی خیابان دوبیه^۱ می‌گذشتند، یک فلسطینی و پسرش را دیدند که بازداشت شده بودند. سربازان، این مرد را زمانی که پسرش را به مطب پزشک می‌برد، گرفته بودند. افراد گروه مسیحی میانجی صلح حدود بیست دقیقه‌ای با سربازان کلنجر رفتند تا توانستند مرد فلسطینی و پسرش را آزاد کنند تا به خانه‌شان بروند.

لین کلاسن^۲ اطلاعاتی در مورد ۱۸ خانوار در وادی روس^۳ از دره بقاء و نیز محله جبل جوهر جمع‌آوری کرده بود که به آنها اخطار شده بود خانه‌هایشان تخریب خواهد شد. خانواده‌هایی که این اخطار را دریافت کرده بودند، هیچ ارتباطی با آن حمله نداشتند، ولی حالا دارند به منطقه حائل که تا اطراف کیریات عربیه^۴ (شهرک مهاجرنشینی در نزدیکی هبرون) گسترش یافته، می‌روند. رولینز یکی از افراد گروه را همراهی کرد که می‌خواست برادرش را که در یک پمپ بنزین در پست بازرسی جدید ارتش اسرائیل در حبرون بازداشت شده بود، خلاص کند. در طول راه، شنیدند که مقررات منع رفت‌وآمد برای چندساعتی در بخش‌هایی از اج-۱ (منطقه‌ای نزدیک شهرک مهاجرنشینی که علی‌الظاهر باید تحت کنترل فلسطین باشد) لغو شده است. مقررات منع رفت‌وآمد در منطقه اج-۲ منطقه‌ای در اطراف غارانبیاء^۵ که تحت کنترل اسرائیلی‌هاست)، از ۸/۵ تا ۱۱ شب لغو شده بود.

مترجم گروه تلفن کرد و خبر داد که سربازان در محله او وارد خانه‌ها می‌شوند. یک سرباز به زن سالخورده‌ای دستور داده بود که به او نگاه نکند. وقتی آن زن به دستورش وقعی نگذاشت،

1. Dyboyya

2. Leanne Clausen

3. Wadi Roos

4. Kiryat Arba

5. Patriarchs'cave

سرباز یک جفت کفش را به طرفش پرتاب کرده است. کلاسن با مترجم روی خط ماند تا ماری لورنس^۱ و کریستین اندرسن^۲ بتوانند به آن خانه برسند. کلاسن به گوش خود شنید که سربازان، افراد خانه را به صورت کلامی و جسمانی مورد آزار قرار می‌دادند. سربازان، کمی پس از اینکه لورنس و اندرسون رسیدند، خانه را ترک کردند.

بسیاری از خانواده‌ها و دو نفر از مترجمان به گروه مسیحی میانجی صلح گفتند که شهرداری حبرون معمولاً در طول ساعات حکومت نظامی، مواد غذایی اضطراری را می‌رساند، ولی ارتش اسرائیل جلوی این کار را گرفته و تهدید کرده است که اگر به این کار ادامه دهند به آنها تیراندازی خواهد کرد.^۳ افراد گروه مسیحی میانجی صلح پیشنهاد کردند که اگر کارکنان شهرداری بخواهند توزیع مواد غذایی را ادامه دهند، حاضرند آنها را همراهی کنند.

حدود ساعت ۵ بعدازظهر، یکی از اعضای خانواده‌ای فلسطینی که نزدیک کیریات عربیه زندگی می‌کند وحشت‌زده به گروه تلفن کرد و خبر داد که شهرک‌نشینان خانه‌اش را محاصره کرده، آن را سنگباران می‌کنند (اعضای این خانواده نگران جان‌شان بودند). ماری یودر^۴، رودز، اندرسون، لینز، و جری لوین^۵ به طرف این خانه شتافتند. کلاسن و کریستین کاتن^۶، چندبار به پلیس کیریات عربیه تلفن کردند، ولی پلیس هربار گوشی را گذاشت. بعد، کلاسن ناچار به برخی از دوستان اسرائیلی گروه تلفن کرد تا از طرف این

1. Mary Lawrence

2. Kristen Anderson

۳. مطابق پیمان ژنو (پیمان چهارم)، نیروهای اشغالگر باید دسترسی جمعیت تحت اشغال را به غذا، کمک‌های پزشکی و کمک‌های انسان‌دوستانه تضمین کنند.

4. Mary Yoder

5. Jerry Levin

6. Christine Caton

خانواده به پلیس تلفن کنند. وقتی افراد گروه مسیحی میانجی صلح به این خانه رسیدند، تعدادی جیب ارتشی جلوی خانه را محاصره کرده بود و شهرک نشینان کمی دورتر جمع شده بودند. این خانواده به اعضای گروه گفتند که پلیس جلوی حمله شهرک نشینان را گرفته ولی اگر پلیس آنجا را ترک کند، شهرک نشینان دوباره حمله خواهند کرد. لذا، اعضای گروه مسیحی میانجی صلح تصمیم گرفتند شب را نزد این خانواده بمانند.

در ساعت ۹/۵ شب، رولینز و مترجم گروه برای آوردن برادرزاده اش به خیابان «سلام» رفتند. هنگام بازگشت از باب زاویه^۱ مقداری سبزیجات خریدند که مترجم گروه آنها را برای خانواده های فلسطینی در قسمت شهر قدیم برد.

چهارشنبه، ۲۰ نوامبر ۲۰۰۲

مقررات منع رفت و آمد در تمام شهر برقرار است. لورنس، یودر، و رودز به توزیع مواد غذایی در شهر قدیم و منطقه اچ-۲ در حبرون ادامه دادند. رولینز با گروهی از اعضای شورای جهانی برنامه همراهی کلیساهای جهان^۲ ملاقات کرد که برای بازدید یک روزه آمده بودند. ساعت ۱۱ صبح، به اندرسن، کاتن، لوین و لینز، تلفنی شد و گفتند که قرار است خانه ای در المناره واقع در حبرون تخریب شود. کلاسن با کمیته اسرائیلی مخالف تخریب منازل^۳ تماس گرفت و آنها به او گفتند که دیوان عالی اسرائیل اجازه تخریب خانه های شبه نظامیان فلسطینی را داده است. ارتش

1. Bab Zaweyya

2. The World Council of Churches Ecumenical Accompaniment Program

3. The Israeli Committee Against House Demolitions

اسرائیل طبقه بالای این ساختمان را که یکی از تیراندازان حادثه ۱۵ نوامبر با خانواده‌اش در آن زندگی می‌کرد منفجر ساخت. این خانواده که انتظار این اتفاق را داشت، اموال خود را پیشاپیش از خانه بیرون برده بود. سربازان سپس یک‌بار دیگر طبقه بالا را منفجر کردند تا مطمئن شوند که خانه به کلی ویران شده است.

پنج‌شنبه، ۲۱ نوامبر ۲۰۰۲

مقررات منع رفت‌وآمد در تمام شهر برقرار است. لوین، رولینز، رودز، و لینز با اعضای کمیته اسرائیلی مخالف تخریب منازل همراه شدند تا شب را با فلسطینی‌های محله جبل جوهر بگذرانند. سربازان اسرائیلی با بولدوزر، دیوار آشپزخانه یکی از خانه‌ها را خراب کرده بودند و گفتند که بقیه خانه را صبح روز بعد تخریب خواهند کرد. سربازان به لوین، لینز و کاترین مایکوک^۱ و جف هالپر^۲ که از اعضای کمیته بودند، دستور دادند آنجا را ترک کنند و قول دادند که از خانه‌ها درمقابل حمله شهرک‌نشینان حفاظت خواهند کرد. این گروه توانست شب را در دو خانه دیگر فلسطینی سپری کند. فعالیتی از سوی شهرک‌نشینان دیده نشد.

جمعه، ۲۲ نوامبر ۲۰۰۲

مقررات منع رفت‌وآمد در تمام شهر برقرار است. یکی از حقوق‌دانان کمیته اسرائیلی مخالف تخریب منازل حکم تعویق تخریب خانه‌ای را که سربازان تهدید به تخریب کرده بودند،

1. Katherine Maycock

2. Jeff Halper

دریافت کرد. کلاسین و اندرسن، مواد غذایی به ناحیه جبل جوهر رساندند. در طول راه، سربازان اسرائیلی را دیدند که حدود ۲۰ فلسطینی را در مسجدی بازداشت کرده‌اند. همسایه‌ها به آنان گفتند که مدت‌هاست این افراد را در آنجا نگه داشته‌اند. گروه مسیحی میانجی صلح با سربازان و فلسطینی‌ها خوش‌وبشی کرد و از کنار آنها گذشت. بعد از توزیع مواد غذایی و هنگام بازگشت، ملاحظه کردند که سربازان همه آنها به جز سه نفر را آزاد کرده‌اند. اندرسن، رودز، لوین و یودر همراه اعضای کمیته در خانه‌ها خوابیدند. اعضای گروه متوجه شدند که سربازان اسرائیلی ظاهراً شهرک‌نشینان را تحت کنترل درآورده‌اند.



بالاخره، در قسمت آخر این بخش، قسمتی از یک گزارش تحقیقی را نقل کرده‌ایم که گروهی از کارکنان وابسته به دانشگاه بیرزیت^۱ تهیه کرده‌اند، که یک سلسله بررسی درباره آثار تعدی سربازان اسرائیلی روی زندگی افراد و خدمات اجتماعی صورت داده‌اند.^۲ قسمتی از گزارش آنها مربوط به آثار این تعدی بر آموزش و پرورش است.

سال تحصیلی گذشته (۲۰۰۱-۲۰۰۲) بسیار تلخ بود زیرا فقر روزافزون، ویرانی محیط‌زیست و زیربناها، تخریب خانه‌ها و مؤسسات، مرگ و میر، جراحات، معلولیت افراد و توقیف و دستگیری دوستان و آشنایان و نیز اشغال مجدد تمام کرانه باختری

1. Bir Zeit University

۲. این گروه شامل ریتا گیا کامان، آیتا عبدالله، رولا ابو صفیه و لونا شامیه بود که گزارش‌ها را نیز همین‌ها نوشته‌اند. این بخش، از گزارشی تحت عنوان «آموزش زیر لوله تفنگ: محیط آموزشی کودکان فلسطینی در شرایط جنگی» استخراج شده که در تاریخ اول دسامبر ۲۰۰۲ تهیه شده است.

به دست ارتش اسرائیل شرایط جدیدی به مردم فلسطین تحمیل کرد. نظام آموزش و پرورش هم از این تخریب و ویرانی در امان نماند. در پایان سال تحصیلی ۲۰۰۱-۲۰۰۲، وزارت آموزش و پرورش گزارش داد که ۲۱۶ دانش آموز کشته، و ۲۵۱۴ نفر آنان زخمی شدند و ۱۶۴ دانش آموز دستگیر شدند، و نیز ۱۷ معلم و کارمند بخش آموزشی کشته و ۷۱ نفر بازداشت شدند و ۱۲۸۹ مدرسه لااقل برای مدت سه هفته متوالی، پس از هجوم ارتش اسرائیل بین ۲۹ مارس تا پایان سال تحصیلی تعطیل بود. حدود ۵۰ درصد دانش آموزان و ۳۵ هزار کارمند آموزش و پرورش به دلیل موانع گوناگون نتوانستند در مدارس حاضر شوند. تعداد زیادی از معلمان و دانش آموزان نیز نتوانستند قبل و بعد از تهاجم‌ها میان روستا و مراکز شهری رفت و آمد کنند.

دانش آموزان سال آخر دبیرستان که خود را برای «توجیه» (امتحان نهایی) آماده می‌کردند، با دشواری‌های زیادی روبه رو شدند و برنامه امتحانات به دلیل عملیات ارتش بیش از یک ماه به تأخیر افتاد. اغلب این بچه‌ها، خاصه آنهایی که در شمال کرانه باختری زندگی می‌کردند، تعطیلات ۲ تا ۳ ماهه تابستانی خود را به دلیل مقررات منع رفت و آمد، در خانه‌ها و یا بازداشتگاه‌ها حبس بودند. بسیاری از محله‌ها، خاصه در مراکز پرجمعیت شهری، اردوگاه‌های آوارگان و روستاهای فقیر از تجاوزهای مکرر ارتش، بمباران‌ها، اعدام‌های بدون محاکمه، و نیز کشتن و زخمی کردن بی‌ملاحظه شهروندان (که نیمی از آنان کودک بود) و همچنین یورش‌های شبانه سربازان به خانه‌های اشخاص، و توقیف و اذیت و آزار اعضای خانواده‌ها، در رنج بودند. خانه‌ها، مزارع کشاورزی و دیگر اموال شخصی نظیر فروشگاه‌ها، کارگاه‌ها و مؤسسات خدماتی به طور مستمر تخریب می‌شد.

این بخش به صورت زیر به پایان می‌رسد:

همان‌طور که این گزارش بررسی تحصیلی نشان می‌دهد، اثر مخرب حملات مکرر اسرائیل در سال تحصیلی گذشته روی دانش‌آموزان مدارس بسیار بیشتر از تأثیر خسارت‌های زیربنایی بر محل اسکان‌شان، اعم از مدرسه و خانه است و تأثیر منفی عمیقی بر توان یادگیری، احساس امنیت، سلامت ذهن، شخصیت و درواقع خودآگاهی دانش‌آموزان داشته است. درحق این کودکان به انحاء گوناگون خشونت رواداشته‌اند و آنها با احساسی آمیخته از تنفر رشد می‌کنند، احساسی که آنها را فقط برای «گرایش به رفتار خشونت‌آمیز» آماده می‌کند. درواقع، رفتار خشونت‌آمیز رفتاری ذاتی نیست، بلکه از اجتماع کسب می‌شود. در مورد فلسطین، فرآیند اکتساب خشونت، با اشغال نظامی اسرائیل شروع و خاتمه می‌پذیرد.

خاتمه

انهدام سیاسی ادامه دارد

اولین فصل این کتاب، بحران مستمری را که خصلت ذاتی دولت اسرائیل بعد از ۱۹۶۷ است و نیز تناقضات موجود در منطق و ایدئولوژی جناح راست اسرائیل را توضیح می‌دهد. تنها راه حل منطقی برای این بحران و تناقض (یعنی آرزوی تملک تمام سرزمین اسرائیل، بدون ساکنان فلسطینی آن، که خصلت یهودیت دولت اسرائیل را به خطر می‌اندازند) این است که یا از شرّ جمعیت ناخواسته آن خلاص شوند و یا به مرزهای ۱۹۶۷ برگردند و شاید حتی قسمتی از جلیلیه را هم که بخش بزرگی از جمعیت آن عرب است، واگذار کنند. به عبارت دیگر، پاک‌سازی قومی کامل یا جزئی، تنها پاسخ صریح به ناهمخوانی‌های غیرقابل تحمل میان واقعیت‌های موجود و موردنظر در ایدئولوژی جناح راست است. راه حل دیگری که تحت شرایطی مورد قبول بسیاری از یهودیان اسرائیل است، مصالحه بر سر سرزمین‌های اشغالی است. این بحران در این حقیقت نهفته است که نظام سیاسی و فرهنگی اسرائیل نه قادر به پاک‌سازی قومی وسیع در منطقه است و نه حاضر است تن به

مصالحه‌ای واقعی و قابل قبول با فلسطینی‌ها بدهد.

اگرچه محدودیت‌های سیاسی و اخلاقی جاری در حال حاضر امکان پاک‌سازی قومی را نمی‌دهد، عوامل متعددی بروز آن را در آینده محتمل‌تر کرده است. برخلاف گذشته‌ای نه چندان دور، افکار عمومی اسرائیل اکنون «انتقال» (واژه خوش‌ظاهری به جای پاک‌سازی قومی) جمعیت فلسطینی را موضوعی سزاوار گفت‌وگو می‌داند.^۱ برای مثال خاخام بنی الون^۲ که اکنون وزیر حمل‌ونقل و نماینده حزب وحدت ملی است (که ۸ کرسی در مجلس دارد) بارها گفته است که انتقال فلسطینی‌ها نه فقط گزینه‌ای درست و شرط لازم برای بقای دولت یهود است، بلکه گزینه‌ای انسان‌دوستانه است، چرا که فرستادن فلسطینی‌ها به سرزمین‌های عربی باعث می‌شود که از وضع وخیمی که تحت حکومت یهودیان دارند و یا از کشته شدن در عملیات نظامی نجات پیدا کنند.

آریل شارون خود را در محاصره افسران و مشاورینی مثل وزیر دفاع، شائول موفاز و رئیس ستاد، موشه یعلون، گذاشته است که ظاهراً همان عقاید افراطی او را دارند.^۳ لذا، احتمال این را که آریل شارون یک یا چند

۱. راست‌گرایان اسرائیل شایعاتی در مورد جزئیات برنامه پاک‌سازی قومی طی سال گذشته پخش کرده‌اند. به علاوه، فلسطینی‌ها و برخی از روشن‌فکران اسرائیل در مورد آن تذکر داده‌اند. یک مورد آن، مصاحبه‌ای است که بنی الون با هفته‌نامه دست‌راستی ماکور ریشون کرده و در آن به گفت‌وگوهای محرمانه میان آمریکا و اسرائیل در مورد اسکان صدها هزار فلسطینی در خاک عراق به عنوان بخشی از نظم جدید خاورمیانه پس از حمله آمریکا به عراق اشاره شده است. به‌طور کلی، حمایت هیجان‌آلود اسرائیل از دولت بوش در مبارزه تبلیغاتی علیه عراق در چهارچوب جنگی منطقه‌ای قابل بررسی است، چرا که رهبران اسرائیل معتقد بودند که جنگ آمریکا و عراق توجه وسایل ارتباط جمعی جهان را معطوف به خود خواهد کرد و به آنها امکان می‌دهد که مسئله فلسطینی‌ها را آسان‌تر حل و فصل کنند و اقدامات شدیدتری بکنند.

2. Benny Elon

۳. در طول دوره‌ای که موفاز رئیس ستاد ارتش و شارون نخست‌وزیر بود، موفاز

طرح جامع تهیه کرده باشد - چنانکه در جنگ ۱۹۸۲ تهیه کرده بود - نمی‌توان منتفی دانست. طرح او نه فقط شامل اقدامات شدید برای مقابله با مبارزه مسلحانه فلسطینی‌ها و جلوگیری از حملات تروریستی است، بلکه قصد دارد این تناقض ذاتی اساسی در ایدئولوژی‌های جناح راست و بنیادگرایان مذهبی را با تحقق بخشیدن به آرزوی پاک کردن سرزمین فلسطین از اعراب، یک‌بار و برای همیشه حل کند. مگر نه اینکه اسرائیل در تاریخ کوتاهش، سابقه پاک‌سازی قومی را در پرونده خود دارد.

افرایم هالوی^۱، دستیار نزدیک شارون و رئیس سابق موساد و رئیس فعلی شورای امنیت ملی، طی کنفرانس هرزلیه^۲، که قبلاً به آن اشاره کردیم، اظهار داشت که قواعد درگیری‌ها تغییر خواهد کرد، زیرا تهدید ناشی از اقدامات ابرتورستی علیه اسرائیل می‌تواند به منزله تلاشی برای نسل‌کشی علیه مردم اسرائیل تلقی شود و اساس موجودیت اسرائیل را تضعیف کند.^۳ او افزود که اگر فلسطینی‌ها به فعالیت‌های

چندین بار، حتی به‌طور آشکار، شکوه کرد که نخست‌وزیر به ارتش اجازه بی‌قیدوشرط نمی‌دهد تا کار فلسطینی‌ها را تمام کند و از شرّ عرفات خلاص شود. یک‌بار وقتی موفاز تصمیم کابینه را نادیده گرفت، شارون با عصبانیت مداخله کرد و به موفاز پیغام داد که «در اورشلیم یک دولت وجود دارد». به همین جهت وقتی که بنیامین الیزر دولت وحدت ملی را ترک کرد و شارون با وجود اختلاف‌نظر با موفاز او را جانشین الیزر کرد، همه شگفت‌زده شدند. لذا، برخی تحلیل‌گران نتیجه گرفتند که شارون مجبور بود نگذارد موفاز به احزاب اصول‌گرا، نظیر اتحادیه ملی بپیوندد.

1. Efraim Halevy

2. Herzliya

۳. «ابرتور» معمولاً به اقدامی اطلاق می‌شود که باعث کشته شدن هزاران تن و تخریب وسیع اموال و زیربناها شود و به احتمال زیاد با استفاده از سلاح‌های شیمیایی و میکربی صورت گیرد ولی ممکن است به صورت حمله‌ای غیرمتعارف، نظیر تلاش ناموفق برای زدن یک هواپیمای مسافربری اسرائیل در کنیا به وسیله موشک‌های زمین به هوا نیز باشد. در ابتدای سال ۲۰۰۲، گزارش داده شد که تلاش برای انجام یک ابرتور خنثی شد و افسران امنیتی وسیله انفجاری جاسازی شده در تانکری را که به انبار نفتی در ناحیه‌ای پرجمعیت در مرکز اسرائیل وارد می‌شد، پیدا و خنثی کرده بودند.

تروریستی خود ادامه دهند، امکان زیادی وجود دارد که نهضت ملی فلسطین به کلی منهدم شود. در این صورت، جهان هم اقدامات اسرائیل را درک و از آن حمایت خواهد کرد. هالوی توضیح نداد که این اقدامات چگونه اقداماتی است.

امکان اقدامات شدیدتر علیه فلسطینی‌ها در نتیجه مهم‌ترین دستاورد شارون فراهم شده است و آن رابطه‌ای است که او توانسته میان مبارزه فلسطینی‌ها برای کسب خودگردانی - که در آن از عملیات تروریستی استفاده می‌شود - و تجهیز آمریکایی‌ها علیه تروریسم جهانی، ایجاد کند. شارون با استفاده از حادثه مصیبت‌بار ۱۱ سپتامبر فوراً اعلام کرد که «عرفات هم یک بن لادن است». تحلیل‌گران و کارشناسان اسرائیل این مقایسه را مسخره و زیان‌بار می‌دیدند ولی بعداً که این مقایسه را هم دولت بوش و هم افکار عمومی آمریکا پذیرفتند، بار دیگر برتری هوش سیاسی ذاتی شارون به نمایش گذاشته شد. این امر به او امکان داد تا بیشتر شهرها و اردوگاه‌های فلسطینی را مجدداً اشغال کند و مشروعیت دولت خودگردان را تضعیف سازد و نیز اموال و زیرساخت‌های مادی و معنوی آن را تخریب کند.

شکی نباید داشت که وظیفه اصلی هر دولتی، حفاظت از شهروندان خود به هر وسیله ممکن و از جمله توسل به نیروی قهریه است. از این نظر، عملیات ارتش اسرائیل اگر محدود به ممانعت از حملات بیشتر به جمعیت غیرنظامی اسرائیل و حذف تروریست‌ها و عملیات تروریستی باشد، کاملاً توجیه‌پذیر است. اما، این استدلال تا حدودی گمراه‌کننده و بی‌ربط است، زیرا خشونت ذاتی اشغال یک سرزمین و ظلمی را که ده‌ها سال بر مردم آن رفته است نادیده می‌گیرد. این استدلال هم که تنها هدف از اشغال مجدد اراضی فلسطینی حفاظت از شهروندان اسرائیل در مقابل عملیات تروریستی است درست شبیه همان اهداف اعلام شده در «عملیات صلح جلیلیه» است که با هدف مشروع حفظ امنیت شهروندان

یک دولت در تضاد قرار دارد. اهداف اصلی اشغال مجدد این اراضی از روش کار سازمان‌های امنیتی مختلف آشکار می‌شود که اقدامات‌شان به وضوح برای اذیت و آزار فلسطینی‌ها طرح‌ریزی شده و باعث نفرت بیشتر آنان و تمایل فزون‌تر به انتقام‌گیری می‌شود. این سیاست‌ها صرفاً باعث افزایش ترور و خشونت می‌شود، خاصه اینکه هیچ امیدی به یافتن راه‌حلی سریع و منطقی برای فلسطین باقی نگذاشته است. این وضع باعث بروز واکنش‌های خشونت‌بار زنجیرواری شده که بیشترین تأثیر را روی جامعه فلسطین گذاشته است. آنان که در بیرون حکومت اسرائیل‌اند، از جمله شهروندان اسرائیل و جامعه یهودیان آمریکا نسبت به این وضع بی‌تفاوت شده‌اند، چرا که خسارات محنت‌زایی که به یهودیان وارد آمده و رنج و اندوه ناشی از آن، امکان هرگونه همدردی آنان را با مصائب فردی و جمعی، محرومیت‌های اقتصادی، خشونت و ویرانی وارد شده به فلسطینی‌ها از میان برده است.

رساله حاضر بر آن نیست که آینده را پیش‌بینی کند و یا نیات و برنامه‌های شارون را حدس بزند. اما، مطالعه دقیق گفته‌های شارون، تحلیل عملیات نظامی اخیر و بررسی فرهنگ سیاسی و اجتماعی جاری در اسرائیل و خارج کافی است که نتیجه‌گیری کنیم که اسرائیل در حال حاضر انهدام تدریجی و روزافزون فلسطینی‌ها را دنبال می‌کند. این فرآیندی بلندمدت است که بیشتر مبتنی بر آزمون و خطاست و امکانات گوناگون فراهم آمده در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی و نیز فرصت‌هایی را که خود فلسطینی‌ها به وجود می‌آورند کندوکاو می‌کند.^۱

۱. یکی از برجسته‌ترین روشن‌فکران اسرائیلی - فلسطینی به نام آزمی بیشارا، در تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۰۲، در مورد فقدان راهبردی برای آزادی فلسطین گله‌مندانه می‌گوید: «بسیاری از عملیاتی که این روزها انجام می‌شود، انگیزه انتقام‌گیری دارد و یا مبتنی بر خشم است و محصول هیچ‌گونه راهبردی نیست. وقتی بحث بود یا نبود راهبردی ملی برای مسئله

اجرای برنامه انهدام فلسطینی‌ها تا حدودی به ایالات متحده بستگی دارد. اگرچه راست‌گرایان اسرائیل همواره بر این باور بوده‌اند که آمریکا به خاطر نفت، هوادار عرب است، ولی چپ‌ها و لیبرال‌های اسرائیل، آمریکا را نوعی فراشخصیت سیاسی و اخلاقی می‌دانند و معتقدند آنچه آمریکا مجاز می‌داند نه فقط از نظر سیاسی امری ممکن است بلکه مطابق معیارهای متعالی اخلاقی است چرا که این ملت نماد دنیای آزاد و الگوی غایی مردم سالاری و دژ مستحکم آزادی‌های مدنی است.

مع‌هذا، بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، موج فراگیر احساسات ضد اعراب و ضد اسلام در سراسر آمریکا و افزایش قدرت سیاسی صهیونیست‌های مسیحی، فضای سیاسی خاصی ایجاد کرد که در آن دولت آمریکا اسرائیل را از هر بلایی که بخواهد بر سر فلسطینی‌ها بیاورد باز نخواهد داشت، بلکه حتی حمایت و مشروعیت بین‌المللی را هم برای اسرائیل فراهم می‌آورد.^۱

درواقع، یکی از نخستین اظهارات جورج بوش در مورد ستیز (اسرائیل و فلسطین) برای جناح راست غیربنیادگرای اسرائیل تکان‌دهنده بود. بوش در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۲، پیشنهاد تأسیس دولتی فلسطینی را داد. او

فلسطین می‌شود، سؤال‌کنندگان ناشکیبا آن را در حد این پرسش که آیا شما با بمب‌گذاری انتحاری موافق‌اید یا خیر، تنزل می‌دهند. پایین آوردن سطح راهبرد ملی تا حد این سؤال نشان می‌دهد که در این هنگامه دشوار، سیاست فلسطینی‌ها تا چه حد ضعیف و مصیبت‌بار است.» بیش‌از پیش‌نهاد می‌کند که فلسطینی‌ها اهداف و ابزار مبارزه را میان خود به بحث بگذارند. او به وضوح انتفاضه مردمی را به جای مبارزه مسلحانه توصیه می‌کند.

۱. بنا به اعتقادات بنیادگرایان پروتستان، بازگشت حضرت مسیح و پایان مبارک تاریخ بستگی به عزیمت یهودیان به سرزمین مقدس و تحت کنترل درآوردن اورشلیم دارد. حمایت بی‌چون‌وچرای این بنیادگرایان از اسرائیل به همین دلیل است. این روایت دینی همچنین حاکی از آن است که یهودیان گروه گروه به مسیحیت خواهند گروید و فرهنگ مردم یهود خودبه‌خود از میان خواهد رفت. راست‌گرایان یهودی از این نکته آگاه هستند، ولی از حمایت این بنیادگرایان سیاسی خشنودند و معتقدند که آنچه در نهایت می‌خواهد روی دهد، با وضعیت سیاسی جاری هیچ ارتباطی ندارد.

نه تاریخ مشخصی برای ایجاد این دولت ارائه داد و نه برای تعیین مرزها اظهارنظری کرد، ولی توقف همه فعالیت‌های تروریستی و مقاومت را خواستار شد و تغییر رهبری فلسطین را توصیه کرد؛ درخواستی که برای عموم به معنای آن بود که باید از شرّ یاسر عرفات و هوادارانش خلاص شوند و دولت خودگردان مشمول اصلاحات مردم‌سالاری شود. البته حتی پیش از این با اظهارات بوش، اقتدار و اعتبار عرفات به پایین‌ترین سطح خود رسیده بود و روشن‌فکران فلسطینی خواستار اصلاحات و مردمی کردن حکومت شده بودند، ولی اظهارات بوش باعث شد که هواداران اصلاحات در داخل فلسطین سکوت اختیار کنند. درحالی‌که آمریکا در افغانستان می‌جنگید و درعین‌حال عراق را به جنگ تهدید می‌کرد، درخواست آمریکا برای اجرای اصلاحات چیزی جز اطاعت از او و قبول تعریف او از مردم‌سالاری نبود. لذا همه فلسطینی‌ها، با هر عقیده‌ای که در مورد حکومت عرفات داشتند، به‌طور طبیعی و یک‌صدا آن را رد کردند. اما در آخر همین سال، دیدگاه رئیس‌جمهوری با ارائه طرحی تحت عنوان «نقشه راه» تکمیل شد که به موجب آن تأسیس دولت فلسطین تا پایان سال ۲۰۰۳ در درون مرزهای موقت پیش‌بینی شده بود؛ البته پس از اینکه اسرائیل از سرزمین‌های دولت خودگردان خارج و انتخابات جدیدی برای شورای ملی فلسطین برگزار شود. دولت فلسطین در مرزهای موقت مذاکره با اسرائیل را شروع خواهد کرد تا در سال ۲۰۰۵ به یک توافق دائم برسند. براساس نقشه راه، همکاری‌های امنیتی اسرائیل و فلسطین در مرحله دوم شروع می‌شود که احتمالاً مصادف با زمانی است که جنگ آمریکا با عراق هم به پایان رسیده است. از اسرائیل خواسته می‌شود که به مقررات حکومت نظامی و دستگیری‌ها و نیز هرگونه عملیات در مناطق مسکونی خاتمه دهد. گروه به اصطلاح چهار، یعنی آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل بر اجرای این طرح نظارت خواهد کرد. اگرچه مطابق این طرح تأسیس واحدی مبهم تحت

عنوان دولت فلسطین پیش‌بینی شده است، از مسائلی مثل مرزها، آوارگان و وضع اورشلیم سخنی به میان نیامده است. این راهبرد با تاکتیک شارون برای خریدن زمان برای ادامه سیاست انهدام سیاسی فلسطینی‌ها سازگار است؛ تاکتیکی که بر این فرض استوار است که اذیت و آزار فلسطینی‌ها باعث ادامه حملات تروریستی آنان می‌شود و این خود پاسخ قدرتمند اسرائیل را به دنبال دارد و این ماجرا همین‌طور ادامه می‌یابد.

برای اینکه بدانیم تاکتیک شارون تا چه حد روی دو طرف مؤثر است باید به نتایج نظرسنجی انجام شده در اوایل دسامبر ۲۰۰۲ رجوع کنیم. بیش از هفت نفر از هر ده نفر فلسطینی و اسرائیلی گفته‌اند که آماده‌اند فرآیند صلحی مبتنی بر توقف خشونت فلسطینی‌ها و تمکین دولت اسرائیل در برابر ایجاد دولت فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷ را بپذیرند. کمتر از یک نفر از هر پنج نفر فلسطینی و اسرائیلی سرسختانه معتقد به بازپس‌گیری فلسطین تاریخی و یا ماندن در اراضی اشغالی بود. مع‌هذا، تعداد زیادی از فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در مورد آمادگی طرف دیگر برای قطع خشونت‌ها و یا واگذاری اراضی ابراز تردید کرده‌اند. از این‌رو است که غالب فلسطینی‌ها از روش‌های خشونت‌آمیز در انتفاضه حمایت می‌کنند و غالب اسرائیلی‌ها نیز هوادار سرکوب خشونت‌آمیز آنان به دست ارتش اسرائیل هستند.

آریل شارون که فردی آشنا به نقشه‌خوانی است، طرح نقشه راه جورج بوش را بسیار قابل قبول می‌داند. شارون در یک سخنرانی در جمع سردبیران روزنامه‌ها در ۵ نوامبر سال ۲۰۰۲، و نیز در سخنرانی دیگری در همان روز در مرکز علوم هرزلیه دیدگاه خود را در مورد چگونگی حل و فصل درگیری‌ها به روشنی بیان کرد. او گفت که با اجرای نقشه راه پیشنهادی جورج بوش، اسرائیل در کرانه باختری، مناطقی متصل به هم درست خواهد کرد که به فلسطینی‌ها امکان می‌دهد بین جنین و حبرون رفت و آمد کنند، بدون اینکه مجبور باشند از پست‌های بازرسی و یا

معربندی‌های اسرائیل بگذرند. این کار با ایجاد تونل‌ها و پل‌های تازه‌ای میسر خواهد شد. مع‌هذا، او بعداً گفت که اسرائیل دست به اقداماتی نظیر «ایجاد راه‌های ارتباطی میان مراکز جمعیتی فلسطین» خواهد زد. یعنی اگر فلسطینی‌ها به «تلاش صادقانه و واقعی برای توقف ترورها» ادامه دهند، اسرائیل از شهرهایی نظیر جنین، نابلس و حبرون خارج خواهد شد. شارون اظهار داشت بعد از اینکه اصلاحات خواسته شده از مقامات فلسطینی همگی انجام شد، مرحله بعدی طرح بوش به اجرا درخواهد آمد و آن تأسیس دولت فلسطینی است.

مقصود کاملاً روشن است. دولت فلسطین با ایجاد سه منطقه محصور تشکیل خواهد شد، یعنی با کشیدن دیوار حائل دور شهرهای جنین، نابلس و حبرون که هرگونه ارتباط عادی میان آنها را ناممکن می‌کند. طرح متصل کردن این مناطق محصور از طریق تونل و پل بدان معناست که اسرائیل در بقیه نقاط کرانه باختری حضوری قوی خواهد داشت. اگر بخواهیم مقایسه‌ای کرده باشیم باید بگوییم که در این صورت، باتوستان^۱ها، یا گتوهایی که سفیدپوستان برای جمعیت سیاه‌پوست آفریقا تهیه دیده بودند نیز نماد آزادی، حاکمیت و حق تصمیم‌گیری بود.

شارون برای اینکه نیات خود را روشن کرده باشد، اضافه کرد: «این دولت فلسطینی به‌طورکامل غیرنظامی خواهد بود. پلیس و نیروهای داخلی این دولت اجازه خواهد داشت که اسلحه سبک حمل کنند تا بتوانند نظم و قانون را برقرار سازد. اسرائیل تمام رفت‌وآمدها به کشور فلسطین را کنترل خواهد کرد، فضای آن در کنترل اسرائیل خواهد بود و اجازه نخواهد داشت با هیچ‌یک از دشمنان اسرائیل متحد شود.» شارون به خوبی می‌داند که هیچ‌یک از رهبران فلسطین حاضر نیست برای داشتن دولتی که حاکمیتش تا این اندازه محدود است دست از مبارزه بردارد،

ولی همین‌که شارون از عبارت «دولت فلسطینی» نام می‌برد - عبارتی که در فرهنگ لغات جناح راست اسرائیل به مثابه تابو است - در محافل بین‌المللی از او تصویری میانه‌رو می‌سازد و او را در مرکز طیف سیاسیون داخلی جای می‌دهد.^۱ مع‌هذا، همین نشانه‌های رفتار اعتدالی است که زمان تقریباً نامحدودی در اختیارش می‌گذارد تا فرآیند انهدام سیاسی را ادامه دهد.

همان‌طور که در این رساله راجع به آن بحث شد، انهدام سیاسی فرآیندی چندجانبه است که لزوماً به دکترین اجتماعی-نظامی منسجمی متکی نیست. راه‌کاری عمومی است که بسیاری از تصمیماتش در هنگام

۱. شارون به دلیل قبول موجودیت دولت فلسطین، مورد انتقاد هواداران جناح خود (مثل نتانیا‌هو و اوزی لنداو) قرار گرفت، ولی این انتقادات عمدتاً از سوی جناح راست مذهبی و بنیادگرا و نیز رهبران مهاجرنشین‌ها بود. برای مثال، شخصی به نام دووید بن شایم پیام زیر را روی اینترنت گذاشت: (لطفاً این پیام را برای هرکس که می‌توانید ارسال کنید) «آریل شارون، کاندیدای منچوری دوست داری شوکرانت چگونه باشد؟ یک جرعه یا دو جرعه؟ بگذارید در این خصوص رک‌وراست باشیم: این سپهسالار شارون و این سپهسالار مبتزنا، خواب مشابهی برای اسرائیل دیده‌اند و آن پاک‌سازی شهرک‌نشینان و جای دادن دولت سازمان فتح در داخل اسرائیل است. همین و بس! اکنون برای همه مردان (و نیز زنان) خوب، زمان آن رسیده است که از شر حزب لیکود خلاص شوند و به جناح راست بپیوندند. جسد بی‌جانش را برای حشرات جناح چپ رها کنید. موشه آرنز (وزیر دفاع سابق) خودش بی‌سروصدا رفت. بقیه شما هم زیادی سروصدا می‌کنید!! یک‌ماه‌ونیم فرصت دارید تا سروته قضیه را هم بیاورید. اگر این کار عملی نشد، بروید تا هر زمان که می‌خواهید انقلاب کنید! شش هفته فرصت دارید که هر کاری می‌توانید بکنید. یک (یا دو) رهبر برای خودتان پیدا کنید، اگر او توماس جفرسون نیست، اویگدور لیبرمن (رئیس جناح روسی حزب اتحاد ملی) و افی ایتم (رهبر حزب ملی - مذهبی) که دم دست‌تان هستند. آنها می‌گویند یادتان باشد که آخر ماجرا را ببینید و «دنبال پول باشید». لذا، چه کسی از این نفع‌پرستی سود می‌برد؟ البته، عرفات، آقای سپهسالار و جناح چپ. پس ای جناح راست، متحد شوید! دست خدا با شماست و اوست که به شما بازویی قدرتمند و اراده به کارگرفتن آن را می‌دهد. قوی باشید! قوی باشید! خدا به همه ما نیرو عنایت فرماید! ما همه را پس می‌گیریم و نگه می‌داریم!» روش‌های خشونت‌آمیز در میان بنیادگرایان مذهبی یهود نه تنها نادر نیست بلکه مکرر است.

عمل اتخاذ می‌شود، ولی آثار تجمعی آن دو جنبه دارد. جنبه نخست تخریب محیط عمومی فلسطین و از جمله رهبریت و نیز زیربنای مادی و اجتماعی آن است. اثر دوم این است که با ویران کردن محیط شخصی و از میان بردن امکان عادی شدن اوضاع و رسیدن به ثبات، روزبه‌روز زندگی را بر فلسطینی‌ها غیرقابل تحمل‌تر کنند. ایجاد کمبود مواد غذایی راه دیگری برای گذاشتن چنین تأثیری است. لذا، در اواسط نوامبر ۲۰۰۲، نیروهای ارتش اسرائیل یک انبار سه طبقه را در بیت لاهیه^۱ که شهری در شمال نوار غزه است به کلی ویران کردند. در این انبار آرد، روغن و برنج برای تغذیه ۳۸,۰۰۰ نفر برای مدت یک‌ماه ذخیره شده بود. این مواد غذایی متعلق به «برنامه غذایی جهان» وابسته به سازمان ملل بود. پیش‌ازین، وقتی انتفاضه در جریان بود، اسرائیل غالب کارگران فلسطینی را از ورود به اسرائیل منع کرد و منبع عمده درآمد نوار غزه پرجمعیت و فقیر را از میان برد و مسئولیت تغذیه بخورونمیر این فلسطینی‌ها را به مقامات سازمان ملل واگذار کرد.^۲ یکی از مقامات سازمان ملل در اوت ۲۰۰۲، اعلام کرد که حدود نیمی از جمعیت ۳/۳ میلیونی فلسطین کمک غذایی دریافت می‌کنند که این رقم از زمان شروع خشونت‌ها پنج برابر شده است.

از نظر شارون، همه این شرایط برای پایین آوردن توقعات فلسطینی‌ها، از میان بردن مقاومت آنها، منزوی کردن شان و متعاقب آنها از ترتیباتی که اسرائیلی‌ها مقرر می‌کنند، طراحی شده تا باعث شود که نهایتاً خودشان دسته‌جمعی و داوطلبانه از این سرزمین بروند. شارون آدم عمل‌گرایی

1. Beit Lahiya

۲. شب ۱۲ اکتبر ۲۰۰۲، پنج تن از کارگران فلسطینی درحالی‌که می‌خواستند برای یافتن کار از نوار غزه در مجاور تقاطع کارنی (در مرکز غزه) به داخل اسرائیل نفوذ کنند، کشته شدند. یک تانک اسرائیلی آنها را دید و با پرتاب گلوله‌ای هر پنج نفر را که همگی غیرمسلح بودند درجا کشت. اینها بمب‌گذار انتحاری نبودند بلکه کارگر انتحاری بودند.

است و می‌داند که افکار عمومی بین‌المللی نه پاک‌سازی قومی وسیع را می‌پذیرد و نه تبدیل پادشاهی اردن هاشمی به یک دولت فلسطینی را که از ابتدا مورد نظر شارون بود. مع‌هذا، صحنه سیاسی بین‌المللی را به دقت زیر نظر دارد تا از هر فرصتی که پیش می‌آید استفاده کند. او نه فقط در پی تضعیف جامعه فلسطین بلکه همچنین تضعیف جناح مخالف خود در اسرائیل است، زیرا مبارزه او علیه فلسطینی‌ها، با جدال فرهنگی علیه برخی از جناح‌هایی که شخصیت و هویت دولت اسرائیل را می‌سازند، گره خورده است.

جبهه دیگری از این جنگ مربوط به افکار عمومی جهان، خاصه افکار عمومی محافل یهودی آمریکای شمالی است. حتی پیش از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکایی‌ها، برخلاف اروپایی‌ها، قویاً و کلیشه‌وار ضد عرب و ضد مسلمان بودند و این گرایش بر دیدگاه‌شان نسبت به نزاع اعراب و اسرائیل تأثیر می‌گذاشت. اکثر مردم عادی آمریکا و وسایل ارتباط جمعی آن از اسرائیل حمایت بی‌چون و چرا می‌کردند بدون اینکه بین اسرائیل و سیاست‌های دولت آن تمایزی قائل باشند. اگرچه بسیاری از یهودیان آمریکا به سازمان‌های یهودی وابستگی ندارند و نظرات معتدلی در مورد ستیز اعراب و اسرائیل دارند، فعالان سیاسی درون محافل سازمان‌یافته یهودیان و نیز برخی از متفکرین محافظه‌کار و حاشیه‌نشین غالباً در مورد درگیری اعراب و اسرائیل دیدگاه‌هایی بسیار افراطی دارند.

بعد از ۱۱ سپتامبر، شدت بی‌منطقی و تکرار این احساسات ضدعربی به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش پیدا کرد. طبیعی بود که اسرائیل از این ناخشنودی‌ها به‌طور کامل بهره‌برداری کرد به نحوی که توانست فشار بر فلسطینی‌ها را شدت بخشد. اما، سیاست اسرائیل، انتقاد فراوان روشن‌فکران اروپایی و چند صدای مخالف را در آمریکای شمالی برانگیخته است. با کمال تأسف، این انتقادات غالباً بدون اینکه بررسی

شود، اظهارات ضدیهودی تلقی و مردود شناخته می‌شوند. اتهام ضدیت با یهود به ابزار قدرتمندی برای ساکت کردن مخالفان سیاست‌های ظالمانه اسرائیل تبدیل شده است. شکی نیست که برخی از عناصر قدیمی و جدیدتر ضدیهود در اروپا، آمریکای جنوبی و شمالی و دنیای عرب به دلیل انتقاد از سیاست‌های اسرائیل تشویق شده‌اند. این پدیده را باید با استفاده از ابزار اجتماعی و قانونی صحیح تقبیح کرد. چنانکه با ظهور هرگونه نژادپرستی هم باید همین کار را کرد. منتقدان جدی و با حسن‌نیت باید بسیار دقت کنند که چگونه و با چه کسانی تفاهم می‌کنند، اما رهبران اسرائیل هم باید از مسئولیتی که در قبال بیدارکردن احساسات ضدیهودی دارند آگاه باشند.

تقویت احساسات ضدعربی در ایالات متحده را می‌توان از اظهارات پروفسور اورن یفتاشل^۱ استاد دانشگاه بن‌گوریون درک کرد که به عنوان یکی از فعالان هوادار صلح و مسالمت، در بازدید سه‌هفته‌ای از دانشگاه‌های آمریکا به همراه رما حمامی^۲، استاد دانشگاه فلسطینی بیرزیت سخنرانی‌هایی ایراد کردند. او در باشگاه بوستون گلوب^۳ گفت که به نظر می‌رسد در مباحثات آمریکایی‌ها درباره درگیری اسرائیل و فلسطین تحول عمده‌ای در حال وقوع است و آن کم‌توجهی به موضوع فلسطین است. ولی حضار جلسه او را با واقعیاتی مشکوک و شواهدی فرضی که حتی در خود اسرائیل هم مدت‌ها پیش کنار گذاشته‌اند، مورد حمله قرار دادند. شواهد و قرائن مورد تردیدی که نه فقط دال بر جهالت بود، بلکه نشان از فقدان تمایل به شنیدن نظرات مخالف داشت. اظهاراتی نظیر «اردن کشور فلسطینی‌هاست» یا «سرزمین اسرائیل را خداوند به یهودیان و تنها به یهودیان داده است» و یا «اصلاً چیزی به نام مردم

1. Oren Yiftachel

2. Rema Hammami

3. Boston Globe

فلسطین وجود خارجی ندارد!» و یا «از اورشلیم در قرآن ذکر می‌شود به میان نیامده است» عمومیت داشت.

واکنش حضار در غالب دانشگاه‌ها یکسان بود.... مباحثات به شدت جهت‌دار شده بود و این را می‌شد از عدم تمایل حضار به حتی شنیدن شرح ماجرا از زبان دو سخنران اسرائیلی و فلسطینی مشاهده کرد. تقریباً در همه دانشگاه‌ها، حضار بلند می‌شدند و با عصبانیت می‌گفتند «چطور است که شما دو نفر با هم جروبحث نمی‌کنید؟» و یا «ما را فریب داده‌اند: قرار بود با هم جروبحث کنند ولی حالا هر کدام به تنهایی سخنرانی می‌کنند.» ایفتاشل با طعنه اضافه کرد: «حضار آمریکایی بیشتر علاقه‌مند بودند درباره تابلوی صلیب شکسته آلمان نازی که روی دیوار کتابخانه عمومی چسبانده بودند مجادله کنند تا اشغال ظالمانه فلسطین، نقض قوانین و هنجارهای بین‌المللی به دست اسرائیل و کشتار جمعی شهروندان بی‌گناه فلسطین و اسرائیل.»

صرف‌نظر از اینکه آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها چه برداشتی دارند، سرنوشت دولت اسرائیل و مردم فلسطین در خاورمیانه و در همان سرزمین تعیین می‌شود. واقعیت غیرقابل انکار این است که مردم فلسطین وجود دارند، حتی اگر از قدمت این مردم و نیز احتمال انهدام سیاسی - یا پاک‌سازی قومی آنان از این کشور - بدون تأثیری مهلک بر اسرائیل صرف‌نظر کنیم. مردم فلسطین، مثل بسیاری از ملت‌های دیگر که در حاکمیت دولت‌های دیگرند، اساساً مخلوق نظام جهانی استعماری هستند، اگرچه توسعه اجتماعی و سیاسی‌شان را همان قدرت استعماری (بریتانیا) یهودیان (که با حمایت استعمار بریتانیا شروع شد و بدون وجود آن ظهور دولت یهود در این منطقه ناممکن می‌بود) محدود کرده بود. مع‌هذا، حتی پیش از شروع استعمار فلسطینی‌ها به دست یهودیان در سال ۱۸۸۲، در این کشور تقریباً ۶۰۰

هزار عرب و ۲۰ هزار یهودی زندگی می‌کردند.^۱ از سوی دیگر، اسرائیل نه فقط واقعیتهای جافتاده در منطقه است، بلکه ابرقدرتی نظامی، اقتصادی و فنی است.^۲ دولت اسرائیل، مثل بسیاری از جوامع مهاجرپذیر، زاده‌گناه و بر خرابه‌های فرهنگ دیگری متولد شده است، فرهنگی که قربانی انهدام سیاسی و پاک‌سازی قومی است، اگرچه دولت جدید نتوانسته است مثل بسیاری دیگر از جوامع مهاجرپذیر، در محو کامل فرهنگ بومی رقیب موفق باشد. در سال ۱۹۴۸، قدرت چنین کاری را نداشت و فرهنگ فرااستعماری جهان به وضوح به چنین اقداماتی روی خوش نشان نمی‌داد. برخلاف الجزایر، زامبیا و یا کشورهای تحت استعمار سفیدپوستان در جنوب آفریقا، فلسطینی‌ها و دیگر دول عربی قادر نبودند از شر استعمارگران خود خلاص شوند. دولت یهود توانست علی‌رغم همهٔ معضلات خاورمیانه، جامعه‌ای مرفه، بالنده و روبه‌رشد ایجاد کند. تنها چیزی که این دولت نیاز داشت این بود که مشروعیتش در منطقه مورد قبول قرار گیرد. عادی شدن شرایط داخلی‌اش و نیز تداوم توسعه آن در بلندمدت متکی است به اینکه دیگر ملل منطقه آن را قبول کنند. این فرآیند با امضای پیمان صلح با مصر شروع شد که باید آن را از نظر اهمیت دومین پیروزی بزرگ صهیونیسم به حساب آورد. مهم‌ترین پیروزی اسرائیل، توافق‌نامهٔ اسلو بود که علی‌رغم عقب‌نشینی‌هایی که داشت، به موجب آن، قربانیان اصلی جنبش صهیونیستی حق موجودیت دولت یهود را در فلسطین پذیرفتند. این تحول انقلابی در تفکر سیاسی

۱. برای شرح مفصل تاریخ فلسطین رجوع کنید به کتاب من که با همکاری جوئل اس. میگدال، با عنوان تاریخ مردم فلسطین تألیف شده است. (انتشارات دانشگاه هاروارد، سال ۲۰۰۳)

۲. برتری نظامی اسرائیل در منطقه در هر دو جهت استفاده می‌شود: برخی می‌گویند یک قدرت نظامی مثل اسرائیل نباید به هیچ ترتیبی درمقابل اعراب کوتاه بیاید، درحالی‌که دیگران استدلال می‌کنند که یک کشور قدرتمند توان آن را دارد که امتیازاتی هم بدهد.

فلسطین، مثل پیمان صلح مصر و اسرائیل، پیامد دیر هنگام جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ بود.

اما جنگ ۱۹۶۷ پیامدهای اضافی و متعارفی هم داشت که باعث بحران مداوم در جامعه اسرائیلی شد. شارون و ایدئولوژی او نشانه وجود این بحران هستند که از آغاز اشغال و تبدیل اسرائیل به حکومت دموکراسی نژاد برتر تداوم داشته است. مهم ترین نشانه این حکومت غیرطبیعی این است که وقتی ۵۲۰ نفر یهودی در حبرون تعطیلات یهودیان را جشن می گیرند و میهمان دعوت می کنند تا انسجام خود را به نمایش بگذارند، ۱۶۰ هزار فلسطینی در «شهر قدیم» حبرون در زندان به سر می برند و در همین حال مهاجرنشینان همین تعطیلات مذهبی را به حساب خداپرستی خود می گذارند.

یورش سربازان به خانه های مردم و به خصوص در هنگام شب دیگر تبدیل به رویدادی مکرر شده است. این یورش ها به بهانه جست و جو برای یافتن تروریست ها و یا اسلحه صورت می گیرد و گاهی با غارت اموال و اغلب با کشتن عمدی افراد همراه است. و ده ها شاهد عینی در مورد این سوء رفتارها گزارش داده اند و سازمان بتسلم و دیگر سازمان های حقوق بشری نیز آنها را ثبت و ضبط کرده اند. حتی اگر این وقایع ناشی از دستورات رسیده از مقامات بالا نباشد، مقامات ارتشی - برخلاف دوره های قبل - معمولاً به این اعمال جنایت آمیز و انحرافی رسیدگی نمی کنند و به این ترتیب به سربازان می فهمانند که اموال، اموال شخصی و حتی جان فلسطینی ها پیشیزی ارزش ندارد.^۱

۱. اشغال یک سرزمین نه فقط به اشغال شدگان بلکه به اشغال کننده نیز آسیب می زند. در اوایل سپتامبر ۲۰۰۲، روزنامه معاریو زیر عنوان «من چه کرده ام؟! یک صد سرباز به دلیل نشانگان انتفاضه تحت معالجه قرار می گیرند» خبر داد که «دهکده توان بخشی» ویژه ای برای مراقبت از سربازانی که گرفتار بحران روحی شده اند ترتیب داده شده است و

این بحران در حال حاضر در بدترین مرحله آن است. رهبری مناسب وجود ندارد و رهبری فعلی و یا بالقوه که در هر دو طرف درگیری وجود دارد، وحشتناک است. مع هذا، در حال حاضر ما بیش از هر زمان دیگری به راه حلی غیرمنتظره نزدیک هستیم زیرا هر دو طرف دارند متوجه می شوند که برنده‌ای در میان نخواهد بود و هیچ راهبرد نظامی یا سیاسی - و یا ترکیبی از این دو - نخواهد توانست طرف دیگر را از میان بردارد. نه یهودیان و نه فلسطینی‌ها هیچ کدام، بدون اینکه صدمات عظیمی به دیگری وارد آید، این سرزمین را ترک نخواهند کرد. اگر مخاصمات ادامه یابد، قوای هر دو طرف در بلندمدت تحلیل خواهد رفت و اگر درگیری‌ها به جنگی منطقه‌ای مبدل شود، هر دو جامعه در معرض نابودی قرار می گیرند، صرف نظر از اینکه سلاح‌های غیرمتعارف به کار برده شود و یا نشود. اگر یهودیان و فلسطینی‌ها نتوانند درک کنند که سرنوشت‌شان به هم گره خورده، منافع‌شان متقابل است و مانعة‌الجمع نیست بروز «نکبتی» جدید برای فلسطینی‌ها ملازم خواهد بود با قتل عام مجدد یهودیان. اگر هر دو طرف تن به مصالحه دردناکی بدهند که در حال حاضر غیرقابل تصور است، ولی برای همزیستی متقابل ضرورت دارد، و ارزش‌های انسانی اساسی را بپذیرند، در آن صورت نه فقط خصومت‌ها پایان خواهد یافت، بلکه ممکن است حتی منافع مشترکی بیابند و به متحدان نزدیک مبدل شوند. بدون مصالحه میان اسرائیل و فلسطین، از دولت فعلی یهود در کتاب تاریخ جهان چیزی جز یک زیرنویس باقی نخواهد ماند.

هم‌اکنون یک صد نفر از آنان تحت معالجه قرار دارند. برخی گرفتار کابوس‌اند و قادر نیستند شکست عملیات را تحمل کنند و به غیرنظامیان صدمه بزنند. سربازان قدیمی‌تر واحدهای نخبه، در روستای توان بخشی ایزون (تعادل) در قیصریه، زیر نظر یک دکتر و هفت افسر ذخیره تحت معالجه هستند. اوریت موفاز، همسر وزیر دفاع، از این طرح حمایت می‌کند. والدین سربازان سابق هزینه معالجات را می‌پردازند.

مطالعات پیشنهادی

Uri Ben-Eliezer, *The Making of Israeli Militarism*, Bloomington: Indiana University Press, 1998.

Uzi Benziman, *Sharon: An Israeli Caesar*, New York: Adama Books, 1985.

Nachman Ben-Yehuda, *Sacrificing the Truth: Archeology and Myths of Masada*. New York: Humanity Books, 2002.

Robert Fisk, *Pity the Nation: Lebanon at War*, New York: Simon and Schuster, 1990.

Menachem Hofnung, *Democracy, Law and National Security in Israel*, New York: Dartmouth Publishers, 1996.

Baruch Kimmerling, *The Invention and Decline of Israeliness: State, Culture and Military in Israel*, Los Angeles and Berkeley: University of California Press, 2001.

Baruch Kimmerling and Joel S. Migdal, *The Palestinian People: A History*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 2003.

- Rashid Khalidi, *Under Siege: PLO Decision Making During the 1982 War*, New York: Columbia University Press, 1985.
- Ian Lustick, *For the Land and the Lord: Jewish Fundamentalism in Israel*, New York: Council of Foreign Relations, 1988.
- *Unsettled States/Disputed Lands: Britain and Ireland, France and Algeria, Israel and the West Bank-Gaza*, Ithaca and London: Cornell University Press, 1993.
- David Kretzmer, *The Occupation of Justice: The Supreme Court of Israel and the Occupied Territories*, Albany: State University of New York Press, 2002.
- Menachem Klein, *The Jerusalem Problem: The Struggle for Permanent Status*, Tampa: University Press of Florida, 2003.
- Benny Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem, 1947–1949*, Cambridge: Cambridge University Press, 1988.
- *Israel's Border War 1949–1956: Arab Infiltrators, Israeli Retaliation, and the Countdown to the Suez War*, Oxford and New York: Oxford University Press, 1993.
- Laurence J. Silberstein, *The Postzionism Debates: Knowledge and Power in Israeli Culture*, New York: Routledge, 1999.
- Ze'ev Schiff and Ehud Ya'ari, *Israel's Lebanon War*, New York: Simon and Schuster, 1985.
- Gershon Shafir, *Land, Labour and the Origins of the Israeli-Palestinian Conflict*, Cambridge and New York: Cambridge University Press, 1989.
- Avi Shlaim, *War and Peace in the Middle East: A Concise History*, New York: Penguin, 1995.
- Ariel Sharon (with David Chanoff), *Warrior: An Autobiography*, New York: Simon and Schuster, 1989.

Ehud Sprinzak, *The Ascendance of Israel's Radical Right*, New York: Oxford University Press, 1991.

Mark Tessler, *A History of the Israeli-Palestinian Conflict*, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press, 1994.

Meira Weiss, *The Chosen Body*, Stanford, CA: Stanford University Press, 2002.

Yael Zerubavel, *Recovered Roots: Collective Memory and the Making of Israeli National Tradition*, Chicago: University of Chicago Press, 1995.

نمایه

آفریقا ۷۳، ۲۲۱، ۲۲۷	اردن / اردنی‌ها ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۸،
آفریقای جنوبی ۴۲، ۲۵	۵۰-۵۲، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۷۶، ۸۰، ۸۶،
آگرانات، شیمون ۷۵، کمیته ۷۶	۱۰۱، ۱۲۲، ۱۶۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ارتش
آلمان / آلمانی‌ها ۶۰، ۷۷، ۱۲۴، ۲۲۶	~ ۵۴، ۵۵
آلنبی (پل) ۱۹۴	اردن (رودخانه) ۲۱، ۳۲، ۱۹۴، دره ~
آلون، ایگال ۳۹، ۶۳، طرح ۱۳۶، ۱۳۸	۱۱۶، ۱۶۴
آویویم ۷۷	اروپا / اروپایی‌ها ۱۱۷، ۱۵۱، ۲۲۶،
ابوعجله ۶۳	اتحادیه ~ ۲۱۹، اروپای شرقی ۲۳،
ابونضال (گروه) ۹۱، ۹۲	ضد یهود ~ ۲۲۵، یهودی‌کشی در
ادن، ابراهام ۷۱، ۷۲	~ ۲۴، ۳۱
اراضی اشغالی ۳۴، ۳۵، ۴۱-۴۳، ۶۷،	اس اس (نیروی) ۱۲۹
۷۴، ۸۰-۸۲، ۹۸، ۱۱۲	اسد، حافظ ۱۰۳
۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	اسرائیل / اسرائیلی‌ها ۷-۱۱، ۲۰-۲۳،
۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴	۲۵-۳۶، ۳۸-۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۱،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۳، ۱۸۵	۵۴، ۵۷، ۶۰-۶۵، ۶۸، ۷۰-۸۰،
۱۹۰، ۱۹۸	۸۷-۹۸، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۷،

- ۱۱۲، ۱۱۴-۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۸،
 ۱۳۱-۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۵۶-۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۸-۱۷۲، ۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۳،
 ۱۸۴، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۱،
 ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۹-۲۱۷،
 ۲۲۴-۲۲۹، ~ و امریکا ۱۶۶،
 ۱۶۷، ~ و اعراب ۸۵، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، اقتصاد ~
 ۱۸-۲۰، ۳۹، ۵۴، امنیت ملی ~
 ۳۵، ۳۷، انتخابات ۱۹۷۷ ~ ۸۱،
 ۸۲ تحول بنیادی ~ ۷، جنگ ~ و
 فلسطین ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۷۸، ۸۵، ۸۶،
 ۱۱۱، چپ‌گرایان ~ ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۹، ۲۱۸، ~ در لبنان
 ۱۰۳، ۱۰۴، دولت فاشیستی در ~
 ۹-۱۲، دیوان عالی ~ ۲۰۶،
 راست‌گرایان ~ ۲۰، ۱۳۰، ۱۷۸،
 ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۲۲، سنت‌گرایان ~
 ۱۵۴، ۱۷۸، ~ و سوری‌ها ۴۰،
 سیاست ~ ۲۱، ۴۲، ۴۳، ۵۴، ۲۲۲،
 صلح ~ با مصر ۳۹، ۸۳-۸۵، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۲۲۷، ۲۲۸، صلح‌طلبان ~
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۳-۱۸۵، ~ و کمیته مخالف
 تخریب منازل ۲۰۶، ۲۰۷، لیبرال‌های
 ~ ۲۱۸، ~ و مصری‌ها ۴۰،
 مهاجران ~ ۱۵۲، ۱۵۳، ملی‌گرایان
 ~ ۱۵۲-۱۵۴، ۱۸۳، نظام
 اجتماعی ~ ۱۸، ۴۲، ۴۳،
- نظامی‌گری در ~ ۱۰-۱۲، ۲۷، ۳۷،
 ۵۳، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۹۹-۱۰۱، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۷،
 ۱۷۸، ۱۸۶-۱۸۸، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۰،
 ۲۲۳، نیروی هوایی ~ ۶۲، وحدت
 ملی ~ ۶۷، هویت ~ ۱۴۷، ۱۵۰،
 ۱۵۱، یهودیان ~ ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹،
 ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۱۳
 اسلام‌گرایی/ اسلام‌گرایان ۱۴۱، ۱۴۲
 اسلام/ مسلمانان ۳۶، ۸۶، ۸۷، ۱۶۵،
 سنت‌گرایان ~ ۸۱، نهضت ~ ۱۱۸،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۱
 اسلو ۱۱۴-۱۲۰، موافقت‌نامه ~ ۱۹،
 ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۸۳،
 ۲۲۷
 اسمیلانسکی، ایزهار ۳۰، ۳۱
 اشتورمر (نشریه) ۱۷۳
 اشرفیه (انفجار) ۹۹
 اشکنازی ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲
 اشکول، لوی ۶۱، ۶۷
 اصغر (اردوگاه) ۱۶۳
 اعراب/ عرب‌ها ۹، ۱۱-۱۳، ۱۸، ۲۲،
 ۲۴-۲۶، ۲۸-۳۱، ۳۳-۳۶، ۳۸،
 ۳۹، ۴۵، ۵۱، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۸۸،
 ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۷،
 ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۲۴، اسرائیل و
 ~ ۸۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۵، ~ صحرائشین
 ۵۴-۵۶، ضد یهود ~ ۲۲۵

- افغانستان ۲۱۹
 اگروف (ترور) ۱۰۴، ۱۰۳
 الازار، دیوید ۶۹، ۷۵
 البرق (اردوگاه آوارگان) ۵۲
 الجزایر ۲۲۷
 الجزیره ۵۷
 الخدر (معبربندها) ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶
 البعث (اردوگاه آوارگان) ۹۴
 العانیه (اردوگاه آوارگان) ۹۴
 الکاستل ۹۴
 الملابی، سمیح ۱۶۹
 المناره ۲۰۶
 الونی، شولامیت ۱۶۰
 امریکا، ایالات متحد/ امریکاییان/
 امریکایی‌ها ۱۸، ۲۴، ۶۷، ۷۸، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ~ و اسرائیل ۱۶۶، ۱۶۷، ~ و افغانستان ۲۱۹، انقلاب ~ ۱۵۰، ضد عربی ~ ۲۲۵، ~ و عراق ۲۱۹، یهودیان ~ ۲۱۷، ۲۲۴
 امریکای جنوبی ۲۲۵
 امریکای شمالی ۲۵، ۲۰۲، ۲۲۵
 امریکای لاتین ۲۵
 انتفاضه الاقصى ۱۱۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۲
 انتفاضه اول ۱۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۲۳
 انتفاضه دوم ۱۲، ۱۹، ۱۲۷، ۱۴۱
 اندرسن، کریستین ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
 اندونزی ۳۶، ۱۴۱
 اورشلیم ۳۲، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ~
 شرقی ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۶۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 اوز، آموس ۱۸۹
 اونری، یوری ۱۸۸
 ایتال، رافائل ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۸
 اینتامار ۲۰۲
 اینتزار ۱۹۸، ۲۰۲
 ایران ۳۶
 ایرلند (ارتش آزادی‌بخش) ۷۷
 ایفتاشل، اورن ۲۲۵، ۲۲۶
 ایقریت ۳۵
 ایما ۲۰۲
 باب زاویه ۲۰۶
 بابلی، دان ۶۷
 بساراک، اهود ۱۱۱، ۱۳۲-۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹
 بارتوف، هانوج ۷۰
 بارلو، حیم ۶۴، ۶۵، ۷۰
 بازها ۲۰، ۴۴
 بالفور (اعلامیه) ۲۴، ۴۷
 بامدون-علی (منطقه) ۹۵
 بانتوستان ۲۲۱
 باند بادرماینهوف ۷۷
 بتسلم (گروه) ۲۰۳، ۲۲۸
 بچه‌های آر. پی. جی. (گروه) ۹۳، ۱۱۲

- بچه‌های سنگ (گروه) ۱۱۲
بحر میت ۵۵
بدوی (قبایل) ۵۱
برج‌الشمالی (اردوگاه آوارگان) ۹۴
برشت، برتولد ۱۸۱
برونر، ایگال ۱۸۰
بریتانیا/ بریتانیایی‌ها ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۴۵، ۴۷، ۵۸، ۶۰، ۷۸، ۱۴۱، ۱۶۱
۱۸۶، ۲۲۶، ارتش ~ ۳۷، ~ در
فلسطین ۳۸
بگین، بنیامین زی ۳۲
بگین، مناخیم ۷، ۲۰، ۳۳، ۴۵، ۶۲، ۶۷، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷-۹۲، ۹۷، ۹۸
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۱
بلانه (اردوگاه) ۱۶۳
بن آرتزی، جوناتان ۱۷۹، ۱۸۰
بن آرتزی، ماتانیا ۱۷۹، ۱۸۰
بن الیزر، بنیامین/ فواد ۸۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۷
بن امی، شلومو ۱۳۶، ۱۳۷
بن‌زیمان، اوزی ۴۶، ۵۲، ۵۸، ۶۸، ۸۵، ۹۶، ۱۵۹
بن گوریون (دانشگاه) ۲۲۵
بن گوریون، دیوید ۱۱، ۵۳
بن گوریون (فرودگاه بین‌المللی) ۷۷
بن لادن ۲۱۶
بنی الون، خاخام ۳۴، ۲۱۴
بنی معشوق (اردوگاه آوارگان) ۹۴
بوستون گلوب (باشگاه) ۲۲۵
بوش، جورج ۳۶، ۲۱۸-۲۲۱
- «بیانیه اصول» ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹
بیت لاهیه ۲۲۳
بیت لحم ۱۶۵، ۱۹۶
بیرزیت (دانشگاه) ۲۰۸، ۲۲۵
بیروت ۷۶، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵-۱۰۲، ۱۰۶، ۱۶۶
بیلین، یاسی ۱۱۵، ۱۳۲
بیوفورت (قلعه) ۹۴
پاکستان ۳۶
پترا/ صخره سرخ ۵۴، ۵۵
پرز، شیمون ۸۲، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۵۸
پسا صهیونیست ۲۰
پلد، ماتی نیا هو ۶۴
پنجشنبه سیاه ۹۶
پیترمن، سیلویا ۱۹۷
پیدایش مسئله آوارگان فلسطینی (کتاب) ۲۶، ۲۷
تابا، مذاکرات ۱۴۳
تاپوآش ۲۰۲
تاریخ ارتش زیرزمینی اسرائیل (کتاب) ۲۷
تاعیوش (گروه) ۱۸۹، ۱۹۷
تال، اسرائیل ۳۵، ۶۴
تایمز (روزنامه) ۹۰
تروریسم/ تروریست/ تروریست‌ها ۷۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۲۸، ~ جهانی ۲۱۵-۲۱۷، حملات ~ ۷۹، ۱۲۵، مبارزه جهانی

- ۲۲۸، ۱۵۱، ۸۶، ۷۵-۷۳
 جنگ ۱۹۸۲، ۱۷۶، ۲۱۵
 جنگ استقلال ۱۷۳، ۱۷۴
 جنگ اسرائیل در لبنان ۸۵
 جنگ جهانی دوم ۴۶، ۶۰، ۹۶
 جنگ سرد ۴۹، ۵۷
 جنگ شش روزه ۳۱، ۶۲
 جنین (اردوگاه آوارگان) ۱۶۲-۱۶۴،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۲۱
 جودا ۲۰، ۴۰، ۱۸۰
 جولان (بلندی‌ها) ۳۱، ۳۸، ۴۲، ۷۰، ۷۴،
 ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴
 جهاد اسلامی (سازمان) ۱۲۳، ۱۳۱،
 ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۵
 چازان، ناتومی ۱۶۰
 چپ‌گرایان ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳-۱۸۵،
 ۱۸۹
 چین ۱۴۰، ۱۸۶
 حبرون ۵۱، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۹۲،
 ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۸
 حبیب (توافق‌نامه) ۹۶
 حبیب، فیلیپ ۹۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵
 حبیقه، الیاس ۹۹
 حداد، سعد ۸۷
 حرم شریف ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹
 حزب اتحاد ملی ۱۳۱، ۲۱۴
 حزب الله ۱۳۰، ۱۳۴
- علیه ~ ۳۶
 تل آویو ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۱۰۲، ۱۰۵
 تل الزعتر (قتل‌عام) ۱۶۴
 تونس ۹۷، ۱۱۷، ۱۱۸
 تیتو، مارشال ۵۷
 تیر صیدون ۹۴
 جبل جواره (محلّه) ۱۶۴
 جبل جوهر (محلّه) ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷،
 ۲۰۸
 جبلیه (اردوگاه) ۶۶
 جبهه آزادی بخش ملی ۵۷
 جبهه خلق برای آزادی فلسطین ۷۷، ۸۹،
 ۱۱۸
 جبهه دمکراتیک ۱۱۸
 جبهه صلح (گروه) ۱۸۸، ۱۹۷
 جریکو (منطقه) ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۶۱، ۱۹۴
 جلای وطن (مراسم) ۱۶۱
 جلیلیه (دریای / دریاچه کینرت) ۵۷،
 ۱۰۳، ۲۱۳
 جلیلیه (عملیات صلح) ۹۲، ۲۱۶
 جمایل، بشیر ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰
 جمایل، پی‌یر ۸۷
 جمبلات، کمال ۸۷
 جنگ ۱۹۴۸ ۲۶-۳۱، ۳۳، ۴۷، ۴۹،
 ۵۱، ۱۵۶
 جنگ ۱۹۶۷ ۸، ۱۷، ۱۹، ۳۲، ۳۵،
 ۳۷-۳۹، ۴۱، ۶۱-۶۳، ۶۶، ۷۴
 ۸۲، ۲۲۸
 جنگ ۱۹۷۳ ۴۰-۴۲، ۴۸، ۷۰

- حگانا (دوره آموزشی / ارتش زیرزمینی
یهود) ۴۸
حماس (نهضت اسلامی) ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۶۳، ۲۰۱
حمامی، رما ۲۲۵
حواشین (اردوگاه) ۱۶۳
حیفا ۳۵، ۱۵۴، دانشگاه ~ ۲۱
خارطوم (بیانیه) ۶۷
خاورمیانه ۸، ۹، ۱۵۰، ۲۲۶، ۲۲۷
«خط بارلو» ۶۴
خلیج فارس ۳۵
خلیدی، رشید ۱۰۶
خوله، خانم ۱۹۶، ۱۹۷
دان، اوری ۵۸
داوود (شهر) ۱۳۹
دایان، موته ۲۰، ۲۲، ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۶۲،
۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۳
۸۲-۸۴
«دخمه» ۶۴، ۶۵
دروری، امیر ۹۱
دروز / دروزها ۳۲، ۸۶، ۸۷
درویش، محمد ۱۱۹
دریپر، حبیب ۹۹
دریپر، موریس ۹۶، ۹۷
دلا پرگولا، سرجیو ۲۱
دماج (اردوگاه) ۱۶۳
دمشق ۳۲، ۹۰، ۹۱
دوکلرک ۱۵۴، ۱۵۵
دوگل (ژنرال) ۱۵۵، ۱۷۵
«دولت کوچک» ۹۲
دیریاسین (قتل عام) ۷۷، ۱۶۴
دی (طرح) ۲۷، ۳۰، ۳۴، ۸۱
رایبن، اسحاق ۴۸، ۶۰، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۷،
۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲،
۱۳۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ترور ۱۲۳، ۱۲۴،
۱۸۳
راست‌گرایان ۲۰، ۱۳۰، ۱۸۹
رام‌الله ۱۶۵، ۱۹۳-۱۹۵
راین‌هارت، تنیا ۱۸۵
رشیدی (اردوگاه آوارگان) ۹۴
رم (منشور) ۱۸۵-۱۸۷
روبنشتاین، امنون ۱۶۰
رودز ۲۰۵-۲۰۸
روز موعود ۸
روسیه ۷۱، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۱۹
روشنگری ۱۴۸، ۱۴۹
رولینز، گرک ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷
رومل، مارشال ۶۰
ریگان، رونالد ۱۰۴
زادگاه مسیح (کلیسای) ۱۶۵
زرتال، ایدت ۱۶۸
زیون، شلوم ۸۱
ژاپن (ارتش سرخ) ۷۷
ژنو (پیمان چهارم) ۱۸۶
سایپر، پینچاز ۶۵

۱۰، ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۶۱-۶۵، ۶۸-۷۶، ۷۹-۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵-۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۱۴-۲۱۷، ۲۲۰-۲۲۴، ۲۲۸، ~ در امریکا ۴۶، ۴۷، ~ به عنوان ریاست مدارس ۶۴، ~ به عنوان وزیر دفاع ۵۱، به قدرت رسیدن ~ ۵۸-۶۰، ایجاد تحول ~ ۷، ~ و پیروزی در انتخابات ۱۱۱، ~ جدید ۱۵۴-۱۶۱، ~ در جنگ ۱۹۴۷-۱۹۴۸: ۴۹، ~ در جنگ لوتران ۴۸، ۴۹، ~ حمله به سوریه ۵۷، دوران کودکی ~ ۴۵، ۴۶، دوران نظامی ~ ۵۵-۵۸، ~ و قتل عام شتیلا ۹۷-۱۰۷، ~ و قتل عام صبرا ۹۷-۱۰۷، ~ و کشتار فلسطینی‌ها ۵۱-۵۴، ۹۷-۱۰۷، ۱۶۴، ~ واحد ۱۰۱: ۵۲-۵۶، ~ و واحد سری کماندوی ۵۰، ۵۱ شاش (حزب) ۱۳۲، ۱۵۲ شبرقه (اردوگاه آوارگان) ۹۴ شتیلا (اردوگاه آوارگان): قتل عام ~ ۴۵، ۹۷-۱۰۷، ۱۶۴ شطی (اردوگاه) ۶۶ شمعون، دانی ۸۷ شورای امنیت ۱۳۳ شوروی، اتحاد ۲۱، ۳۶، ۵۷، ۶۱، ۶۳،

سادات، انور ۹۵ سارید، یاسی ۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۵ سازمان آزادی‌بخش فلسطین ۶۸، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۶-۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴ سازمان عفو بین‌المللی ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴ سازمان ملل متحد ۲۶، ۲۷، ۶۱، ۷۵، ۹۱، ۱۲۲، ۱۶۴، ۲۱۹، ۲۲۳ سازمان‌های چریکی فلسطین ۷۶، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۹۷ سامریه ۲۰، ۴۰، ۱۸۰ سباستیا (ایستگاه) ۴۳ سرزمین مقدس ۲۴، ۱۶۵ سعید، ادوارد ۱۱۹ سلیمان، معبد ۱۳۸، ۱۳۹ سوئز (کانال) ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۱، جنگ ~ ۵۸ سوریه/سوری‌ها ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۵ سوفر، آرنون ۲۱ سینا (شبه‌جزیره) ۳۹، ۵۸، ۶۸ سینا (صحرا) ۳۸، ۵۱، ۶۳، ۸۳، ۱۵۵ شهرک‌های ~ ۸۴، ۸۵ شایباد (فرقه مذهبی) ۱۲۴ شارون، آریل/اریک/آریل شینرمان/ناجی اسرائیل/شاه اسرائیل ۷، ۸،

- عربستان سعودی ۳۵، ۱۰۴
عرفات، یاسر ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۵-۱۴۰، ۱۴۲
۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۸، ۲۱۶، ۲۱۹
عطاالله، ربیحه ۱۹۶، ۱۹۷
علی‌الظاهر ۲۰۴
عملیات سپر دفاعی ۱۹۲
عملیات مسیر معین ۱۶۷، ۱۶۸
عنان، کوفی ۱۶۴
عباش، یحیی ۱۲۵، ترور ~ ۱۲۹، ۱۳۰
عین‌الحلوه (اردوگاه آوارگان / استالینگراد فلسطینی‌ها) ۹۴
عین‌الکرم ۱۹۷
عین عباس ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲
عین گدی ۵۵
غار انبیاء ۲۰۴
غیر مارونی (گروه) ۸۷
فاشیست / فاشیسم ۹-۱۲
فالانژ (حزب) / فالانژیست‌ها ۸۷، ۸۸
۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶
فتح (سازمان) ۳۸، ۵۲، ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۹۵
۹۶، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۳
فرانسه ۵۷، ۵۸، ۱۸۶، انقلاب ~ ۱۵۰
فرنجه، تونی ۸۸
فصح، عید ۱۶۱
فلسطین / فلسطینی‌ها ۸، ۱۰-۱۲، ۱۷-۱۹، ۲۱-۲۵، ۲۸-۳۱
۶۷، ۹۱، ۱۰۴، ۱۵۲
شولتز، جورج ۱۰۴
شیف، زئف ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۰۲
صبرا (اردوگاه آوارگان) ۴۰، قتل‌عام ~
۴۵، ۹۷-۱۰۷، ۱۶۴
صلح فوری، نهضت ۴۲، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۷، ۱۹۸
صلیب سرخ بین‌المللی ۱۷۵
صهیون ۲۴، ۲۵، ۴۰
صهیونیست / صهیونیست‌ها / صهیونیسم ۸، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۳، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۲، ۲۲۷، ایدئولوژی ~ ۲۳، ۲۴، ~ مسیحی ۲۱۸
ضد بریتانیایی (نهضت) ۴۷
ضد صهیونیست (نهضت) ۳۳، ۴۷، ۱۵۳
ضد یهود ۱۴۸-۱۵۱، ~ امریکای جنوبی ۲۲۵، ~ امریکای شمالی ۲۲۵، ~ اروپا ۲۲۵، ~ دنیای عرب ۲۲۵
عبدالشریف، حیدر ۱۱۹
عبدالناصر، جمال ۵۶، ۵۷، ۶۱
عبری (زبان) ۲۷، ۱۵۹
عثمانی (امپراتوری) ۲۴
عراق ۳۵، ۱۵۷، ۱۸۶، امریکا و ~ ۲۱۹، رآکتور اتمی ~ ۸۹، یهودیان ~ ۳۳

- ۳۳-۳۵، ۳۸، ۴۳-۴۵، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۷۶-۸۱، ۸۷-۸۹، ۹۱-۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰-۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۳-۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱-۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷-۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹-۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۲۹، آوارگان ~ ۴۹، ۵۰، ۶۶، ارتش ~ ۱۱۷-۱۱۹، استعمار بریتانیا در ~ ۳۸، اعراب ~ ۴۶، ۷۳، اقتصاد ~ ۱۸، ۱۹، انهدام سیاسی ~ ۸، ۹، جنگ ~ اسرائیل ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۱۱۱، جنگ‌های چریکی ~ ۱۹۰-۲۱۰، دولت خودگردان ~ ۱۲۰-۱۲۸، ۱۵۶، دولت ملی ~ ۱۱۶، ۱۱۷، شورای ملی ~ ۹۲، ۲۱۹، عرب‌های ~ ۲۱، ۲۶، کارگران ~ ۳۹، ۴۷، ۱۲۵، نهضت ملی ~ ۲۱۶
- فلوجه (گودال) ۴۸
فن کرولد، مارتین ۱۷۶
فیسک، رابرت ۹۸
- قاهره (موافقت‌نامه جهانی) ۱۱۶
قبلی، اسحاق ۵۶
قبیه (روستا) ۵۲، ۵۳
قرآن ۲۲۶
قرائت تورات (مراسم) ۱۹۲
قطر ۱۸۶
- قطع‌نامه ۱۹۴۷: ۲۶، ۴۹
قطع‌نامه تقسیم سازمان ملل ۲۷، ۲۸
قفقازی (گروه) ۳۲، ۸۶
قلقلیه ۵۲
قنطره ۳۲
قنطیله (پایگاه) ۵۷
- کاتن، کریستین ۲۰۵، ۲۰۶
کاتیف (شهرک‌ها) ۱۱۵
کارگر (حزب) ۹، ۱۰، ۲۰، ۵۳، ۸۱، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۷-۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱
کاهن، اسحاق ۱۰۲، کمیسیون ~ ۱۰۵-۱۰۷
کبوترها ۲۰، ۴۴
کتاب مقدس ۲۰، ۱۶۹
کرانه باختری/کرانه غربی ۱۱، ۱۷-۲۰، ۲۶، ۳۹، ۴۴، ۵۲، ۶۴، ۶۷، ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱، اردوگاه ~ ۵۰، شهرک‌های ~ ۸۴
کرمه (حادثه) ۹۴، ۱۶۴
کسبه (اردوگاه) ۱۶۳
کفر قاسم (قتل عام) ۱۶۴
کفر قانه ۱۳۰
کفرمالول ۴۵
کلاس، لین ۲۰۴-۲۰۶، ۲۰۸
کلایئر، مایکل ۳۴
«کل جهان علیه ماست» ۳۶

- کلر، آدام ۱۹۷
 کلیتون، بیل ۱۱۱، ۱۳۴-۱۳۹
 کمپ دیوید ۳۹، ۸۵، ۱۱۱، ۱۳۴-۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۹
 کمیته اسرائیلی مخالف تخریب منازل ۲۰۶، ۲۰۷
 کنست ۷، ۳۴، ۶۹، ۷۵، ۷۶
 کنفرانس سران عرب ۱۶۶
 کوه زیتون ۱۳۹
 کویت ۱۲۲، ۱۲۶
 کیریات شمعون ۸۹
 کیریات عرب ۲۰۴، ۲۰۵
 کیسینجر، هنری ۸۰، ۱۳۹
 گاش امونیم/ اتحاد مؤمنان ۴۰، ۴۱، ۸۳، ۸۴
 گاش شالوم/ گروه کوچک اتحاد برای صلح ۱۷۱
 گالیلی، اسرائیل ۷۰
 گروه مسیحی میانجی صلح ۲۰۳-۲۰۶، ۲۰۸
 گمیستر، اودد ۵۵
 گوریون، بن ۶۰
 گـونـن، شـاموئل ۷۵
 لاهه (پیمان) ۱۹۰۷، ۸۲، ۱۸۷
 لاهه (دادگاه) ۱۷۱، ۱۸۶
 لیـنـان ۳۵، ۴۵، ۷۶، ۸۰، ۸۶-۸۸
 ۹۰-۹۲، ۹۴-۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۷
 اسرائیل در ۱۰۳، ۱۰۴، مجلس
 قانونگذاری ۹۷، مسیحیان ~
 ۱۰۱-۱۰۳
 لوئیس، ساموئل ۱۰۵
 لوتران (جنگ) ۴۸، ۵۲
 لورنس، ماری ۲۰۵، ۲۰۶
 لوین، جری ۲۰۵-۲۰۸
 لوینگر، موشه ۴۴
 لیبرال (حزب) ۶۹
 لیوویتز، یشایاهو ۲۲
 لیبی ۳۵، ۱۸۶
 لیدل هارت، باسیل ۳۷، ۶۰
 لیکود (حزب) ۹، ۲۰، ۳۹، ۷۵، ۷۹
 ۸۱-۸۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۵
 ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۹۱
 لینز، جان ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
 ماچسام واج، سازمان/ دیده بان پست
 بازرسی ۱۹۰-۱۹۲
 مارونی، گروه/ مارونی ها ۳۵، ۸۸، ۹۱
 ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، مسیحیان ~ ۸۰
 ۸۶
 مایر، گلدا ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶
 مایکوک، کاترین ۲۰۷
 محکومین درستکار، تاریخچه مناقشات
 عربی صهیونیستی (کتاب) ۲۷
 مرتز (حزب) ۹، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۵۹، ۱۶۰
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵
 مردم سالار، حکومت ۸، ۹، ۴۲، ۲۱۸، ۲۱۹
 مسجد الاقصی ۱۳۹، ۱۴۲

- مسیحیت / مسیحیان ۲۵، ۸۸، ۱۴۸، ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۰۳، شبه‌نظامیان ~ ۸۸، صهیونیست‌های ~ ۲۱۸
- مصر / مصری‌ها ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۵۰-۵۲، ۶۱-۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۰-۷۳، ۹۱، ۱۴۰، ۱۵۹، ارتش ~ ۵۶، ۵۷، ۵۹، ~ و چکسلواکی ۵۷، ~ و روس‌ها ۵۷، صلح ~ با اسرائیل ۳۹، ۷۵، ۸۳-۸۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۲۷، ۲۲۸، یهودیان ~ ۳۳
- «معجزه» ۲۶
- ملک حسین ۷۰
- ملک عبدالله ۹۵
- ملی‌گرایی / ملی‌گرایان ۸۱، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۴
- منشور جنایات جنگی بین‌المللی ۱۸۶، ۱۸۷
- موريس، بنی ۲۶، ۱۰۵
- موساد ۲۱۵
- موفاز، شائول ۱۹۷، ۲۱۴
- مونتگمری، ژنرال ۶۰
- مونیک (المپیک) ۷۷
- مهاجران روس (حزب) ۱۳۲
- میتزنا، امرام ۹۶
- میتلا (گذرگاه) ۵۸-۶۰
- میلسن، مناخیم ۸۱
- نابلس ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۱
- نازی‌ها ۳۱، ۱۲۴، ۱۴۸، ۲۲۶
- نتانیا هو، بنیامین ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۱، دولت ~ ۸۴
- نزدک (فهرست) ۱۸
- نظامی‌گری / دکترین نظامی ۱۰، ۲۷-۲۹، ۳۴، ۳۵
- نقوه (صحرای) ۵۱
- نوار غزه ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۳۹، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۶۶-۶۸، ۸۵، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۲۳
- اردوگاه ~ ۵۰، ۶۵
- نهاریه (بندر) ۸۹
- نهر، جواهر لعل ۵۷
- نهیضت مقاومت اسلامی ۱۲۵، ۱۴۱
- نیویورک ۴۶، ۸۱
- واحد ۱۰۱ ۵۲-۵۶
- واشنگتن ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۵
- واقعه ۱۱ سپتامبر ۳۶، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۴
- وای، رودخانه ۱۳۱
- وایزمن، از ۸۲، ۸۳، ۸۸
- واین‌برگر، کاسپار ۱۰۵
- ویتنام ۱۴۰، جنگ ~ ۹۸
- ها آرتس (روزنامه) ۳۴، ۹۰، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۷۲
- هارل، یهودیت ۱۹۷
- هالاچا، قوانین ۱۴۸
- هالپر، جف ۲۰۷
- هالوتز، دان ۱۷۱
- هالوی، افرایم ۲۱۵، ۲۱۶

یهود (شهر) ۵۲	هبرو (دانشگاه) ۸۱، ۴۹، ۲۱
یهودیان ۱۱-۱۳، ۱۷-۲۶، ۲۸-۳۱،	هبرون ۴۴، ۱۱۶، ۱۶۴، ۲۰۳، ۲۰۴
۳۴، ۳۷، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۸۶، ۱۰۲،	هرزلیه (کنفرانس) ۲۱۵، ۲۲۰
۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۳،	هرزیون، شوشانا ۵۵
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۶۵،	هرزیون، میر ۵۵، ۵۶
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۱۴،	هروت (حزب) ۲۰، ۶۲، ۶۹، ۱۵۱
۲۲۵-۲۲۹، ~ امریکا ۲۱۷، ۲۲۴،	هورویتز، دان ۳۷
~ اروپا ۲۴، ۲۵، ۳۱، ~ اسرائیل	هولست، یوهان یورگن ۱۱۴، ۱۱۵
۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۸،	هویت ~ سنتی ۱۴۸، ~ فرهنگی ۱۵۲،
۱۷۷، ۱۹۰، ۲۱۳، ~ چپ‌گرا ۱۷۸،	~ قبیله‌ای ۱۴۸، ~ قومی ۱۴۸، ~
~ صلح‌طلب ۱۷۸، ~ عراقی ۳۳،	مدنی ۱۴۸، ~ مذهبی ۱۴۸، ~
کارگران عرب و ~ ۳۹، ۴۷، کشتار	ملی ۱۴۷
~ ۲۴، ۳۱، ۵۰، ~ مصری ۳۳، ~	هیگ، الکساندر ۹۱، ۱۰۴
مهاجر ۳۵، ۳۶، ۳۹-۴۱، ۴۳-۴۷،	
۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۸۰، ۱۵۱	یادین، ایگال ۲۷، ۳۴، ۸۱، طرح ~ ۳۴
یهود/یهودیت ۲۰، ۲۱، ۳۱، ۳۶، ۳۸،	یعاری، اهود ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۱۰۲
۱۲۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۱۴،	یعلون، موشه ۱۰، ۳۴، ۱۷۲-۱۷۴
فرهنگ ~ ۲۵، ۱۴۸	یمن ۹۷، ۱۸۶، جنگ داخلی ~ ۶۱
یهوشوا، ای. بی. ۱۸۹	یودر، ماری ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸
	یوسف، اوادیا ۱۵۲

نشرنی منتشر کرده است:

سیاست • تاریخ سیاسی

نام کتاب	نویسنده/مترجم	قیمت (تومان)
از دنیای شهر تا شهر دنیا	سید محمد خاتمی	۲۰۰۰
اسرار کودتا (CIA)	حمید احمدی	۱۱۰۰
افغانستان (پنج سال سلطه طالبان)	وحید مزده	۱۴۰۰
امنیت بین الملل	گروه نویسندگان / علیرضا طیب	۱۴۰۰
انهدام سیاسی (نسل کشی فلسطینی ها در اسرائیل آرئل شارون) باروخ کیمرلینگ / حسن گلریز		۲۶۵۰
برای تاریخ • گفتگو با سعید حجاریان	عمادالدین باقی	۲۰۰۰
بنیادهای علم سیاست	عبدالرحمن عالم	۲۶۰۰
بنیان حکومت قاجار	فرزام اجلالی	۱۴۰۰
بهای آزادی (دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت)	زهرارودی	۹۰۰
تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان	محمد رضا تاجیک	۱۸۰۰
تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)	محمد علی همایون کاتوزیان / علیرضا طیب	۲۶۰۰
تروریسم	سلسله مقالات / علیرضا طیب	۳۰۰۰
جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران		۱۶۰۰
یرواند آبراهامیان، احمد اشرف، محمد علی همایون کاتوزیان / محمد ابراهیم فتاحی		
جهانی شدن، فرهنگ، هویت	احمد گل محمدی	۲۶۰۰
جنبه های سیاسی زیانشناسی	فردریک جی نیومایر / اسماعیل فقیه	۷۵۰
جنگ بوش ها	اریک لوران / سوزان میرفندرسکی	۱۵۰۰
چالش مذهب و مدرنیسم در ایران نیمه اول قرن بیستم	مسعود کوهستانی نژاد	۳۲۰۰
حقیقت ها و مصلحت ها • گفتگو با هاشمی رفسنجانی	مسعود سفیری	۱۰۰۰
حکومت ولایی	محسن کدیور	۲۲۰۰
دیروز، امروز و فردای جنبش دانشجویی	مسعود سفیری	۱۰۰۰
سه پاسخ	مسعود سفیری	۷۰۰
سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	روح... رضائی / علیرضا طیب	۱۶۰۰
شش گفتار (درباره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ)	مهندس میرحسین موسوی	۱۵۰۰
فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی	مهدی نوروزی خیابانی	۳۰۰۰
کالبد شکافی خشونت	مسعود سفیری	۱۱۰۰
مقدمات سیاست	استیون تانسی / هرمز همایون پور	۲۵۰۰
مجلس و نوسازی در ایران	محمد وحید قلفی	۱۵۰۰
موج چهارم	رامین جهانگلور / منصور گودرزی	۳۰۰۰
نظارت بر انتخابات (بحث حقوقی پیرامون نظارت استصوابی و قانون انتخابات)	امیرحسین علینقی	۶۵۰
نظریه های دولت	اندرو وینست / حسین بشیریه	۲۸۰۰
نظریه های دولت در فقه شیعه	محسن کدیور	۲۰۰۰

جامعه‌شناسی • مردم‌شناسی • روانشناسی اجتماعی

نام کتاب	نویسنده/مترجم	قیمت (تومان)
آرمانشهر (در اندیشه ایرانی)	حجت‌الله اصل	۱۵۰۰
آینده کار	جیمز رابرتسون / مهدی الوانی، حسن دانایی	۱۲۰۰
استدلال آماری در جامعه‌شناسی	مولر، شولز، کوستر / هوشنگ نایی	۳۲۰۰
افکار عمومی	ژودیت لازار / مرتضی کبی	۱۸۰۰
اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی	پیتر کیوستو / منوچهر صبوری کاشانی	۱۶۰۰
انسان و ادیان	میشل مالرب / مهران توکلی	۳۸۰۰
انسان‌شناسی سیاسی	کلود ریویو / ناصر فکوهی	۲۸۰۰
انسان‌شناسی شهری	ناصر فکوهی	۳۸۰۰
امپراتوری نشانه‌ها	رولان بارت / ناصر فکوهی	۲۰۰۰
بنیادهای نظریه اجتماعی	جیمز کلین / منوچهر صبوری	۱۷۵۰
پیمایش در تحقیقات اجتماعی	دی. ای. د. واس / هوشنگ نایی	۲۸۰۰
تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی	ناصر فکوهی	۳۲۰۰
تجدد و تشخیص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)	آنتونی گیدنز / ناصر موفقیان	۲۸۰۰
تحلیل محتوا (مبانی روش‌شناسی)	کلوس کریپندورف / هوشنگ نایی	۲۴۰۰
تغییرات اجتماعی	گی روشه / منصور وثوقی	۱۶۰۰
توسعه روستایی (با تأکید بر جامعه روستایی ایران)	مصطفی ازکیا، غلامرضا غفاری	۲۸۵۰
جامعه‌شناسی	آنتونی گیدنز / منوچهر صبوری	۵۰۰۰
جامعه‌شناسی جوانان	برنارد شفرز / کرامت‌الله راسخ	۲۴۰۰
جامعه‌شناسی خودکامگی	علی رضاقلی	۲۰۰۰
جامعه‌شناسی سیاسی	حسین بشیری	۳۰۰۰
جامعه‌شناسی زنان	پاملا آبت، کلر والاس / منیژه نجم عراقی	۲۸۰۰
جامعه‌شناسی نخبه‌کشی	علی رضاقلی	۱۶۰۰
جامعه‌شناسی نظم	مسعود چلبی	۳۲۰۰
جامعه‌های انسانی	پاتریک نولان، گرهارد لسنکی / ناصر موفقیان	۴۶۰۰
جای پای زروان (خدای بخت و تقدیر)	هوشنگ دولت‌آبادی	۹۰۰
حاکمان (مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱)	شارل بتلهایم / ناصر فکوهی	۲۸۰۰
درآمدی بر انسان‌شناسی	کلود ریویو / ناصر فکوهی	۲۴۰۰
درآمدی بر روانشناسی اجتماعی	کلود تاپیا / مرتضی کبی	۲۴۰۰
دنیا ۲۰۰۰	جان نیزیت، پاتریشیا آبردین / ناصر موفقیان	۲۰۰۰
(سیاست، اقتصاد و فرهنگ در قرن بیست و یکم)		
ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی	جوئل شارون / منوچهر صبوری	۲۰۰۰
ذهن‌بی‌خاتمان (نوسازی و آگاهی)	پیتر برگر، بریجیت برگر، هانسفرید کلنر / محمدساوچی	۲۲۰۰
راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی	دلبرت میلر / هوشنگ نایی	۴۵۰۰
سال‌های گورباچف («انقلاب سوم» یا پرسترویکا)	شارل بتلهایم / ناصر فکوهی	۱۸۰۰
سرمایه‌داری و حیات مادی	فرنان برودل / بهزاد باشی	۳۵۰۰
سرمایه‌داری و آزادی	میلتون فریدمن / عبدالرضا رشیدی	۱۶۰۰

انهدام سیاسی، فرایندی است شامل فعالیت‌های متنوع اجتماعی، سیاسی و نظامی و هدف آن محو موجودیت سیاسی و ملی یک ملت و انکار خودمختاری آنان است. قتل، کشتار جمعی، از میان برداشتن رهبران و گروه‌های زبده، تخریب تأسیسات عمومی و زیر بناها، تصرف زمین‌ها، گرسنگی دادن، جداسازی اجتماعی و سیاسی، بازآموزی و پاک‌سازی قومی، همه و همه ابزارهای عمده دست‌یابی به این مقصودند.

انهدام سیاسی ملت فلسطین با انتخاب آریل شارون آغاز نشده است، بلکه این امر پیامد جنگ ۱۹۶۷ و تا حدودی هم مربوط به ماهیت و اساس جنبش صهیونیستی است که با برخی فرآیندها و وقایع منطقه‌ای و جهانی تقویت و حمایت شده است. (مقدمه مؤلف، ص ۸)

شرح کامل پاک‌سازی قومی در کتابی در ۸ جلد تحت عنوان تاریخ ارتش زیرزمینی اسرائیل آمده است. این کتاب از انتشارات رسمی ارتش اسرائیل است. کتاب مذکور که به زبان عبری است هرگز به هیچ زبان دیگری ترجمه نشده است. بنا بر محتویات این کتاب، اولین دکتربین نظامی که بتوان آن را دکتربین نظامی اسرائیل دانست طرحی بود که اصطلاحاً طرح دی نامیده می‌شد.

طرح دی مثل دیگر طرح‌های نظامی نبود که کارکنان معمولی آن را تهیه و سپس در قفسه کتاب‌ها نگه‌داری کرده باشند. این طرح عملاً به مرحله اجرا درآمد. در ۱۴ ماه مه ۱۹۴۸، وضعیت اضطراری طرح دی اعلام شد و همه واحدهای جنگنده دستور یافتند که این طرح را به اجرا بگذارند. (بخش نخست، ص ۲۷ و ۲۸)

نشر نی منتشر کرده است

ترور یسم (سلسله مقالات)، علیرضا طیب
جنگ بوش‌ها، اریک لوران، سوزان میرفندرسکی
خاورمیانه (۲۰۰۰ سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز)، برنارد لوئیس، حسن کامشاد
شهرنشینی در خاورمیانه، وینسنت فرانسیس کاستللو، پرویز پیران/عبدالعلی رضایی
استالین مخوف، مارتین ایملیس، حسن کامشاد
تاریخ داخانو، پل برین، جمشید نوایی

۲۶۵۰ تومان

ISBN 964-312-751-6



9 789643 127510



نشر نی